





مجلس اول یکشنبه غره شهر الله الاکبر شهر رمضان المبارک من شهور ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من
الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جلت شانه
در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید
منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
اول چیزی که عرض میکنم این است که فرق مابین انسان و مابین حیوان باید
بامب باشد بلا شک و این است فرق مابین اینها که انسان هر کاری که میکند از
برای آن یک غایتی و یک فایده باید باشد و باید که تامل کند و تفکر کند و از برای آن
یک فایده پیدا کند و این کار را میکنم از برای آن فایده میکنم و شتر حیوانی که از
برای او تفکری و عاقبت بینی و عاقبت سنجی نمیباشد حیوان را می اندازند
از این راه میرود و از آن راه میرود و همین طور میروند و نمیدانند کجا میروند
و نمیدانند برای چه میروند و لکن انسان اگر بسمتی میرود باید برای آن فایده بسمت
برود که اگر از او بپرسند برای چه باین سمت رفتی بگوید برای این فایده اگر
نتوانست

نتوانست برای آن فایده بگوید این کار لغو است پس انسان باید هر کاری که میکند
از برای فایده باشد یعنی که اگر از او بپرسند این کار را برای چه کردی بگوید
برای این فایده و اگر کاری برای فایده هم کردی باید سعی بکند که آن
فایده حاصل بشود که اگر آن فایده حاصل نشود آن کار باز بیفایده گفته میشود عمر را
تلف کرده هیچ فایده هم نبرده و زحمت آن کار هم برای او مانده آدم عاقل چنین
کاری هم نباید بکند پس ما ها که اجتماع میکنیم و جمع میشویم در این ایام متبرکه و در غالب
سال بلکه همیشه در هر کاری که انسان میکند لکن حالا سخن این است که در این ایام
متبرکه که جمع میشویم و از خانه های خود بمسجد می آییم باید برای کار فایده نفعی و مقصودی
که اگر فایده نداشته باشد بیکار لغو است این همه گفته بجای نیست زحمت را خود گذارده
این کاری کرده این فایده هم نداشته پس جمع که میشویم باید بقصد طلب فایده ما
بیاییم با همگان بعضی بگوییم که آن فایده هم برای ما حاصل شود و نوعش معلوم است
که وقتیکه از خانه هامان بیرون می آییم بعد بهتر است از برای استماع فضایل آل
محمد صلوات الله علیهم بیاییم برای تجدید ایمان می آییم برای تقویت ایمان
می آییم برای تحصیل علم آل محمد علیهم السلام می آییم و البته حضور همه این چه چیز است

که بیا بیید انجا معروف است میگویند برویم استماع فضیلت بکنیم برویم ایمان تازه کنیم
قوت برای ایمان ما حاصل شود کار تان برای اینها فایده است اما ان جماعه که لا
عن شعور از خانه بیرون می ایند تا سر کوچه می بینند کوچه انجا کج شده از
از راه بیرون میروند تا میرسند سر کوچه می بینند کوچه انجا کج شده از ان لا عن شعور میروند
همین طور لا عن شعور میروند تا انجا سر میرسند می ایند انجا یک نگاهی بر در و دیوار
میکنند و تماشائی میکنند و میروند پی کار خود با اینها سخن نیست من با همچو اشخاص
سخن ندارم سخن زاروی با صاحب ادلانست و اینهائیکه از خانه بیرون امده اند
تصوری کرده اند عزمی کرده اند خیالی پخته کرده اند و از برای طلب فضیلت و علم بیرون
امده اند روی سخن با اینهاست و بهر مراد اینها هم چون برای این فایده امده
اند باید سعی کنند که ان فایده و مطلبی که در نظر دارند حاصل شود والا باینکه امده
زحمتی هم کشیدند و جمع هم شدند و نشستند حالا دیگر بنا کنند بحرف زدن
با یکدیگر حرف زدن بدر و دیوار نگاه کردن حاصل اینها چه شد حاصلی ندارد
پس الا الله حالا که زحمت خود کذاردید و برای فایده امده اید سعی کنید که ان
فایده هم برای شما حاصل شود و معلوم است در هر کاری بنا تان وا کفتن
در اثر

در اثر هر کار که باشد اگر اول کلام را بشنوی اخر کلام را نشنوی فایده برای
تو حاصل نخواهد شد یا اخر کلام را بشنوی اول کلام را نشنوی فایده برای
تو حاصل نخواهد شد پس همچنین است اینکه اول کلام را که تو نشنوی اخرش را
اگر نشنوی کفر باشد کاهی هم یکمرتبه کفته لعن بر یزید بن معاویه هیچ کفت و تو لعن
کلمه را که یزید بن معاویه هیچ کفت نشنیدی و جرئت زدی یاد لعن جای دیگر بود
و ان حرفها را که مثلا یزید کفت و من حالا نقل میکنم نشنیدی و رفتی از مسجد
بیرون بیرون میکوئی من بکوش خودم از بزرگشان شنیدم که بالای منبر هیچ
میکفت بابا من کفتم یزید هیچ میکویم من هیچ کفتم و لعن قبل یزید بوده میکفتم
چنانکه در لکن شنیده ام در درس بوده یا در موعظه در یکجائی من مطلبی کفته بودم
رفته بعضی کفته بعض فلان کس میکوید شخص را که جهنم میبرند چندی در جهنم هست
بعد از ان برای او عذاب نیست میشود و جهنم برای او بهشت میشود امدند از
من پرسیدند میکویند تو همچو چیزی در درس کفته کفتم حاشا اینها ملا محی
الدین عربی صوفی سنی همچو میکوید حالا کاه بیتی در درس کفته ام محی الدین همچو
میکوید اینقدرش را شنیده و باقیش را که کلام محی الدین باشد نشنیده چون

سر سخن را نشنیده و نه سخن را شنیده جواب رسیده لهذا خلاف است این طور
ناخوشیها پیدا می‌شود بسیاری از روایات باین طور کج و معوج شده بعضی کج و
معوج میکنند و مخالفان تشنیع میکنند و حق دارند و درست میگویند تشنیع میکنند
لهذا هم بدانید حرفهای ما پراکنده نیست که امروز او ربط نفهمد و اندازه نشنیده باشد
بلکه اول سخن با آخر سخن بهم مربوط است اگرچه ده روز حرف بزنیم مسئله این است
سر میکنیم گاه است یکروز هر روز ده روز در آن حرف میزنیم سر سخن با آخر سخن مربوط است
بعضی اینقدر می‌شنیده همان سر رشته را میدانید تمامش را لازم است بدانید یا سر رشته را
نیامده لهذا همان تمامش را می‌دانید سخن را بهم مربوط نشود یک چیزی کج و معوج
یاد میگیرند از این جهت اشتباهات شده است لکن لکنه درست است و اعتقاد
میکنند آن کج و معوج را حالا من بیزارم از آن سخن و آن درست نیست یکمان خبر که
دانسته اول سخن را نشنیده آخر سخن را شنیده میگوید فلانکس هیچ گفته
و آن چنین نیست پس ان شاء الله نهایت احتیاط را بکنید اول سخن را و آخر سخن
را هم را بشنوید و لهذا را هم عرض کنم اشهد بالله خدا گواه است میداند که راست
میگویم خصوص گواه است که اینکه میگویم نه از این باب است که خواسته باشم

انجمن

مجمع نشوید سر بسر بیاید اینجا خیلی هم جمعیت نمیشود و حصولی ندارد و انکار جلوی اسباب
که آدم کار بیجا صحیح بکند برای من که فایده ندارد و لکن اینطور خیال نکنید که این
کلمه را برای این گفتم هر روز جمع نشوید خیر برای اینست که اگر نیایید سخن را
پیوسته نخواهید شنید پس یا از سخن بگذرید و هر روزه نیایید یا اگر میخواهید
مطلب را بفهمید حقیقت حالش تتبع باید از اول سخن تا آخر سخن همه را گوش
دهید و لکن حواس خود متوجه باشید نه آنکه تو و دلتان یک جا باشید یک جا هم
ملتفت نشوید من چه میگویم باز بر دیگر توجه باز ملتفت نشوید که من چه میگویم
باز بر دیگر توجه بجای ملتفت نشوید که من چه میگویم یا یک قدریش را گوش
بدهید یک قدریش را گوش ندهید و بخواهید چیزی بفهمید این نخواهد شد
محال است علم است اینها حکمت است اینها باید بتمام دل خود متوجه باشید و ا
نکته یک چیزی دیگر هست که اگر حواسها جمع باشد چون جمعیت زیاد است و مسجد
هم کوچک است و اخبارش را هنوز نگرفته اند صدا بهمه نمیرسد و هم نمیفهمند
لاکن باید که غش است حواسها پریشان میشود لکن صدا نمیرسد و مطلب را
درست نمیفهمند و آن تقصیر خودشان است پس اولا تقصیر از من است بیم و

برای نما

شما عرض کنم پس از آنکه بدانید که این آیه کلام خداست شأن این کلام خالق
شأن کلام خداست که بر محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلوات الله و سلامه
علیه نازل شده و مأمور است که بر شما بخواند و شما مأمورید که باین عمل کنید و
تخلف از این فرمان همان بیرون رفتن است از دین [illegible] فرمان [illegible] میشوند
بی اعتنائی [illegible] هستید من این فرمان را قبول ندارم حسابش میرسد بقدر
این حرف ۳ دقیقه که این حرف را زده که من قبول ندارم این حرف را زده و در
همه چیز [illegible] هیچ طور نشد همین گفت خیر من قبول ندارم نه خیر [illegible]
تمام شد درست — فراشها بیرون شد
در ساعت دیگر خبرش میرسد که حکم محصلها میفرستد تو را میبرند شلاقها
میکشند همچنین حساب میکند کسیکه بی اعتنائی به کلام خدا و عمل نکردن بکتاب
خدا اگر چه روزی است که راه میرود و عیب در کار او پیدا نمیشود [illegible] غیرت
دارد حق و کلام خدا بها از بی اعتنائی بلا کشید ابدی از بی اعتنائی بلاها از
بی اعتنائی [illegible] بلاها گرفتار رسیده است وقتی فرمان نمیبرند [illegible]
فرمان خدا [illegible] میشود اعتنا باین نمیکنند مبتلا باین بلاها و باین مصیبتها میشوند
مگر [illegible] آنها که از خدا هستند [illegible] همانطور که کارهائیکه ملائکه
میکنند

میکنند اینها حکم خداست و بفرمان خداست این بلاها [illegible] که وارد شد [illegible] بر بعضی
وارد میشود این بلائی است که خدا وارد آورده [illegible] نولی بعض الظالمین بعضا
اینها بلائیست که خداوند عالم نازل میکند بحالت برسد اگر کسی بتو چوب زده
بلکه خدا زده با هر چه خواسته بحالت برسد اگر مال تو تلف میشود این خدا
نخواسته خدا خواسته با هر چه خواسته و با هر که خواسته باین باید [illegible]
جمیع این مصیبتها که در دنیا بمردم میرسد جمیعا از بی اعتنائی بفرمان
خداوند عالم است حقیقت نیست الا اینکه مردم را چنان غفلت گرفته هیچ اعتنا
باین نمیکنند و اگر بلائی بانها برسد هیچ اعتنا ندارند که بفهمند این از کجاست
این بارا از کجا خورده معالجه این چه چیز است وقت اینکه حاکم چوب میزند
باید پیش حاکم استغاثه کند نه پیش فراش نه پیش چوب نه پیش فلک اینها
بدرد نمیخورد پیش حاکم باید استغاثه کند او که از سر تقصیر تو گذشت حکم میکند
دیگر ترا نمیزنند لکن مردم اینقدر جاهلند پیش فراش باشی استغاثه میکنند دیگر
فایده نخواهد بخشید پس این فرمان خداوند عالم است حقیقت شده در این ایام بر
شما خوانده میشود واجب است بر شما که اعتنا باین آیه و عمل کردن بمضمون

فراش استغاثه میکنند
بس
ح

لهذا آیه را همینکه شنیدید حجت بر شما تمام شد بترسید از وقت اگر ترک کنید غضب خدا
بر شما شدید تر میشود پس باید بتمام حس خود متوجه فرمان خدا و حکم خدا
بشوید و بمقتضای آن عمل کنید و عزم کنید تا زنده اید بمقتضای آن عمل کنید این
معنی فارسی این آیه است که خداوند عالم میفرماید خلق نکردم جن و انس را
ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی من جن والانس را برای بیکاری
و برای هیچ فایده نیافریدم مگر از برای اینکه مرا عبادت کنند شما را برای
عبادت آفریده ام نه بیهوده چه او عظیم است شما را نیافریده ام برای کارهائی
که دخلی بعبادت ندارد و شما را برای عبادت آفریده ام نه آنچه میگویند بخت
بنده که باشد شما را برای زراعت نیافریده ام نه شما را برای طباخی نیافریده
ام برای کتابت نیافریده ام برای بنائی نیافریده ام شما را برای بندگی
آفریده ام بنده که دیگر هرچه آقا بگوید از امید کرد اگر گفت برو در زراعت
کن برو اگر گفت برو خیاطی کن برو اگر گفت بنائی کن برو لکن خود
رو و از پیش خود و بهوای و هوس خود اگر کاری کنی معلوم است که اعتقاد کم
که خدا ترا برای این کار آفریده تو من خود رو باشم حالا خدا در قرآن میفرماید

من خلق

من خلق نکردم جن و انس را برای بیکاری مگر از برای عبادت که بندگی
کنند مرا ما ارید منهم من رزق من از ایشان نمیخواهم رزق یعنی ایشان
را نیافریده ام که ایشان رزق جمع کنند برای من دیگر رزق را واجب
نیست خودشان بخورند بلکه جمع کنند بدهند بمن کانه یعنی من شما را نیافریده
ام برای اینکه رزق بهمدیگر بدهید یا رزق بخود بدهید شما خود رازق خود
و یکدیگر نیستید من شما را نیافریده ام که رزق بهمدیگر بدهید نه بخود خدا اگر
چه اینها یک معنی است لکن اینها یک معنی است ما ارید منهم من رزق یعنی بعباد
و اما بعد و بسیار خلق من از شما نیست این را ندارم تو شما رزق قابلی بدهید یعنی
بیائید برای من اموال بیاورید چیزها بیاورید که من بنوکران خود بدهم یعنی مهمان
و کنیزان خود بدهم شما را نیافریده ام تحصیل مال کنید بیاورید بخلق من
قسمت کنید با اینکه اینها را نیافریده ام برای اینکه رزق بدهند رازق باشند
یعنی لانفسهم لاخوانهم لازواجهم لاولادهم ما ارید منهم من رزق من رزق
لذا اینها نمیخواهم ایشان را نیافریده ام رازق باشند کسب کنند و زحمت
بکشند و زر و زری برای خود تحصیل کنند برای این نیافریده ام ایشان را

و ما ارید ان یطعمون یعنی نگفته ام روزی بدهید انها را هم برای تحصیل
روزی شما آفریده ام نمیخواهم هم که مرا اطعام کنند بخود و منهم نمیخواهم چیزی
بدهند بمن از برای خود هم نمیخواهم پس شما را برای عبادت آفریده غنی
است از شما و چگونه غنی نیست و شما را از عدم بوجود آورده پس شما
را که اول از عدم بوجود آورده حرکات شما را هم او از عدم بوجود آورده
و هنگامیکه کارهای شما را هم خلق میکند چنانکه اینها را در قرآن خبر داده
الله خلقکم و ما تعملون یعنی خدا شما را خلق کرده میکند و عملهای شما را خلق
میکند پس کارهای شما را که او آفریده دیگر شما رزق بکه خواهید داد
دیگر شما چه میتوانید اعانت کنید خدا را یاری کنید خدا را چه میتوانید
بکنید کار شما از او است پس نمیتوانیم رزق بدهیم به بندگان و نمیتوانیم
اطعام کنیم خود خدا را و ما را برای اینها هم نیافریده اند بعد میفرماید
دلیل و برهان هم میاورد ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین
خداوند عالم او است رزاق خلایق نه شما را برای رزق دادن
آفریده شما را برای رزاقیت نیافریده خدا خود رزاقست ذو القوه

المتین

ذو القوه المتین و خداوند عالم او است صاحب قوه او است صاحب قدرت
خداوند عالم محکم است امر خدا هیچ حاجت ندارد و باینکه شما او را یاری
کنید و اصلاح امور او را کنید شما او را اطعام کنید یا بندگان او را
روزی و هید میتوان اینطور دیگر معنی کرد و آن اینست که در زبان عرب رزق
بمعنی ان چیز مستمر است ان چیزی که کسی بکسی مستمر میدهد از ارزاق میگویند مثل
مواجب مثل جیره مثل اجرت که بطور استمرار بکسی میدهند اینها رزق است
و اما اینکه گاهی بکسی چیزی را بدهند آن اطعام است و ما ارید ان یطعمون
نمیخواهم که اینها مرا اطعام کنند آن فقیری که می آید چیزی باو میدهند آن
اطعام است اما آنچه بطور استمرار بکسی میدهند آن رزق است حالا میتوان
باینطور معنی کرد میفرماید من از بندگان خود جیره و مواجب نمیخواهم و مواجب
در عوض یا بخشش بدهند و اینان را برای اطعام و تصدق دادن بخود
خلق نکرده ام تا مرا اطعام کنند یا بمن تصدق بدهند ان الله هو الرزاق ذو
القوه المتین او است رزاق و او است صاحب قوه محکم و او است صاحب
قوت و متین است خداوند عالم محکم است امر خداوند محکم است پس اینها

محکم است صح

لهذا این شد تفسیر فارسی این آیه و دانستید که خدا شما را برای عبادت
آفریده بطور اجمال ان شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله و ثنا باید خدا و
بشناسید او را و در این ماه مبارک این آیه شروع میکنیم بطوری که بفهمید باطنهای
فرمایش او و فضایل محمد و آل محمد علیهم السلام را از همین آیه ان شاء الله بیرون میاوریم
بیرون می‌آوریم ولکن چون زنده‌ایم لقاء الله است به همین قدر نصیحت که تفسیر آیه را
دانستید اکتفا میکنیم و به همین قدر که بدانید که شما را برای عبادت آفریده
لهذا حالا اقلا سعی کنیم و برای عبادت جمع بشویم و ان شاء الله که وفق الله هم باشد
برای عبادت خدا باشد نه بجهة خودسری باشد نه بجهة تفاخر باشد نه بجهة
تکاثر باشد نه بجهة این باشد که ما هم دسته باشیم برابر دسته دیگر مثل خیال
یکپاره جهال بلکه برای خضوع باشد برای خشوع باشد برای اسلام باشد اما
این سلام خدا است خدا انشاء سلام و بندگان در عقب باید بیایند سلام
او و پیش او بایستید و برای او کرنش کنند بخاک افتند و عرض حاجات
کنند در قنوت خود باز بخاک افتند این اداب بندگی است و اداب سلام
رفتن نزد درش خدا که حکم بانی است بر کل پس قصد شما این باشد
در سلام پاشا بیاییم و برای تعظیم و تکریم و برای دعا بیاییم و همه را از طور صدق

صفا بعد

صفا

لعجب بیا و دریم ان شاء الله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس دویم روز دوشنبه شهر الله الاکبر اعظم نور رمضان المبارک ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین
الی یوم الدین خداوند عالم جلت عظمته در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
چون شنیدید بار اول که … ترجمه آیه را اگر چه عرض کرده ام مجددا
عرض میکنم ترجمه فارسی آیه را تا آنکه آنها که تازه آمده‌اند بفهمند … از مضمون
فارسی آن مطلع شوند خدا میفرماید من خلق نکردم جن و انس را مگر از برای عبادت اینکه مرا
بندگی کنند یعنی جمیع جن و جمیع انس را من از برای بندگی آفریده ام نه از برای آنکه
من … که آفریده ام نه از برای اینکه ایشان رزق بدهند … باشند بلکه
رزق بدهند و مدد بکنند رزاق منم … آفریده ام بلکه بگیرند رزق بدهند
… نه آفریده ام که بمن اطعام کنند و تصدق بمن بدهند ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین خداوند عالم است که رزق جمیع کائنات را میدهد در رزق جمیع

موجهات در دست اوست و او صاحب قوه است و محکم است خداوند عالم امرش محکم است

امر او سست نمیشود پس اگر کسی این معنی فارسی را بگوید پس ابتدا میکنیم و الله قوی الدیانه

در معنی ان این معنی معنی که حکم ها از او ظاهر میشود ان معنی که خا بند از برده شده و لیکن

ترجمه فارسی این بود و خیلی معنی بد است اما نمیبینید که شما شعر فارسی را هم یکدفعه معنی میکنید

و اینکه عرض کردم ترجمه فارسی این بود و معنی مراد خداوند عالم است از آن مطلبی که

خدا خواسته اظهار کند از لفظ اینها است پس بجای او قفه خدا آنرا بشنوید و با تمام قلب جمعه

متوجه باشید بد مطلب بیا ببینید پس میگوییم که در زبان عربی عبد میگویند در

زبان فارسی بنده میگویند کسی که بنده است او را بزبان عربی عبد میگویند و آن بنده را چیز

که باید بکار ببرد و آن چه کارهایی که باید بکند و آن طوری که آن بنده باید با مولای خود سلوک

کند اینها را بفارسی بندگی میگویند بندگی یعنی عمل کردن بقاعده بنده اینکارهایی که

منسوب بنده است و باید آن شخص بکند اینکارها را بندگی میگویند اگرچه بکار عوام

نمی‌آید لکن خواص منتفع میشوند و در زبان فارسی هر کلمه که از او ها باشد و فرق نسبت

میدهند انسان ها را میر لهذا زنده کاف عجمی بجای او میگذارند مثلا در ساده میگویند

ساده گی مثلا در شرمنده گی میگویند شرمندگی پس بنده را میگویند بندگی و فقیکه

در نسبت میخواهند بدهند پس گاف های یکی نسبت بنده است بندگی است در زبان

عربی بندگی

خداوند عالم

خداوند عالم

انکه امر او سست در لفظ

دستگاهها هم محکم و خداوند نفوذ

عذرا مع

عرب بندگی را عبودیت و عبادت میگویند یعنی رسم بنده را نگه داشتن و لطف بندگان

و آنچه شایسته بندگان است عمل کردن بندگی است اگر بنده تذکر باشد همین کم است

برای تذکر تا آخر عمر لکن باید شرح کرد ازاین هر کس رسم بندگی را فهمید و نقصان

و اعتقاد به بندگی خود کرده و هر کس رسم بندگی را نفهمید او عمل ناقص کرده است وقتی

میان ازاد و بنده فرق بهتر اینکه خود سر است ازاد خود بیان ازاد بدلخواه

خود کار میکند اما بنده مطیع و منقاد کسی نیست اگر بازاد بگویند چرا نشستی میگوید دلم

خواست بادم میگویند چرا رفتی میگوید دلم خواست چرا کردی دلم خواست لذا او بنده است

لکن بنده آن است که اگر بگویند چرا رفتی بگوید آقایم فرستاد و بگویند چرا پوشیدی بگوید

آقایم فرموده بپوشی بگوید چرا خوابیدی بگوید آقایم رخصت داده بخوابم اگر چنین

کرد لکن بندگی کرده و اگر در عملی از اعمال باد گفتند چرا کردی و او گفت دلم

خواست در آن کار عاصی آقا است و در آن کار او عاصی آقای خود زیرا که ازاد

مخصوص آقا است و بندگی مخصوص آقا باید بدلخواه خود حرکت کند و بنده باید

بدل آقا حرکت کند و از جمله عجایب این است از تقدیرات غریبه این است که خدا

وند عالم بنده هر آقا نیز در اصل خلقت از بابت طینت او آفریده چنانکه هر زنی

راکه انسان میکرد ان زنی که زن اوست خدا اورا از پهلوی چپ او افریده هر زنی
از پهلوی چپ شوهر خود خلق شده و از باقی طینت مرد خود خلق شده همچنین
هر مملوکی که از فاضل طینت مولای خود افریده شده پس جمیع اعمال او لازم است
پس می بایست بدلخواه مولای خود حرکت کند اگر کمی حرکت اگرچه پوشیدن کفش
باشد بهوای خود و بدلخواه خود کفش پوشیدن او عاصی شود که فرموده است
ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم پس دران وقت ادعای همسری با
اقای خود کرده زیرا که ادعای انبودی کرده است و از او اقات که بپهلوی چپ کسی دیگرا
فریده نشده بنده ان است که از فاضل طینت اقای خود افریده شده پس باید
معنی بنده را معنی بندگی را حالا عرض میکنم که خداوند عالم جل شانه میفرماید
خلق نمودم جن و انس را مگر از برای انکه بندگی مرا کنند ایشانرا برای خود
رای خود و هوای نفس افریده ام ایشان باید مطیع و منقاد من باشند و برای من
حرکت کنند و با مردمی خارجی شوند پس بدان قدر خود و امثال خود را اگر
دراین ملک و دیگر امری از امور در یک حرکت و سکون بهوای خود و بدلخواه خود
حرکت کنی دران وقت ادعای انبودی کرده دران وقت ادعای خدائی کرده است

الکه خداست

الکه خداست از او خدا مطیع کسی نیست خدا برای خود حرکت میکند و دیگر جمیع
عالم از برای خداوند عالم از مبدا ایجاد که محمد عبدالله صلوات الله وسلامه علیه تا
منتهای ایجاد همه بنده عبد باشند ان کل من فی السموات والارض الا اتی
الرحمن عبدا لقد احصیهم وعدهم عدا خداوند عالم اوست خدا و باقی دیگر جمیع
مردم دیگر جمیعا بایستی بنده باشند ایا نمی که تاج افتخار بر سر محمد صلی الله علیه
واله خداوند گذارده و فرموده تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیرا یعنی مبارک است خدائی را که نازل کرده قران را بر بنده خود محمد
بنده خداست و از اینجهت تو میگوئی اشهد ان محمدا عبده ذکر محمد رسول عبد نه ائی
و عبودیت او اساس است پس تخم هر ابنه شرک بخدای عزوجل بر دارد میبود از
تو محمد عبدالله صلی الله علیه واله و بهبینی که چه رشادتی از برای بنده ظاهر بود
اگر کسی در حضور مولای او بلو بگوید تو انبود و تو مولائی اگر چنین گوید
با او اشرمنده و شرمسار و لرزان میشد لامحاله بایست افتاده خضوع کند بامولای
خود تا معلوم شود که من راضی باینم شاه شده ام و راضی باینم اسم برای خود شده ام اگر
بنده سکوت کند معتبر راضی است که راضی بر گفتن شاه پس اذن است برای جمع

صلی الله علیه و آله کسیکه او را بعبودیت ستایش نکند بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد
خدا و آله بنده ایست ذلیل که مالک نفع خود نیست و نه مالک ضرر خود و نه مالک موت خود
است و نه مالک حیات خود و نه قادر است بر هیچ کس نه قادر است بر کسی که در نزد خدا و در
عالم هر کس او را چنین شناخت بحقیقت شناخته و هر کس غلو کند در باب
آن بزرگوار اذیت او کرده و ان الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب شدید
پس کسیکه اذیت رسول خدا کند چنان است که خدا را اذیت کرده و هر کس رسول
خدا را اذیت کند با خدا در میدان جنگ و محاربه در آمده و مشرک شده است
و چه قدر بی انصافی کنند مردم که نسبت میدهند ما را بغلو در باره محمد و آل
محمد صلوات الله علیهم و چنان میپندارند که ما غلو میکنیم در فضایل ایشان و در
شأن ایشان نه و الله بلکه ایشان حبیب ذلیل خدا اند و نه عالم میدانیم نهایت
آنچه برای ایشان فضیلت است میدانیم از عطای خدا و فهمی کنی اگر کسی بداند
قبالی این بنده حیرت او بداند تاج این بنده زربفت است برای این بنده امر ال
بسبب رد الملک بشارت لعطای آقای او بخشش مولای او حالا نیست که او
عاری در باره آن بنده که چرا آن بنده زرخرید است و جمیع ما یملک او مال
مولای

مولای اوست خواه مال مولای او نداند از خود چیزی ندارد لکن
شما که این بنده را باین تاج زرنشان که بر سر اوست و باین جامه حریر که در بر
اوست و باین املاک و باین اموال و باین علامات که مولای او باو داده
او را شما که کنی نه اینست که او را بمقام آقای او برده اید بلکه او را بمقام
آقای او برده و کافر است مشرک است بخدا هر کس آل محمد علیهم السلام را بمقام خدائی
برد و بمقام او زیر رسد غلوی که در حق ایشان و کافر شده آیا حد غلو را میدانید
چیست اگر کسی مثلا بگوید پیغمبر چشم خود را بقدرت خود میتواند حرکت بدهد غالی
شده و کافر شده و از این غافلند مردم و غلو میکنند در او و مخلوقات و ما
را بتهمت نسبت میدهند در اعلای مخلوقات آیا هیچ فهمیده اید معنی آنچه را چه
بوده است هر کس بگوید فلان مخلوق لا کرم کور میگوید این کرم مال خود قدرت است
بالاستقلال و در حقیقت چنین کسی غالی است و توحید افعال ندارد و یا اگر
بگوید فلان در آخر مردم ضرر کرد و نسبت داد چنین مردم ضرر کرد و اعتقاد این
بوده باشد که دارای چنین جزوی بالاستقلال کاری که چنین کسی غالی شده و کافر
شده دارای چنین حکایه است در ملک خدا و بتواند مضر باشد و خدا اینطور باید دعا

و ما هم بغضب یعنی حد اللّه باذن اللّه میتوانند در ملک خدا نفع بچیزی برسانند
یا ضرری بچیزی برسانند که میتوانند در ملک خدا حرکت کنند پس انها بکه نسبت
میدهند اعمال را باینها و ابان و را باین چیز بان چیز غلو شده و میخواهند چون
لیکن چنین میگویند عیناً نکنند و بگمان خود شان غلو نکرده اند لکن چون
فضیلت از فضایل امیر المؤمنین را می شنوند که نسبت بان بزرگوار داده شد
میگویند حاش و کلا خیلی والله عجب است اگر بگوئی فلان علی کرم کرد هیچ
کس نمیرسد باذن خدا یا بی اذن خدا اگر بگوئی علی پی طالب سراج ...
تغییر داد فی الفور میرسد باذن خدا یا بی اذن خدا چرا انقلاب را که گفتند
کرم کرده باذن خدا یا بی اذن خدا لکن اگر بگوئی حضرت امیر کفش را زد
میرسد باذن خدا یا بی اذن خدا و اگر بگوئی کفش فلان کس را شیر زد
نمیگوید باذن خدا آخر بگو ببینم چه طور شد کاری که آهن از جای خود بر نیاید
میرسید باذن خدا است یا نه و کاری که با میر المؤمنین نسبت دادند باید
برسید باذن خدا معلوم است در قلب یک چیزی هست نمیتوانند ببینند علی
فضل داشته باشد طمعا میبیند دارد که علی فضل نداشته باشد چه لازم که

مراج

تغیر

کسر

همان ذکر

همان که گفتنی چاقو برداشتم قلم قطع کنم چاقو دستم را برید نقلی نیست اما هم که
میگوید علی دستم را برید میگوید خدا باذن خدا و در چاقو نمیگوید باذن خدا اگر
از بی معرفت میگوئی چاقو هم باذن خدا برید بی اذن خدا چاقو چکاره
است در ملک خدا که بنده خدا بر در ملک خدا کم از چیزی است که از جانب خود
حرکت کند بدون مشیت خدا و اراده خدا و قدر و قضای خدا پس خدا این
عالم را اینطور ضعیف بسته در ملک او غیر او هم میتوانند بکنند در همه جا اینطور
هست دیگر حاجت بذکر او هر بی علت هر بی علت نیست اگر بگوئی چاقو باذن
خدا میشود لذا بر دست علی نمیتوانند معلوم است همان ناخوشی است که عرض کردم
نقطه است در قلب او از شنیدن فضایل امیر المؤمنین علیه السلام وارد است بار بی رویه
بر سر مطلب رسیدیم که از ذات محمد عبد الله صلی الله علیه و آله تا نشهار خلق
جمیعاً همه بنده اند از برای خدا و خدا و نه عالم معبود کل است معبود بغیر
چه معبود آخر است که بنده کانا رسم بنده که را نسبت با وجود مراد نیز
هر کس که بنده کانا رسم بنده که را از برای او بعد او و خدا او را معبود خود
قرار داده اند درست جواب چه میگویم مثلا هرگاه تو عبد باشی در این قدر

دست

خود رسم بندگی بجا نیاوردی رسم بندگی برای او بجا نیاوردی او معبود تو نیست
و اگر رسم بندگی را بجا اوردی برای او او معبود تو است اگر رسم بندگی را بجا
نیاوردی نه تو عابدی نه او معبود و اگر رسم بندگی را بجا اوردی تو عابدی و او
معبود درست اینکلمات تا اینجا که میگویم بجز او ای خوب ملتفت باشید منفعت کلام
در این کلمه بود غرض که هم مثلا هر گاه تو چوب زدی یکی را بزبان عربی تو را
ضارب میگویند و بزبان فارسی تو را زننده میگویند اگر چوب زدی تو ضاربی
و زننده و انکسی را چوب خورده بزبان عربی او مضروب است و بفارسی انکه چوب
خورده زده شده تو است کتک خورده تو است یعنی از دست تو کتک خورده لکن
اگر تو مطلق چوب نزده باشی ترا ضارب نمیگویند و او را مضروب نمیگویند
و او را زده شده نمیگویند چون میدانم چه میخواهم بگویم خوب دلم نگران از میخورد
میگویم اگر تو نزنی تو ضارب نیستی و انکس هم مضروب تو نیست دیگران شخص
خواه مقصر باشد و مستحق کتک خوردن باشد خواه مقصر نباشد و مستحق کتک
خوردن نباشد بلکه او مستحق کتک هست لکن چون او را تو نزده لهذا او
کتک خورده نیست و تو هم کتک زن و زننده نیستی و حال انکه او مستحق کتک

بعد

بعد و انکس هم که کتک خورده اگرچه او بی کتک خورده لکن چون او را تو نزدی در
این حال تو زننده و او زده شده است حالا که انا الله درست در قلب خود نیز را
جا داده غرض میکنم هر کس معبود انکس است و بنده با داب بندگی نسبت با و حرکت
کند خواه مستحق بندگی باشد یعنی خواه مستحق نبوده همانطور که در کتک گفتم یعنی
هر گاه نسبت باو بطور بندگی راه رفتی پیش او دست بسینه ایستادی ابرای او
او رد کفش پیش پای او گذاردی کرنش برای او کردی تکبیر او کردی ابا و خود را
ندیدی این خدمات تو موجب شد در این وقت تو بنده او شده و بندگی او
یعنی بندگی نسبت با و شده واقع او معبود تو است و تو عابد او خواه او واقعا
اقا باشد خواه نباشد همینکه تو رسم بندگی را نسبت با و بجا اوردی اسم
این را معبود میگویند مثل اینکه کتک خورده مضروب میگویند هر گاه واقعا
اقای داری لکن خدمت او را نکرده هرگز حضور او نایستاده تو عابد نیستی بندگی
او را نکرده او هم معبود تو نشده است اگرچه اقای تو هست لکن اقا فقط بخیال
نمیشود معنی ندارد اگرچه خدمتش کسی محروم تو شده اگر خدمت او را اگر در بر
او اقا هست لکن محروم تو نشده انکه خدمت نسبت باو بجا اورده باشید و تو

ونو که خدمتش نشنی با و بعمت بیاورده پس اقای واقع تو نیست لکن محروم
تو نیست بجهت انکه خدمتش نکنه وان اقای دیگر تو خدمت اولا نشنی با و بعد
اورده او اقای تو است اگرچه اقای واقعی تو ان است که پول داده و تو را خریده
لکن او مخدوم تو نیست و تو خادم او نیستی زیرا که خدمتی برای او نکنه اگر این سخن
را درست فهمیدی و در من خود درست جا دادی عرض میکنم که حالا بیا در این عبادت
در این مجلس در این وقت ببین چکاره یکدم بخود آی و ببین چه کسی
بکلیسه جهت معلم یکدم نفس بر ببینیم عابد ما کیست آیا الله معبود ما شیطان است
آیا معبود ما دنیا است آیا معبود ما خدا است یا هوسها ببینیم معبود ما کیست آخر
یک بچه صاحب که نیستیم بیائیم صاحب خود را بشناسیم ببینیم آقا ما
کیست و ما بنده که کیستیم پس اگر معبود ما زید است چرا تهمت بعمر میزنیم
که عمر معبود ما است ما که هرگز در خانه اش نرفته ایم هرگز خدمتی برایش نکرده
ایم راستی راستی را بیائیم هر جا که معبود ما است بگوئیم معبود ما است و در کار
واقعا معبود ما زید است بگوئیم زید است حالا ببینیم چکاره ایم ببینیم بنده
خدائیم یا بنده دنیائیم لکن صبح که از خانه بیرون می آئیم ببینیم خیال

خیال بنده که برای که داریم خدمت که را میخواهیم بکنیم صبح که میشود چه [illegible]
بپوشیم به ببینیم مثلا این خلایق کی [illegible] پس اگر در این تفکر کنی زهره تو آب میشود
و هلاک تو میرزد و البته حالت تو منقلب میشود حال تو دیگر گون میشود دیگر
او عابد خدا نخواهی بود پس اگر از خانه که بیرون می آئی حرکات تو از صبح تا شام
امد در قصد که تا شام میکنی اگر باطاعت خدا است و لله و فی الله است تو عبد الله هستی
و خدا معبود تو است و تو عابد او ئی و اگر آنچه میکنی از برای طلب دنیا است
و از برای رضای اهل دنیا و از برای مخلوقات است با شیطان یا غیر شیطان
خدمت برای آنها میکنی معبود تو آنها هستند چه بسیار کسان که معبود ایشان
زن ایشان است بسیارند معبودشان زنشان است زیرا که حرکات ایشان
و سکنات ایشان برضای زن ایشان است و بتدبیر زن ایشان است بهر کس گفته
بده میدهد از هر کس گفته بگیر میگیرد شفاعت او را میپذیرد جمیع زر و معاش
او و دنیای او را زن او میکند پس او عبد النساء است چنین کس بنده خدا نیست
برای زن خود چه بسیار کسی که عبادت میکند شیطان را از جهت آنکه جمیع
حرکات او از برای رضای شیطان است جمیع آنچه میکند بوسوسه شیطان است

و اطاعت شیطان است اب و جد زیر پای او را چه روب میکند در خدمت
او ایستاده تکریم و تعظیم او که پس معبود او شیطان است الم اعهد الیکم
یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط
مستقیم در روز میثاق و روز الست در عالم ذر خداوند از بندگان
خود میثاق گرفته که عبادت نکنید شیطان را عبادت کنید رحمن
را عهد گرفته از بندگان خود لکن اینجا که ما کار را برعکس کرده ایم اگر
کسی در امر خود تدبر کند از اول عمر تا اخر عمر تا امروز تدبر یک آن خالص
برای خدا نشده یک آن برای خدا حرکت نکرده یک قدم برای امتثال
فرمان بر نداشته فرمان خدا نبرده خواهد دانست که از روزی که قدم
به این دنیا گذارده شیطان را پرستیده و او را معبود خود قرار داده
چه فرق دارد با آنهائیکه بتها ساختند نام آنها را بت گذاردند و معبود
خود قرار دادند آنها سنگی را بت ساختند و معبود خود قرار دادند لکن
برای او آمدند کرنش کردند یک عمل خود را برای بت کنند دیگر بار رو کار
دو بار خود را روی او نگذاردند چون کرنش و تعظیم و تکریم برای بت کنند

شدند

شدند بت پرست و دشمن شدند و ما برای آنها همه جمیع حرکات خود را
برای شیطان و امتثال فرمان او که ظاهر آیا نه بت پرستی است اطاعت
شیطان آیا نه شرک است بخدا که انسان ابدا او را عبادت نکند اگرچه
شیطان مستحق عبادت نبود ولی تو برای او که اگرچه خدا مستحق عبادت
بود ولکن برای او نکرده پس اگر حاضر بنده پیدا شود دیگری را معبود
خود قرار داده او را بزرگ جمیع این بندگان هم خواندند معبود آنها آدات
چون را دانشی تدبر کنی که امروز شهنشاه ملک ملک عجائب زمانی گشت
اینها صغیر و کبیر اطاعت او را میکنند کیست و الله چنان میبینم که این خلق
شیطان را طوری عبادت میکنند جمیع مردم الا انبیا و اولیا که مجلس
اطاعت خدا را این طور نمیکنند در خلوات و در آنجاها که یک راه دست مطلع نمیشود
چنان از روی اخلاص معصیت میکنیم و خالص تر از آن نمیشود در خلوات
اطاعت میکنیم شیطان را در مجالس اطاعت میکنیم شیطان را الا اینکه
اسم شین و یا و طا و الف و نون را بر سرش نمیگذاریم آنچه شما میکنیم بر شیطان
نمیشود خدمت ما بر شیطان واقع میشود پس تخیل کنید که حرکات شیطان

دادند

درست کوچک است برای جمیع اصناف نوکرها هست پس خیاط اوضاع دارد
توپ دارد و توپخانه دارد معلوم است که دقت زیرا برای شیطان زد برای
شیطان منبع قهوه‌چی دارد دفتر برای شیطان کو قهوه‌چی شیطان منبع
و هکذا جمیع اصناف برای او هستیم مگر اینکه خدا نگذارد باشیم ولکن
جمیع صنوف خلق در آن صنوف جمیع آنها که هستند اطاعت میکنند شیطان
را دفتر نباشد برای شیطان کفش بر دوزد کفش دوز شیطان است دفتر نباشد
دفتر نباشد برای شیطان خیاطی کند خیاط شیطان است پس شیطان جمیع
اصناف رعیت را دارد و چنان مخلصین دارد و در شرک با او نمیشوند ابدا خدا
را با او شریک نمیکنند نه در خلوت نه در علانیه نه در ظاهر نه در باطن
بلکه اگر کسی در خلوت برود خدمت آن عبد الشیطان و در خلوت با او
نصیحت کند که چنین مکن خدمت شیطان را مکن از او میرنجد قهر میکند
بلکه در صدد قتل او برمی‌آید جرحها میکند تا او را از روی زمین
بر اندازد که چرا تو میگوئی اطاعت شیطان را مکن همیشه را اطاعت
شیطان نمیگذارد ولکن اطاعت شیطان است طور شده لیکن تبیین دنیا

والف و نون که مردم از این اسم رو گردانند لکن اطاعت شیطان است همین
که اطاعتش را میکنی همین شیطان است همیشه را تو شیطان نگذار اینش
را اقا فلان پس اگر در خلوت او را نهی از عصیان میکنی من جنین کمر عداوت
تو را میبندد اسباب قتل تو را میچیند که تو مرا منع از عصیان میکنی
لیکن با غیرت خم درست میکند من زنده باشم و تو مرا منع از عصیان نالکنی
همیشه را عصیان میگذارد مثلا شراب خوری اگر تو او را نصیحت کنی که شراب
مخور خیط نا کید با تو عداوت میکند که تو میگوئی که من اطاعت شیطان نکنم
تو میگوئی من شبها و نصف شبها فرمان شیطان را نبرم عداوت میکند
با تو و هر گاه بخواهی اسباب فراهم بیاوری که مانع او شود او هم در مقابل کمر
عداوت تو را میبندد و از روی اخلاص اطاعت شیطان را میکند کدام
اخلاص برای کدام معبود للاین بیشتر پس بیایید قدری در کار خود تفکر
کنید قدری متذکر شوید آخر در تمام عمر خود در یک ساعت از آن را اینقدر
هم سواضی نیستید یک ساعتش را در کار تفکر کنید و بعد از خود بنفس اغلب
لیکن عرضها یکه میکنیم بی ادبی اگر میکنیم مطلب سخت است و نه لیکن اینست که میگوییم

شما با مخصوصه چنین ما نیستید بلکه خطاب بنوع میکنم چرخها را بنوع حقوق
دارم لکن معلوم است که جنس چرخ چیز نداده ام روز قیامت پیدا میکنم و نفر
چرخ چیز شما خوبان دنیا نیستید شما تجربه کنید [illegible] جمع هم اسلام است
و تجربه اسلام اثر عشق ولایت و تجربه اثنا عشری الله که اینها [illegible]
نگذرند خوبان عالم شما شدید لکن باید خوبتر باشیم که [illegible] ندارد و
سعی کنیم که خوبتر باشیم و نه باشیم در تحت این آیه آن اکرمکم
بالله هم شرک را با ایمان اکثر مردم بخدا مگر اینکه اینها مشرک کنند که شیطان را
می پرستند برای آدم کار میکنند پس بیایید سعی کنیم از شیطان کار نکنیم
و اگر احیانا غفلت کردیم فی الفور توبه کنیم از شیطان دوری کنیم غفلت از
کنیم [illegible] بخواهیم [illegible] الشیطان کنیم [illegible]
برای شیطان [illegible] کنیم [illegible]
[illegible] بیایید [illegible] کنیم [illegible]
[illegible] برای شیطان [illegible] میکنیم [illegible]
هم [illegible] میکنیم [illegible]

[illegible]

میکنم معصیت میکنم اذیت مردم میکنم همه را با طلب میکنم شب ایشان اگر
صد هزار کرور تومان صدقه بدهد در راه خدا انچه را در راه خدا انفاق
کند هیچ از آن یک مومن را سبب آزار و جمیع الفقراء دنیا محو شود و هم [illegible]
بعض آیه مبارکه [illegible] قائم بالحق و [illegible] باید اذیت که
مطلق اذیت [illegible] اذیت مومن اذیت امام است و اذیت
امام اذیت پیغمبر است و اذیت خداست ولا کسی که خدا را اذیت کند
باشد صدقه او را خدا ابیر [illegible] الّا [illegible]
خدا قبول [illegible] نفرین [illegible] اذیت [illegible]
اذیت مومن کند اذیت خدا کرده است پس [illegible]
هستیم [illegible] میکنیم [illegible] یک مومن [illegible]
همه [illegible] میکنیم [illegible] شیطان [illegible] میکنیم [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] خدمت [illegible]

نیستی اگرچه ترا برای خدمت خریده ولکن چون خدمت نکردی خدمتکار
نیستی پس تو خادم نیستی پس عابد نیستی و چون تو عابد نشدی او هم مخدوم
و معبود تو نیست و چون معنی عبد و عابد و معبود معلوم شد معنی عبادت
را هم عرض کنم عبادت معنیش این است که بنده در جمیع جزئی و کلی نگاه کند
امر آقای او چیست آنچه امر آقای اوست امتثال کند و بعمل آورد و آنچه نهی آقای
اوست که نهی کرده از آن دوری کند و آنچه که آقا از آن سکوت کرده او هم
سکوت کند و فضولی نکند و از پیش خود نگوید حالا که آقا نگفته باشد و داد
میکند و میگوید این خودسری و خودرائی و هوا و هوس است چرا چیزی میگوید
که آقا پیش نگفته است که فرموده اسکتوا عما سکت الله و ابهموا ما ابهم الله ساکت
شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده و مبهم بگذارید آنچه را که خدا مبهم گذارده
هرچه خدا نگفته شما چرا میگوئید پس نگاه کند این بنده آنچه را که آقا
امر کرده بآن امتثال کند فرمان برد و آنچه خدا که نهی از آن کرده از آن
دوری کند حالا باید دید آقا بچه امر میکند و از چه نهی میکند بآنچه میخواهد
و دلخواه اوست و نهی میکند از آنچه که از آن نمیخواهد و از آن کراهت دارد خاطر

او و خشم از

مشمئز است و متأذی است از آن آقا امر میکند بآنچه از او خرسند است
و نهی میکند از آنچه که او را ناپسند است راه امر و نهی این است پس خداوند
عالم هر چه امر کرده پسند او و مطبوع او بوده و از هر چه نهی کرده ناپسند او و مکروه
او بوده معلوم است از او خشم داشته و آنچه را بآن امر میکرده او سلامت میداشته

فرمود ع

پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه ما من شیء یقربکم من الجنة و یبعدکم من النار الا
و قد امرتکم به و ما من شیء یبعدکم عن الجنة و یقربکم من النار الا و قد نهیتکم عنه
یعنی هیچ چیز نیست که شما را نزدیک به بهشت و دور از جهنم میکند مگر آنکه
شما را امر بآن کرده ام یعنی عبادت این نیست که من فرو گذاشت نکرده ام
از گفتن این جور کارها که شما را نزدیک میکند و از جهنم دور میکند پس

شما را به بهشت نزدیک میکند م

آنچه گفته ام از این جور است و آنچه نگفته ام این جور نیست این کلمه بکار علمای ما
میاید ایشان میشنوند اگر باشند پس پیغمبر باید آنچه من نگفته از این جور نیست که شما
را نزدیک کند به بهشت و دور کند از جهنم چون این جور نیست پس اگر از پیش
خود خدمتی بکنی که او نگفته باشد از تو نمی پذیرد و شما را به بهشت نخواهد
برد و از جهنم دور نخواهد کرد و آنچه شما را نهی از آن کرده این بوده که فرو گذاشت

نکرده آنچه سبب نزدیکی بجهنم و دوری از بهشت است همه اینها چیزهائیست که پیغمبر
گفته هرچه نگفته شما را نهی از آن نکرده از این جوریست و اگر از آن کار ضرر دارد
برای نکردن آن ترا بجهنم نخواهند برد و ترا از بهشت دور نخواهند کرد چنانچه
در آن قسم اوّل هم همین طور است اگر کاری را نگفته باشد نکنی بکنی انکار تو را
نزدیک به بهشت و دور از جهنم نخواهد کرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ترا امر کرده آنچه
سبب نزدیکی تو به بهشت و دوری از جهنم میشود و ترا نهی کرده از آنچه سبب نزدیکی
تو بجهنم و دوری از بهشت میشود پس عبودیت و عبادت امتثال فرمان این
پیغمبر است یعنی تو اگر فرمان او را بردی و امتثال اوامر او را کردی و از نواهی
او اجتناب کردی تو عبادت کرده خداوند عالم را محبوبهای خدا را عمل
کرده و از مغضوبهای خدا دور شده خوب حالا بیا ببینیم خداوند عالم چه
چیز را دوست میدارد و چه چیز را دشمن میدارد خداوند عالم دوست میدارد
هر چیز را که سبب تقرب بخود او است و دشمن میدارد هر چیز را که سبب دوری از
او است خداوند عالم دوست میدارد هر چیز شبیه بصفات او است و دشمن
میدارد هر چیز که بر خلاف صفات او است بجهة آنکه هر کسی اول نفس خود را

دوست میدارد

دوست میدارد از آن اوّل این مسئله را بفهم بیا ببین دوست ترین
جمیع چیزها در نزد تو کیست دوست ترین جمیع چیزها در نزد تو ذات تو است
و نفس خود تو است ذات خود تو و نفس خود تو محبوب ترین کلّ
خلق است نسبت بتو پس هر چه با این محبوب تر شباهت بیشتر دارد آن
محبوب تو است هر چه با این ذات تو شباهت ندارد او مبغوض تو است
آنچه شباهت بذات تو ندارد دشمن ذات تو است آب چون شباهت
باتش ندارد دشمن آتش است او را خاموش میکند و چون آتش شبیه
باتش است دوست آتش است و او را قوت میدهد پس هر کسی شبیه بتو نیست
ضد تو است چون ضد تو است ترا فانی میکند پس او سبب عدم تو میشود
از این جهة تو او را دشمن میداری آنچه شبیه بتو است چون مقوّی تو است سبب
ثبات تو و دوام هستی تو میشود پس تو او را دوست میداری از این جهت
هر کس دوست میدارد شبیه خود را و دشمن میدارد آنچه شبیه باو نیست
خداوند عالم دوست میدارد صفاتی را که مانند صفات او است و تجلّی
خداوند عالم دشمن میدارد آن صفاتی را که بر ضد صفات او است پس خداوند عالم

عدالت و عادل دوست میدارد و عدالت را و دشمن میدارد جور را و جابر را
در ملک هر کس عادلست او محبوب خداست هر کس جابر است مبغوض خداست همچنین
خداوند عالم است صادق در ملک هر کس صادق است محبوب خداست هر کس
کاذب است مبغوض خداست خداوند عالم وفی است پس هر کس باوفاست
محبوب خداست بیوفای مبغوض خداست همچنین خداوند سخی است هر کس سخی
است محبوب خداست و هر کس بخیل است مبغوض خداست و هکذا خداوند عالم
دوست دوستان و دشمن دشمنانست هر کس دوست دوستانست و دشمن دشمنان
بر صفت خداست و محبوب خداست و هر کس بر عکس این است مبغوض خداست
جمیع آنچه پیغمبر ما را بان امر کرده صفاتست از آنجمله که تخلقوا باخلاق الله تخلقی
باخلاق خدا بگیرد و هر چه پیغمبر از او نهی کرده او مبغوض خداست بجهة آنکه الخبیثه
بخداست پس هر کس بامر شریعت مطهره عمل کرد او محبوب خدا میشود و هر کس
از آنها اعراض کرد مبغوض خداوند عالم میشود پس عبادت حقیقی این بعض
است که در دست است هر کس بامر شریعت مطهره عمل کرد او متخلق باخلاق خدا
و متصف بصفات خداست و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
والمعاندین

مجلس سیم سه شنبه سیم شهر الله الاکبر شهر رمضان المبارک ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبین حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری
فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم
جل شانه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو
الرزاق ذو القوة المتین در تفسیر این آیه شریفه محتاج بچند کلمه بودیم
و دیروز شرح کردیم یا محتاج بودیم بمعنی عابد و یکی معبود و یکی معنی عبادت و معنی
عبودیت اینها را بیان کردیم از برای شما و معلوم شد که عبادت
و عبودیت بمعنی رفتار کردن بشیوه بندگانست بطور بندگان هر کس
رفتار کردن بنفس نه بزبان عرفی عبودیتست یعنی کار بندگان
کردن پس هر کس بشیوه بندگان حرکت کرد این شخص عبودیت
کرد این شخص عبادت کرد در این هنگام این شخص عابد است یعنی
عمل کننده بشیوه بندگان و آن آقائیکه این شیوه را نسبت باو بعمل آورد

ان افاهم معبود است بزبان عربی پس لیکن بنده عابد نشود و افا معبود
و اگر لیکن بنده بشیوه بندگان حرکت نکرد هنوز این عابد است نزد آن معبودات
اگرچه واجب بود بر این بنده که بشیوه بندگان سلوک کند و اگرچه آن
افا مستحق این بود که بطور بندگان لیکن بنده با او راه رود لکن حالا نکرده
پس نه افا معبود است و نه این عبد و نه بندگی بجا آورده پس در این عبد هم
نیست آخر عبد یعنی چه عبد یعنی چه مطیع و منقاد باشد برای مولای خود
وقتیکه مطیع است اسم او عبد است وقتی که مطیع نیست عبد الابق است
یعنی گریزنده و گریزپا یا از پیش آقا خود گریخته رفته عبد نیست عبد
یعنی آن کسیکه بر رسم بندگی عمل میکند پس از اینجهت اگرچه بحسب اصل زر
خریدی تو صد هزار بنده داشته باشی و همه را تو پول داده و خریده بحسب زر
خریدی همه بنده تو هستند لکن بحسب عبادت و اطاعت البته بعضی از اینها
عبد تو باشند و بعضی از اینها عبد تو نباشند پس از اینجهت خداوند
تاج افتخار بر سر محمد بن عبد الله گذارده صلوات الله و سلامه علیه و اله و اولاده
بنده یاد کرده چنانکه این سلاطین بحسب القاب میدهند که مقرب الحضره

انام مکام

الوالا فلانکس

الوالا

فلانکس مثلا همچنین حالا خدا هم بااشرف خلایق خود القاب داده فرموده
تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا مبارکست
آن خدائی که نازل کرد قران را بر عبد خود بر بنده خود که دیگر بلغا این
لقبیست که خدا با او انعام کرده هیچ لقبی دیگر بکسی نداده و اگر سایر
انبیا را هم خداوند این لقب داده بجهة اینست که مراتب بندگان مختلف
است و آنطور بندگی که محمد برای خدا کرده صلی الله علیه و اله طوریست هیچ
پیغمبران طور بندگی برای خدا نکرده اگرچه خداوند عالم درباره نوح پیغمبر باید
انه من عبادنا المؤمنین اگرچه درباره الیاس پیغمبر باید انه من عبادنا المؤمنین
اگرچه درباره موسی و هرون پیغمبر باید انهما من عبادنا المؤمنین درباره
ایوب پیغمبر باید واذکر عبدنا ایوب داشت آن انبیا را بنده یاد کرده لقب
داده تاج افتخار بر سرشان گذارده لکن بندگی اینها نه مثل بندگی
محمد صلی الله علیه و اله و آنطور منقاد از برای خداوند عالم نیستند از اینجهت از
سایر پیغمبران ترک اولا سر میزند و در هنگام ترک اولائی که از ایشان
سر میزند معلوم است انقیاد نداشته برای که ترک اولی میکنند اما پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه

حالا

شفا و تمام است برای خداوند عالم جلت شانه پس حقیقت عبودیت و بندگی
در کسی تشعشع شد الخ در حدیث عبد الله صلوات الله وسلامه علیه یافته شده چنانچه
پیغمبران از نور مقدس او آفریده شده اند و بندگی پیغمبران دیگر هم از نور
بندگی محمد است صلی الله علیه و آله و طلب بندگی محمد است یعنی از نور او شعاعی
که صادر شده بر آن پیغمبران تابیده آن رسم بندگی را از آن نور و از آن شعاع
دریافته اند و بقدر آن نور بندگی خدا را کرده اند پس درجات پیغمبران هم
در مقام بندگی مختلف است نه هر کس میتواند خیال کند در مقام بندگی
آن بندگی مقام پیغمبران است بار بعد از آنکه با فهمید خداوند القاب برای پیغمبران
عالیه و آنها را بنده خوانده اگرچه بحسب مخلوقیت همه مخلوقات بنده اند و بنده او اند
پس همه عالم بنده او اند همه بنده باشند لکن سلوک نکرده اند رسم بندگی و چون سلوک نکرده اند
گاه خدا دور گشته اند
انبیا هم حرف دیروز دیروز نیامده بعضی سخن دانستنی نیامد پس عرض میکنم عبادت عبودیت
یعنی بندگی و عمل کردن برضای مولا کردن بحسب مولا است هر کس بحسب مولا عمل
کرد یعنی بانچه مولا حب میدارد و عمل کرد بانچه مولا راضی است و می پسندد
اگر کسی با نظور عمل کرد و امتثال فرمان مولا را کرده و اطاعت شده در باب

بعد هم حرف بیاید
وانها که امروز آمده اند ج

مولا این

این بنده راه رفته و چون برضای مولا این بنده راه رفت این بنده مرضی
مولا و پسندیده مولا شده و چون بحسب مولا راه رفت این بنده محبوب مولا و
حبیب مولا شد پس هر کس برضای مولا عمل کرد این شخص را عمل کرده عبادت
و بحسب مولا
کرده مولا را و اگر برضای مولا عمل نکرد و بحسب مولا عمل نکرد و عبادت نکرده
عبد مولا شده و چون عبد مولا شده عابد بحق ظاهر شد مولا معبود این نکو
شد چرا که اینکه خداوند عالم جلت شانه ببینیم حضرا برای چه آفریده مردم
برای تقرب بخود آفریده و مردم را از برای انتفاع از خود آفریده درست
ملتفت باشید بفهمید چه عرض میکنم خداوند عالم مردم را از برای انتفاع از
خود آفریده چنانکه در حدیث قدسی میفرماید خلقتکم لتربحوا علی و ما خلقتکم
لاربح علیکم یعنی من شما را خلق کرده ام تا نفع از من ببرید و شما را خلق نکرده ام
که من از شما نفعی ببرم پس شعر مطابق این حدیث است من خلق نکردم تا سودی کنم
مصرع دوم هم معلوم است بلکه تا بر بندگان جودی کنم پس خداوند عالم ما را
خلق کرده برای اینکه از او منتفع شویم انتفاع از خدا حاصل نمیشود مگر اینکه
نزدیک خدا شویم هرچه از خدا دورتر شوی نظر کن اگر چراغی در جایی

از نفع خود و از خیر خود
ج

گذارده باشد انتفاع از این چراغ وقتی میبری که تو در نزدیکی این چراغ بروی
و اگر از این چراغ دور بروی انتفاع تو از آن کم میشود مثلا اگر جایی آتش است
تو انتفاع از حرارت آتش به نزدیکی آتش میبری و اگر از آتش دور شوی انتفاع
از آن نمیبری اگر در جایی عطری است و بوی خوشی است انتفاع تو از آن وقتی است
که نزدیک تو هر چه نزدیکتر باشی انتفاع بیشتر میبری و هر چه دورتر از آن میشوی کمتر
انتفاع همچنین اگر صاحب حضور صاحب علم صاحب کمالی باشد هر چه تو با او نزدیکتر
بشوی از جود علم و کمال او بیشتر منتفع میشوی و هر چه از او دور شوی از نفع
خود محروم میشوی پس چنین است انتفاع از خداوند عالم است جل شانه
انتفاع از برای ایشان قربت لازم برای کسی است که تقرب بخدا جوید که خدا او را
که از خدا دور شد محروم از جود او و از کرم او و فیض او میشود پس چون ما را
خداوند عالم از برای انتفاع از خود آفریده ما باید تقرب بخداوند عالم
بجوئیم تا اینکه از انوار او و از اسماء او و از کمالات او و از خیر او و جود او
بهره ور شویم و اگر با و تقرب نجوئیم از او بهره ور نمیشویم شطری برای این عرض
کنم تا از آن مثبت مطلب بر تو خداوند عالم آسمان را در جایی آفرید و در زیر

آسمان کره نار

آسمان کره نار یعنی کره آتش را آفریده و در زیر او کره باد را آفریده و در زیر او
او کره آب را آفریده و در زیر همه خاک را آفریده حالا نار را که آتش میگوئیم چون
کره آتش در جای معینی است و آتش در آتش بودن خود چون خالص است در جای
معینی قرار گرفته حالا هر چیزی که حرارت او زیاد بشود او نزدیکتر میشود هر چه [بکره ۲]
حرارت بیشتر شد بکره نار نزدیکتر میشود تا آنکه اگر آتش خالص شود در همانجائی
که کره آتش است همانجا مسکن خواهد کرد و چیزهای دیگر بقدر گرمی و حرارت خود
بکره آتش میروند و در زیر کره آتش بقدر حرارت خود در جای خود قرار میگیرند
پس هر چه حرارت او زیاد شود بکره نار نزدیکتر میشود این مثل را اگر یافتید عرض
میکنم که انسان هر چه بصفات خدائی بیشتر متصف بشود رو بخدا بیشتر
میرود و هر چه زیادتر کند از آن صفات خدائی در خود رو بخدا بیشتر
میشود و هر چه صفات خدائی در کسی کمتر باشد او از خدا دورتر است تا
آنکس که هیچ از صفات خدائی ندارد او از خدا دورتر از جمیع مخلوقات
خواهد بود همین مردم بقدری که صفات خدائی ندارند از خدا دورند و بقدری که
صفات خدائی دارند بخدا نزدیکند باید بفهمند این حرف را علما که صفات خدائی

چگونه میشود در بنده پیدا شود شرح آنرا باید کرد آتش از آتش قوه میگیرد
و آتش از آب ضعف میگیرد بجهة آنکه آب سرد است و تر و آتش گرم است و خشک
حال هر گاه آب بر آتش غالب میگردد و آب بر آتش میریزد سردی آب گرمی آتش را
باطل میکند و رطوبت آب خشکی آتش را باطل میکند پس آب آتش را فانی میکند
همچنین اگر آتش بسیار در پیش آتش تنها آتش قوت میگیرد حرارت آتش بآن آتش
قوت میدهد و خشکی این آتش خشکی آن آتش را قوت میدهد پس در آتش [?]
خود کمالی پیدا میکند و قوت میگیرد پس چون این آتش دوست [?] ذات
خود است بیشتر ذات خود را میخواهد پس آتشهای دیگر را دوست میدارد
بجهة آنکه از نزدیک شدن آن آتشها قوت میگیرد و نشاط برای او حاصل میشود
و آبهای دنیا را دشمن میدارد بجهة آنکه آن آبها فانی کننده وجود اویند
و هستی او را بر طرف میکند پس آتش بهمین جهة دشمن آبست و آب بهمین
جهت دشمن آتش است و آتش بهمین جهة دوست آتش است و آب بهمین جهت
دوست آبست پس هر موجودی به بیشتر دوست میدارد هر یک خود را دوست
میدارد و هم شکل خود را دوست میدارد و هم جنس خود را و درجات

محبت

محبت مردم را بقدر درجات شباهت تفاوت میکند هر کس بتو شباهتش
از جمیع جهات بیشتر است تو او را از همه کس دوستتر میداری بجهت آنکه در
او میبینی چیزی را که منافی طبع تو باشد و در آنچه میبینی باعث قوت نشاط
تو میشود و هر کس طبیعت او بر خلاف طبیعت تو است دشمن میداری تو او را
بقول عوام لوطیان روح است از معاشرت آن نشاط در تو میشود آنچه میخواهد
او میخواهد آنچه تو میکنی او میکند آنچه تو میپسندی او هم میپسندد پس لوطیان
روح تو میشود از معاشرت او اما از ناجنس ضعیف حاصل میشود و ترا ضعیف
میکند و اگر ناجنس قوی باشد ضد خود را نابود میکند آدم
از معاشرت ناجنس میمیرد پس این مسئله را یافتی که هر کس دوست میدارد آنچه
را که شبیه بخود او است و دشمن میدارد آنچه را که ضد او است غرض میکنیم
خداوند عالم جل شانه دوست میدارد صفات خود را خداوند عالم
دوست میدارد اسماء خود را و دوست میدارد افعال خود را و هر چه شبیه بصفات
خدا باشد و هر چه هم شکل هر یک صفات خدا و اخلاق خدا باشد
محبوب خدا است و هر چه منافی با صفات خدا است مخالفت با اسماء خدا و صفات

وانوار خدا و کمالات خدا داشته باشد خدا انرا دوست میدارد پس
در شریعت مقدسه که خداوند عالم امر کرده است مردم را بمحبوبات خود
و نهی کرده از مبغوضات خود در شریعت مقدسه امر شده است بکارهائیکه شباهت
بصفات خدا دارد و باسماء خدا و بافعال خدا شباهت دارد و نهی شده
است از انچه مخالفت با خدا و صفات خدا دارد و نگاه کن ببین جمیع نعمت
تورا امر کرده بسخا سخا از صفات خداست و محبوب خداست تورا نهی کرده
از بخل بجهت انکه ضد صفت خدا و مبغوض خداست و همچنین تورا
امر کرده است بعدل عدل از صفات خداست ۲ تورا امر کرده است بعلم علم از
صفات خداست و محبوب خداست ترا نهی کرده است از جهل جهل ضد
صفات خداست و مبغوض خداست تورا امر کرده است بصدق صدق
از صفات خداست تورا نهی کرده است از کذب بجهت انکه بر ضد صفات
خداست و چون در اینها امر را دانستی که اینطور است در همه جا باینطور است
میتوانی بفهمی جائی که شک داری میفهمی در عبادت است بگوئی عبادت
چه طور از صفات خداست میگوئیم عبادت بجز حق شناسی چیز دیگر

و محبوب خداست تورا نهی کرده است از جور جور ضد صفات خداست و مبغوض خداست صح

نیز حق شنا

حق شناسی از صفات خداست همچنین از انطرف ضایع کردن حق از صفات خدا
نیست عبادت نیست مگر شکر که از شکور اسم خداست شاید شکر را ندانی شکر
نعمت نعمت دهنده را در راه نعمت صرف کنی کسیکه بتو نعمت داده اگر ان نعمت
را در رضای او صرف کردی شکر او را کرده و اگر ان نعمت را در غضب خدا و خشم او صرف
کردی کفران نعمت او کردی اگر بتو گلوله داده تو ان گلوله را بدشمن انداختی در
اینوقت شکر نعمت او را کردی و اگر گلوله را تو بخود او زدی در انوقت کفران نعمت
او کردی اگر کسی مثلا بتو هزار تومان بدهد اگر این هزار تومان را تو در راه صاحب
او در دفع دشمن او خرج کردی شکر نعمت او کردی و اگر این هزار تومان را دادی
درست کردی شراب و باروت و گلوله خریدی با او دعوا کردی کفران نعمت او کردی
پس شکر نعمتهای خدا هم اینطور است شکر چشم تو اینست که تو با این چشم در حال
قیام بموضع سجود نظر کنی در رضای خدا در اینست در حال رکوع در میان دو
قدم خود نظر کنی در حال سجود بروی زمین نظر کنی با این چشم قران بخوانی با این
در میان بعبرت نگاه کنی و راه مسجد را ببینی راه مهمات خیر را بان بجا بیاوری
انکارها اگر کردی شکر چشم را بجا اورده و لکن اگر با این چشم بنامحرم نگاه کردی

بچیزهای بیشتر لسینی نگاه کعب رضای خدا در آنها نیست هر آینه کفران

نعمت خداست که پولها را گرفته رفتی گلوله و سرب و باروت خریده بجز آنکه گلوله

بمنزله محاربه با خدا میکنی پس وقتیکه تو اعضا و جوارح خود را در راه او مصرف

رسانیدی انجا عبادت میشود و انوقت شکر خدا کرده پس مردم بعبادت شاکر میشوند

و شکور هم خداست و اگر کسی عبادت نکند و نعمتهای خدا را در راه خدا خرج نکند

کفران نعمت او کرده این ضد صفت خداست پس با قرو احسان شد این یکی اش

هم که اتصال داشت اما در سایر صفات گفته اند ظلم کنی ضد صفت خدای تعالی

مردم محترم عدالت داشته باش از صفات خداست انفاق در راه خدا کن صفات

خداست بجهة انکه رزاق خداست مال مردم بغصب نگیر بیرون حق بگیر انها هم

از صفات خداست غرض انچه ما را در این شریعت بیان امر کرده اند صفات الهی

است و انچه نهی ازان کرده اند صفات الهی نیست باز شما عرض کنم هرگاه تو یک

چیز ببینی مثلا در بیابان گیاهی سبز نگاه میکنی برگش شبیه برگ بنفشه است

گلش مثل گل بنفشه است رنگش مثل رنگ بنفشه است وقتی انرا میکنی بو

میکنی بوی بنفشه دهد دارد وقتی بچشی مزه بنفشه میدهد هر طوری استعمال

بکنی خواص

عدالت داشته باش از صفات خداست مال مردم

در استعمال بکنی خواص بنفشه بتو میدهد هر بیماری بنفشه را ابی سرسام صفرات لعاب

داده شد بنفشه همه چیزش بنفشه است حالا بگو ببینیم اسم این علف چه چیز است معلوم است

بنفشه است ایا چیز دیگری دارد بنفشه است همینطور چیزیست هرگاه گیاهی بتنه دارد بمون

ببینی بویش بوی درمون شاخش شاخ درمون خاصیتش خاصیت درمون

همچون چیزی درمون است اگر همه چیزش درمون شد این میشود درمون چیز دیگر

نیست مثلا دیگر یکچیز را میبینی رنگش زرد که میبینی این چه چیز است نگاه میکنی میبینی رنگش

رنگ طلاست برقش برق طلاست جمیع علامات وقتی شد طلاست پس طلاست

دیگر این چه چیز است مسما طلاست همچنین عرض میکنم اگر کسی مثلا رنگ او رنگ

تو شد شکل او شکل تو شد صورت او صورت تو شد جمیع نشستن و برخاستن

او جمیع حرکات او جمیع سکنات او جمیع اشاراتی که میکند جمیع خلق

عیش غضبش کمالش طبیعتش همه شبیه تو شد حالا اگر کسی او را ببیند تو را دیده است

او را میگوید اگر تو نیستی دیگر کدام است هرکه تو را ببیند و او را ببیند بر کسی مشتبه

میشود که تو این یا او است درا میشناسد بچه چیز اشیا میان شما بدانند نمیتوانند

امتیاز بدهند خیلی مشکل است اشتباه حالا ببینید این عکس از افتاب در اینه است

یا ان یکی است

چرا جمیع مردم این را آفتاب میگویند میخواهم بدانم این چرا آفتاب است این آفتاب است
برای چه آفتاب است بجهة آنکه این گرد است چون گردی آفتاب بجهة آنکه زرد است
چون زردی آفتاب بجهة آنکه شعلهور است مثل شعلهٔ آفتاب چون در جمیع صفات مثل
آفتاب است همنشین شده آفتاب بدون شعله آفتاب است آفتاب همین طور چیز بزرگ
لکن از آنکه در اینجا می بینی و این را دانی عقلت نمی‌تواند حکم کند که این نور آفتاب است
لکن همنشین اسم اوست صفتش صفت اوست کارش کار اوست چنانکه آن نمیرسد
چنانکه او میرسد گرم میکند چنانکه او گرم میکند حرکت میکند هر وقت او حرکت
میکند ساکن میشود هر وقت او ساکن میشود چنانکه در جمیع چیزها مانند آفتاب شده
پس چون بر صفات آفتاب است آفتاب نامش نامی خورشید با و انعام که طاوس و
خلیفه خود قرار داده در زمین اگرچه میان ماه تا ماه گردون تفاوت از زمین
معلوم است تا آسمان اگرچه معین است این نور اوست شعاع اوست لکن
چون بر صفت اوست در جمیع چیزهای آن آفتاب تاج افتخار نام نامی خود را با
داده پس شده آفتاب آیا نه این است که میگوئی آفتاب لب بام است میگوئی آفتاب
لب باغچه است میگوئی این جا هم لا ابر در آفتاب بینید از آفتاب در آسمان است

پس چه طور شد

چه طور شده با این آفتاب میگوئی بجهة آنکه در صفات مانند آفتاب است نام نامی او را
آفتاب شده چون این را یافتی پس ببین چه مقام و چه معرفت را برای تو با این زبانهای
عامیانه بیان کنم با این زبان حکمتهای بلیغه را برای تو بیان کردم از آنجمله محمد بن عبد الله
صلوات الله و سلامه علیه و آله که معصومی است که در او بهیچ وجه من الوجوه خطا و سهو و نسیان
راه ندارد و در جمیع اعمال و در جمیع اقوال و در جمیع احوال و در جمیع صفات
و در کل ذات مطیع مشیت خدا و امر و نهی خدا شده صلوات الله و سلامه علیه و آله
که در او یک ذره یک نقطه چیزی که برخلاف رضای خدا باشد یافت نمیشود از آن جهت
خداوند تاج افتخار اسم حبیب با و انعام فرموده که محبوب خداست از هیچ جهت
و محبوب خداست از جمیع جهات از این جهت در میان پیغمبران این نام نامی را
با و انعام فرموده بهیچکس دیگر لایق این اسم در میان پیغمبران نبود اما ابراهیم
اگرچه خلیل الرحمان است لکن خلیل بمعنی فقیر است ابراهیم چون صاحب خلت و حاجت
فقر الی الله بود و از جمیع ماسوی نظر را بریده بود و فقیر بسوی خدا بود وحده
و الفقر فخری را العمل آورده بود خلیل الله اسم او شد لکن محمد صلی الله علیه و آله
که حبیب الله شد چرا حبیب الله شده و چه ثمر که حالا برای تو چه ثمر که بعد از آن

و دانستی که خدا امر نکرده مگر بموافقت نامهای خود و مگر بموافقت صفات خود و مگر

مگر بموافقت اقوال خود

بموافقت افعال خود و نهی نکرده مگر از مخالفت اینها حال الانبیا بگو ببینم پیغمبر معصوم

یا معصوم نیست البته معصوم است چون معصوم است پس مخالفت نکرده خدا را

پس موافقت کرده از برای جمیع اسماء خدا و موافقت کرده از برای جمیع صفات

خدا پس اگر بگوئی یک اسم را فرو گذاشت کرده در آن گوشه مخالفت کرده

پس معصوم مطلق نیست پس از جمیع جهات مطیع خدا نیست و این خلاف

ضرورت اسلام است ضرورت اسلام نیست که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در هیچ

جهتی از جهات وجود خود و در هیچ حیثی از حیثیات هستی خود مخالفت خدا نکرده حال

بیا ببین این چه مقام عظیمی شد پس در هیچ اسمی و در هیچ رسمی و در هیچ کمالی

در هیچ نوری و صفتی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله با خداوند عالم مخالفت نکرده

پس از این جهت آینه سرتاپا نمای اسماء و صفات الهی شده و جمیع نامهای خدا در او

یافت شده چه عجب میکنی از اینکه هر کس این معنی برای او سنگین است بعد از این

زیارت ششم را نخوانده و حال آنکه زیارت ششم اجماعی شیعه است در زیارت

السلام

ششم در زیارت حضرت امیر است میخوانی السلام علی اسم الله الرضی سلام بر نام الله حضرت

پسندیده خداوند

پسندیده خداوند عالم است و سلام بر چهره تابان خداوند عالم پس معلوم شد

که آن بزرگواران نامهای خدا است همچنین در آیه میفرماید فللّه الاسماء الحسنی

نیکو ۱۲

فادعوه بها از برای خدا است نامهای خدا را بان نامها بخوانید میفرماید

در حدیثی که مضمونش اینست نحن والله الاسماء الحسنی التی امرکم الله ان

تدعوه بها یعنی مائیم والله آن اسمهای نیکوئی که خدا شما را امر کرده او را با ما

بخوانید پس ایشان در جمیع مراتب وجود خود تابع اند از برای خدا و از برای اسماء

و صفات و کمالات خدا حالا دیگر نمیدانم چه بگویم یعنی چه از این بهتر میشود ادراک

پس منصف باشید

یعنی چه نمیدانم خلایق چه ادا میکنند آیا هیچ فهمیدید چه گفتم گویا نمیدانم منصف شوید

یا نه آیا میتوان بان بزرگواران نظر دیگر کرد یا برای آن بزرگواران نامی

دیگر ذکر کرد آیا نه این است که میفرماید من رآنی فقد رای الحق هر که مرا

حق را دیده ۳

ببیند حق را دیده یعنی چه برای چه حق را دیده رویای او رویای خدا است

اگر نه ظاهر او ظاهر خدا است اگر نه صفات او صفات خدا است پس

دیدار او چرا دیدار حق است دیدار او نیست دیدار حق است بلکه البته

بر صفات الله متخلق شده بر اسماء الله متصف شده از این است میفرماید

من یطع الرسول فقد اطاع الله هر که اطاعت کند هر که اطاعت کند رسول
الله را اطاعت کرده است خدا را بجهت آنکه اطاعت او اطاعت خداست در زیارت
جامعه میخوانی من احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله ومن اعتصم
بکم فقد اعتصم بالله الی آخر یعنی هر کس شما را دوست دارد خدا را
دوست داشته و هر کس شما را دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هر کس بمعنی
دشمنی خداست دیگر با خدا چه میکند و هر کس معتصم شما شد به پناه شما آمد
پناه خدا در آمده در زیارت جامعه صغیره میخوانی من عرفهم فقد عرف الله
ومن جهلهم فقد جهل الله ومن تخلی عنهم فقد تخلی عن الله سلام الله علیهم یعنی کسیکه
هر کس شما را شناخت خدا را شناخته و هر کس ایشان را نشناخت خدا را
نشناخت هر کس از شما ببرید از خدا بریده انحرف ... چه از چه زیارت
حسین علیه السلام زیارت خداست در عرش من زار الحسین بکربلا کمن زار الله فی عرشه
برای چه همچو شده اگر نه اینست که او متصف شده بصفات خدا اگر نه متخلق
شده باخلاق خدا متسمی شده باسماء خدا اگر نه شده بکمال
بکمال خدا هست شده بنور هستی خداوند عالم جل شانه اگر نه
جنین

چنین شده از برای چه رؤیت او رؤیت خدا شده از برای چه زیارت
او زیارت خدا شده از برای چه انداختن او انداختن خدا شده پیغمبر
و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی از برای چه آنکه تو در دعوا غزوه بر داشتی و
بجنگ کفار ریختی تو ریختی خدا ریخت برای چه همچو شد برای چه کارهای مردم
دیگر همچو نیست پس بد نگفته این شعر را شعرا میانه است لکن درست گفته است
میگوید دست علی دست خداست معلوم است چرا دست دیگر شکسته است اگر
اگر دست پیغمبر دست خدا نیست برای او از چه رو خدا شده ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم با تو بیعت میکنند یا محمد دست بدست
تو میدهند این نیست غیر این نیست که دست بدست خدا میدهند دیگر
هیچ معنی دیگری ندارد و دست بدست خدا دادن انما یبایعون الله معنی
دیگری ندارد و دست بدست خدا دادن همین طور خیر است پس معلوم شد
جان بزرگواران در مقام التطف بصفات خدا و در مقام تجرد داشتن
کمالات خدا بجائی رسیده که بقدر ذره از ذرات سرور گذارده اگر
این سخن را که عرض کردم برحمت شیعه بگنجد باشد فکر برای او و حال اینکه

سنی ناصبی معتزلی ابن ابی الحدید بعلی ابن ابیطالب خطاب میکند میگوید تقیلت
افعال الربوبیة التی عذرت بها من شک انک مربوب یعنی ای رجل
انقدر بخود گرفته از صفات خدائی که من عذر خواسته ام از رجال
اللهی حق داری که او را خدا گرفته اخر تو هرچه از خدا میخواهی که این
دارد چیز ربط فرد کذا انست کرده ببین ابن ابی الحدید سنی و ناصبی است
معتزلی است و چنین میگوید درباره حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه
حالا دیگر هر کس از این اشیاع کند خدا که بر سر او والله با وجود آنچه دربارهٔ
آنحضرت ذکر کنم و ذکر کنم باز علی بنده است ذلیل مخلوق و خداوند بی احتیاج
افقر بنده که بر سر او گذارده و با نجهت بنده که صفت خدائی
از او انکار شده این را نمیگویم حضرت صادق صلوات الله علیه
میفرماید العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما خفی فی الربوبیة
اصیب فی العبودیة وما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة یعنی
بندگی یک گوهر است اخر او ربوبیت است الحکم که در مراتب بندگی
مولای کسی ثابت شد لامحاله بصفات عمل میکند چنین بصفات مولا عمل
۲۰
میکند بجمیع

در جمیع جهات چنین خود عمل بصفات آقا میکند بمقام آقا میرسد و آقا میشود
بمعنی لکن آن حالا دیگر آقا نیست و غیر آقا است این بعینه کفر است و نه اینست
که باز دو آقا شوند اینهم کفر است بلکه معنیش اینست که بجای آقا میرسد و میشود
مثل آفتاب تو این آئینه آفتاب آسمانی میبینی این آفتاب در آئینه با وجودی
که نام نامش آفتاب است آفتاب است لکن چون بتحقیق نظر کنی می یابی
او را نور آفتاب اگر چشم خود را بر هم گذارد آن آفتاب آسمانی در خانه
خود را از این بگرداند این آفتاب منیر فی الفور با بعرصه عدم میگذارد و نیست
میشود شرح این مقامات امام تو در دعای رجب فرموده فرموده بمقاماتک
وعلاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق
بینک وبینها الا انهم عبادک وخلقک رتقها وفتقها بیدک بدؤها منک وعودها
الیک اعضاد و اشهاد و حفظة و رواد تا آخر معنیش این است که خدایا بحق آن مقام
و ترا
ها که تو قسم میدهم آن علامتها بلکه هیچ فرق میان تو و میان آن علامات
نیست مگر اینکه تو خدائی و اینها بنده تو و ترا با آن علامات میخوانم و آن علامات
بنده اند محمد و آل محمد صلوات الله علیهم پس ببین دعا هم شهادت میدهند

که ایشان بندهاش بنده پس پیغمبر باید لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک

وخلقک خدایا هیچ فرق میان تو و انها نیست بجهت انکه تو عادل انها

عادل هیچ پس تو سخی اینها سخی تو عالم اینها عالم تو قادر اینها عالم تو قادر

اینها قادر در هر صفتی که در تو میخواهیم در محمد و ال محمد میبینیم هیچ فرق میان

تو و انها نیست بجز فرق میان تو و انها هست و ان این است که تو خدائی

و اینها بنده کفت میان خم تا ماه کردن معلوم است تفاوت معلوم است از زمین

تا اسمان است همین فرق پس که این شعاع است و انصاف شعاع است ان

مولاست و این بنده همین خاصیتی که پیدا کند از بنده که پیدا کند بغیر از انکه

کرفتن صفات خدا پس عاید ترین کاینات کسی است که متصف تر است بصفات

خدا عبد حقیقی نیست که متصف بصفات خدا پس عبدیت در ملک خدا است

محمد صلی الله علیه و اله از این جهت نام نامی او در اقل امر عبد الله است این است

که در قران میخوانی و انه لما قام عبد الله کادوا یکونون علیه لبدا پس پیغمبر نام

نامیش محمد عبد الله و او است عبودت که خدا الا پس تو ببین بچه مقام

عظیم شهادت بدهی که میکوئی اشهد ان محمدا عبده و رسوله این جیز که

تو میز یا چنان

[illegible]

تو مبر یا چنان پیغمبر از این حرف خرسند میشود که خدا امید این بان جهت که بنده

این مقام عبودیت مقام بزرگی است پس ان بزرگوار بعبودیت سلطنت رسالت

تا اینکه نسبت دیگر باو بدهی اسم دیگر بر سر او بگذاری زیرا که کمالات سلطنت او

این عبودیت یافته پس همینکه کفتی اشهد ان محمدا عبده و رسوله کفته که

شهادت میدهم صحیح فرق میان تو و خدا نیست مگر اینکه تو بنده او هستی

شهادت داده بمقام بسیار بلندی برای ان بزرگوار و به ببین در اسم مبارک

او خداوند چگونه گذارده اسم مطلب سواء اینکه نام نامی خدا احد است و نام نامی

این بزرگوار احمد است صلی الله علیه و اله ز احمد تا احد یک میم فرق است و این

میم همان میم است که دلالت بر بندگی او میکند که ان بزرگوار مخلوق

خدا است و خداوند او را افریده است و این میم کفن این کلمه برای ملائکه بکار

میرود قرائن این هم جهت است و خداوند میفرماید خمرت طینة ادم بیدی

اربعین صباحا خصوصیت محمدی در این میم است از این جهت درست

چهل سالگی او مبعوث شد برسالت شد طینت او را خداوند در چهل

روز مخمر کرد و بجنبه هائیکه بر منبر برای عوام نمیتوان کفت و مخصوص درس است

سیم دلیل بند که ان بزرگوار است اگر ان سیم را بردار این احدیت اگر ان
سیم را بگذار این احد است پس ان بزرگوار ظاهرش عبودیت است و باطنش
ربوبیت است و حالا که باطنش ربوبیت است تخیال کنی که یعنی باطنش خدائی است
اخوانی بالکل را که هستاد و فقد و برمیدارد و درست میکند انطوری که میخواهد
واسمش مربا میشود ان استاد مربی است و ان مربا است پس رب نقطه نیست
رب بمعنی مولا است عزیز مصر را خدا دانستند ربا در قرآن که اذکرنی عند ربک
فانسیه الشیطان ذکر ربه در زبان عرب غلام را عبد میگویند و اقا را بزبان
عرب رب میگویند بنی که خود شماها بعض تان ارباب بید ارباب جمع رب است
شما ارباب خانه تان هستید ارباب ملکتان هستید پس همه شماها ربّید
همه ادعای ربوبیت میکنید پس رب یعنی مولا یعنی صاحب و خدا بخدا اند ارد
حالا این بزرگوار صلوات الله وسلامه علیه ابراز اینکه قدم در دایره عبودیت
بطوری گذارده هیچ مخلوق انطور نگذارده بود چنان بندگی کرده
هیچ مخلوق انگونه بندگی نکرده بود و فایز شد بمقام ربوبیت پس رب
شد برای جمیع کائنات و برای خدا عبد شد پس بد نگفته این بزرگوار
اوکم زا فریدگار
و صلی الله علی محمد و اله الطیبین

مجلس چهارم چهارشنبه چهارم شهر الله الانور شهر رمضان المبارک ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی
شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی
یوم الدین خداوند عالم جلت عظمته در کتاب مجید خود میفرماید ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو
القوة المتین دیروز عرض کردم در بنده و قدری در بندگی کمال پیدا میکند
در صفات مولای خود اراسته شود و از هر چه مخالف با صفات مولای
او است پیراسته شود و پاک شود اگر بنده باینمقام رسید در بندگی
نهایت کمال را پیدا میکند و اینه شد تا پا تمام خود میشود و جز این چیز نیست
نمای مولای خود شد قائم مقام مولای خود شد و خلیفه و جانشین او میشود
ظاهر و پیدائی او در میان جمع میشود مثل فانوس که خاصیت آتش دارد
آتش گرم است و خشک و روغن رطوبت دارد و لیس بس از اینجهت روانست
و این رطوبتهای روغن ضد آتش است لکن در مقام چاکری و بندگی
آتش اگر روغن از سر رطوبتهای خود چون منافات دارد با آتش اگر از
تحته الخ ضد آتش است و دشمنی آتش

من رزق

شاهد این حکایت را بیا ببین از چراغ [illegible]
که این روغن در مقام [illegible]
اتی از رطوبتهای خود

اگر از رطوبتها که نشئه حرارت در وجود او زیاد شده و حرارت شدید بی‌واسطه
که حرارت نکه جلوه اثر که و رفت بکره آتش بواسطه آن حرارت زبان
واسطه صعود کرد و بالا رفت شعله میشود و آتش پنهانی در وجود او جلوه گر
میشود بجهت آنکه روغن عبدیت میشود مطیع برای آتش پنهانی و صفات خود را
که آن رطوبتها و آن غلظتها و آن کثافتها بود انها را از خود در کرد و صفات
آتش را که خشک باشد در قوت لطافت تحصیل کرد پس از این جهت
آتش او را به بند که خود قبول کرد و تاج افتخار بر سر او گذارد و او را
بنام‌های خود سمی کرد اسم او را در میان جمع آتش گذارد و بطوریکه
اگر بخواهید مردم پیش او بروند بیکدیگر میگویند بیا برویم پیش آتش و آتش
اسم خود را بر سر آن گذارده اینها همه را اسم که میشنوید بهمین جهت
آتش میگویند آن سختیهای چوب را این رطوبتهای چوب را آن کثافتها
چوب را چوب از خود دور کرده بس [illegible] لطیف شده و آتش در آن در آثار کرد
و او را جلوه بنام‌های خود سمی کرد پس در میان خلایق باسم آتش مشهور
شده و از این جهت آتش او را شرف [illegible] خود قرار داده و او را جلوه
گر شد برای

جلوه گر شد برای جمیع و او را دست نظایر خود قرار داده و کارهای خود را از
او اظهار میکند بنحوی که آتش باد و میسوزاند و باد و خشک میکند بالا و روشن
میکند ببین چگونه در آئینه آن شعله جلوه گر شد ببین چگونه او را بنام یکی
خود نامید پس او را خلیفه [illegible] میکند در میان جمع قرار داد قائم مقام خود که
پس این شعله بزبان فصیح میگوید که عرب بعربی میفهمد و فارسی بفارسی میفهمد و ترک
بترکی میفهمد لهذا هر زبانی میفهمد این شعله در میان جمع بندای فصیح بیان
میکند که منم سید آتش در میان شما همانم منم خداوند آتش در میان
شما و اینکه منم و منم طرف آتش و اینکه منم بیان آتش در میان شما هر کس از شما
را حاجت بدرگاه آتش باشد اینک و نیاز بسوی من بلند کند و هر کس تقرب
بسوی آتش پنهانی بجوید اینک تقرب بمن بجوید و چنان نام آتش بر این شعله
داده عوام بجز این آتش ندیده اند لکن شما بدانید که آتش حرارت پنهانی است
و آتش بچشم نمی‌آید آتش را نمی‌توان دید [illegible] دیده آتش آن حرارت پنهانی
است اگر بخواهی بفهمی آتش کدام است ببین منفعت آن با این گذارده تو این
بالا دست میگیری ببین دست تو میسوزد آن چه چیز است که بدست تو میخورد

گویا اینکه منم قائم مقام و جانشینی آنی در میان شما و اینکه منم باب آنی در میان [illegible]

آسمان
و دست تو را بسوزاند آن آتش است آنکه در غیب یعنی هوا بیرون دود است بلند

بالا بیرون رود آن آتش است و آنچه در منقل هست آنها چون هوا و زغالها است نهفته

است مادام که آتش در تن آنهاست گرم است و چون آتش از تن آنها بیرون

رود چنانکه جان از تن بیرون رود آن زغالها سیاه میشود یا خاکستر میشود

اینها و خیلی با آتش نزار در صدد آتش آن حرارت سوزانی پنهانی آتش است

میگوید این شعله با همه جمع که هر یک از آنها که طالب دیدار آتش‌اند باید که

بسوی من بنگرند هر کس مرا ببیند آتش پنهانی را دیده هر کس نظر به من کند بجوید تقرب

با آتش پنهانی جسته هر کس از من دوری کند از آتش پنهانی دور گشته پس دشمن

من دشمن آتش است چه من دوست آتش است زیرا که من خودی از خود دور کرده‌ام

گم کرده‌ام و سرتا پا آتش شده یافته‌ام من زبان از هستی خود بسته‌ام و تعبیر آتش

گویا شده‌ام یکبارگی خود را پنهان کرده‌ام و او را آشکار کرده‌ام نیست بر لوح دلم

جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم نیست در ظاهر

من و در باطن من ذکری بغیر ذکر آتش از این جهت من یاد آتشم و من ذکر

آتشم من جلوه و پیدائی آتشم و اگر تو میخواهی مرا از خود خفته شناسی منم

و دریاب

همینکه جان آتش از تن من بیرون رفت من هم در سیاهی هستم منم سر در

که حرارتش در من نیست سوزانی در من نیست تابانی در من نیست من همان زغالی

هستم که بنیاد و جسم از هم پاشیده و در سیاهی شده‌ام و لکن چون متوجه

آتش پنهانی شدم از خودی خود گذشتم و سرتا پا محو جمال او شدم و بجز او

چیزی بنگاه نکردم چون او آشکارا شده مرا پنهان کرده چون او غالب

آمده مرا مغلوب کرده از این جهت فعل من فعل او شد قول من قول او شد

دیدار من دیدار او شد جمیع آنچه میخواهی با آتش نسبت بدهی به من هم جهت

نسبت الان من نسبت بدهی و منم جهت نسبت آتش و جمیع آنچه از آتش

میخواهی از من بیاب زیرا که منم باب فیض آتش منم قبله او یعنی چون

در و دیوار رو بهم هستند چون در و دیوار نیکو انهند متوجه بسوی من شوند

من قبله از برای در و دیوارم بسوی آتش پنهانی و باید بسوی من متوجه

شوند بیش آنچه گفتم در این شعله موجود است ما موجود نیست ابدا اسم و در

از دم کم شده بطوری که احدی از احاد باسم و در او را یاد نکند جمیع مردم او را

بجز باد آتش یاد نکنند و حال آنکه اگر بحقیقت نظر زاد او را خالق فرشا

بشکفم

تیره و اگر نظر کنی نقصی نیست و کرم اتش پیدا یا اتش در وجود او جلوه
کرده او را خالی یافت نشر نیابی خرابی یافت اثر سوختن چون این را
یافتی از تو میپرسم که ایا چه گمان تو است بمحمد صلی الله علیه واله در نزد خدا بگو ببینیم
ایا این روغن اتش پنهانی بشر خالی شده از وجود محمد در نزد خدا ایا لطافت
این روغن بیشتر است از لطافت وجود محمد ایا خلوصی که این روغن در نزد اتش
دارد بیشتر است از اخلاص محمد بخدا ایا از احکام این روغن بصفات اتش بیشتر
ان از صفات و بیشتر خواهد بود از وجود محمد صلی الله علیه واله در نزد خدا حاشا
و کلا بلکه محمد صلی الله علیه واله در نزد خدا چنان اخلاص دارد که احدی از کائنات
ان طور اخلاص بکسی ندارد یا اخلاص میفهمی یعنی چه شکی نیست اخلاص یعنی خالص
کفتن چیزی است میگویی من اخلاص بتو دارم یعنی من جان و تن خود را خالص کرده ام
از برای تو نه برای خود خواستم نه از برای غیر برای غیر تو نمیخواهم اگرچه از برای خود باشم
چرا من از برای خود هم نیستم پس دست من دست من نیست و پای من نیست دست
من برای تو است و مال تو است چشم من چشم من نیست و پای من نیست برای تو است
همچنین جمیع اعضای من اگر برای غیر تو باشد من خود را برای تو خالص کرده ام

خالص یعنی

محل نعمتی الله الرحیم

خالص یعنی شائبه غیر در او نباشد و ذکر غیر انکس را اخلاص باو دارد نباشد
سغیر این است که برای خداوند خود را خالص نکرد بجز محمد صلی الله علیه واله نسبت
و خود را چنان خالص که از برای خدا هیچ کس در ملک خدا چنان خود را
برای خدا خالص نکرده غیر او اگر از جهتی خود را خالص کرده اند از جهت دیگر نکرده
اند و اگر گاهی خود را خالص کرده اند گاهی دیگر نکرده اند لکن ان بزرگوار در تمام
ملک خدا و در تمام عمر ملک خدا از جمیع جهات خود را خالص کرده که
اگر نکرده باشد پس هنوز مشوب است و مخلوط است و اگر هنوز مشوب و مخلوط است
پس نظر بغیر خدا کرده عبد غیر خدا شده خدمت غیر خدا شده پس مشرک بخدا
شده پس بدانکه در این ملک احدی از احاد هیچ ملک مقرب و نه هیچ
نبی مرسل و نه هیچ مومن ممتحن خدا را توحید بحقیقت توحید و اخلاص احدی
جز محمد صلی الله علیه واله نکرده حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین خدا را توحید نکرده اند
زیارت جامعه را که میفرمایند من وحدکم قبل عنکم و من اراد الله بدا
بکم و من وحده قبل عنکم و من قصد توجه بکم یعنی کسی که در ملک خدا
توحید خدا را که از شما پذیرفته و جمیع توحید ها را ببین چه گفته

خالص

و اگر نظر بغیر خدا کرده

توحید

در اینمقام خداوند تعلیم کرده است بان بزرگوار قبل نبیل بگوای محمد در
جمیع ملک من در جمیع هزار هزار عالم ندا کن و بگو انا بشر مثلکم من بشری و مخلوقی
هستم مثل شما فرق میان من و شما اینست که بوحی الهی انما الهکم اله واحد
همچنین وحی را هیچ بشر مرسل طاقت نزول و هیچ ملک مقرب طاقت ندارد
که این وحی در اول امر باو شنید که انما الهکم اله واحد اگر این وحی بر کوههای عالم نازل
شده بود از هم میپاشید اگر با نبیاء مرسل میرسید تاب نمی آوردند خر موسی
صعقا نور این وحی بموسی رسید تاب نیاورد و خر موسی صعقا کوه از هم پاشید و بر
انبیاء مرسل میرسید از نور آن وحی بود که تاب نیاوردند غش کرده نمیتوانستند
تاب بیاورند پس بگو تو در تمام ملکت من در تمامی هزار هزار عالم که انا بشر
مثلکم بوحی الهی انما الهکم [illegible] بشر هستم مثل شما مثل شما ایم فرق میان من و شما

اله واحد مع

اینست که در وجود من جلوه کرده وحدانیت خداوند عالم و در شما جلوه کر
نشده از من بشما میرسد که خدا یکی است اگر من لب از توحید فرو بندم شما را
اطلاعی بر یکتایی خدا نیست بهیچ برهانی و بهیچ عقل شما نمیتوانید یکتایی خدا را
درک کنید من چون لب گشودم مردم از احدیت خدا خبر شدند چون نار جلوه

نار جلوه

نار جلوه کرد شد خلق یکتایی خدا را و توحید خدا را از جبهه من دانستند
چون آن نور توحیدی که از جبهه من در ملک خدا تابید آن نور نباید
شما آگاهی بوحدانیت خدا پیدا کردید چنانکه این شعله بدر و دیوار
بیکو بدای [illegible] دیوار من جسم سنگ مانند شما سرد مثل اینکه شما جسم سنگید
سرد من جسم سنگ تیره و تار فرق میان من و شما این است که در وجود من جر
شده آتش پنهانی بر نور است اگر در پنهانی تابان شد و آتش پنهانی در
[illegible] است و این وحی بشما ها نمیشود شما قابلیت این خبر نیست شما از پس
کثیفید و غلیظید این خبر بشما نمیرسد فهمید حواس شما درک صوت
خفی آتش را نمیکند و اما چون من لطیف هستم من چون صافی
شده ام من چون از خفی رسیدم من چون با آتش پیوستم ندای او را
من میشنوم و صدای او را جز گوش من گوشی نمیشنود از این چه
عجب میکنید چون در مجلس هزار حرف میزنند خوانندگی میکنند و شما
نمیشنوید همچنین ملائکه اینهمه هستند و در هر ذره ذره جاهای این مسجد
تسبیح و تهلیل میکنند خدا را گوش شما صدای اینها را نمیشنود بجهة [illegible]

گوش شما از جنس ملک نیست از جنس جن نیست همچنین این در و دیوار
با این کثافت از جنس آتش نیستند و مناسبت با آن آتش پنهانی نخصه(؟) پیدا
نکردند ولی این ها و چون لطافتی پیدا کرد و صافی شد مناسبتی با آتش پیدا
کرد از این جهت ندای آتش با او رسید و حرف آتش را شنید من هم
هستم شما فرق میان من و شما این است که من چنین وحی شده با شما
نشده صدای آتش را شنیدید و بر صفات آتش الهی حاضر نگردید
ولی چون او در وجود من جلوه گر شد از گریبان من سر بیرون آورد و اگر در خلال
من جلوه گر شد در جبهه من نمودار گردید شما از آتش پنهانی اطلاعی پیدا
کردید و این حرارت فی الجمله هم که در شما پیدا شده این هم از تابش است
که از جبهه من بشما تابید پس آتش پنهانی حکم میکند شعله میگوید ای شعله بر
قایم مقام من از زبان من در ملک در این خانه تو نند لکن آتش آب نابانی(؟)
آتش سوزان این امر را بر در و دیوار کثیف برسانی برای در و دیوار
گر که صدای مرا نمی شنوند این امر را کی ... این لغت را برای ایشان ترجمه
کن و چون شعله ترجمه کرد برای آنها آنها هم روشن شدند و فهمیدند …

دانستید

دانستید امر چنین است و در میان شعله و آتش پنهانی پس عرض میکنم
و بعد از آنی که قابلیت محمدی و زیت وجود محمدی که خدا در شأن
او میفرماید یکاد زیتها یضیء و لو لم یعنی روغن وجود محمدی و قابلیت
آن بزرگوار چنان مستعد شعله وری بود که نزدیک بود که شعله ور شود
بدون اینکه آتش توحید بر آن بتابد ببین چه مقام بزرگی است اگر
چه چنین نشد لکن نزدیک بود که خود او خود بخود در بگیرد و نزدیک بود
که خود بخود از آتش پنهانی توحید شعله ور شود چنین نشد ولی با انعام
خدا و رحمت خدا و فضل خدا زیت وجود او در گرفت چون در گرفت
او را مثل خود در میان جمع قرار داد فرمود الله نور السموات والارض
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال
للناس و الله بکل شیء علیم مشکوة بدن محمد است صلی الله علیه و آله و آن
مرتبه‌ای که در این مشکوة است که میفرماید زجاجة الزجاجة کانها کوکب

تمسسه نار ع

درین زجاجه آن بلوریست که میفرماید مثلا از مردنگی نفس محمد است فیها مصباح
دران مردنگی چراغیست که آن چراغ وجود محمد است صلی الله علیه و آله و آن ذات
توحید ربست که در او جلوه کرد شد آن آتش پنهانی توحید است که در وجود
مبارک محمد در گرفته پس آن بزرگوار شد چراغ عالم افروز در عرصه امکان نیز
ببین که در قرآن جای دیگر تصریح باین فرموده فرموده انا ارسلناک شاهدا
و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا ای محمد ما ترا سراج منیر قرار داده و روشن کننده
عرصه امکان قرار داده ایم لکن هر چیزی بچیزی روشن میگردد و هر چیزی که در
چیزی غلبه میکند آن خواص را پیدا میکند اما نمی بینی حس مثلا بیک تکه نان اگر
در سرکه بپروانی ترش میشود اگر در شیره بپروانی شیرین میشود اگر در گلاب
بپروانی معطر میشود در عطری بو آن عطر را میگیرد هر چیز در هر چیز در گرفت
خواص او را پیدا میکند تا چون این روغن آتش در گرفت این احکام
آتش بود گفتم و از زبان آتش آنها را بیان کردم همچنین اگر این روغن
بمشک و دیگر معطر میشود مشک در باره ناپاک شک میشود در بیان
جمع قائم نقام و خلیفه شک میشود پس این روغن بصدای بلند میگوید

ادردوبار

شما را خبر بدهم از شک بنابر شک در وجود جلوه کرده و مرا قائم نقام و خلیفه
خود قرار داده هر چه از شک میخواهید از من بخواهید چرا که شک مرا بجای
خود قرار داده پس هر چیز هر چه در دیگر و از اخباره خود قرار میدهد حالا تو
ببین که وجود محمد بچه در گرفته اخلاص پیدا کرده خالص برای چه شده تو پیدا نیز
که برای خدا آن بزرگوار خالص شده و بلای نام جای خدا و صفات خدا خالص گرویده
از این جهت است که از خود هر کجا دیگر حالا شنیدم تو آتش بگذار است یا شک
میگذارست آتش بگذار نه شک ببین چه در او در گرفته آتش را ایمان
بگذار در او در گرفته تا جهان خدا چون در او در گرفته با جهان خدا پس آن بزرگوار
نام خدا است در او در گرفته صفات خدا پس آن بزرگوار صفات خدا است در او
در او در گرفته جلال خدا پس جلال خدا است در او در گرفته کبریای خدا پس آن بزرگوار
کبریای خدا است و هکذا پس اسمای شد این دعائی که در سحرها میخوانی
همه شب بفهم دعا اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی این بها محمد است
یکدفعه آتش را این گذارده اند یکدفعه آن گذارده اند یکدفعه آن
اللهم انی اسئلک من جمالک باجمله و کل جمالک جمیل محمد است

[illegible]

مر جلالک با جمله جلال محمد است انچه از این نامها است جمیع اینها در وجود
مبارک او در گرفته واز او ظاهر شده ونامهای خود را بآن بزرگوار
داده است او شد مظهر خدا در میان عالم واو شد که توحید خدا در او جلوه
گر شده ویکتائی خدا در او جلوه گر شده احدیت خدا از او ظاهر شد احدیت که
از اسماء خدا است احدیت صفت ذات است از صفات خدا است احدیت خدا در وجود
مبارک او جلوه گر شده چون او برای خدا خود را خالص کرده از هر کثرتی
رسته پس او را نسبتی با هیچ یک از جماد عالم نیست نظری بچیزی از چیزها نیست او خالص
محض شده برای خدا چه معنی دارد این حرف اگر دست غلام تو برای غیر تو باشد
خالص برای تو نیست و اگر چشم غلام تو برای غیر تو باشد و بسعی غیر تو بگردد
خالص برای تو نشده و قلبش که غلام تو در عبودیت برای تو خالص است برای
غیر تو کار نکند حتی برای خوش و چشم او برای غیر تو ابد نشکرد و هیچ یک باب
او بسعی غیر تو نبود و بغیر حکم تو بجائی نرود اگر چنین شد در بندگی تو
خالص است والا مشوب است بندگی او ببندگی غیر چون مشوب ببندگی غیر است
مخلوط است ببندگی غیر چون مخلوط ببندگی غیر تو است مخلوط بشرک بتو است البته

محمد

و محمد معصوم است صلی الله علیه واله پس خالص شد برای خدا بود در جمیع ما
زار مسلمین از هر که بخواهی بپرس که محمد برای خدا خالص [illegible]
مسلمین است که محمد خالص است از برای خدا اگرچه معنی اورا نفهمند در جمیع فضایل
حکایت چنین است اعتراف دارند بلفظ آن ولکن وقتی برایشان بیان میکنی
قبول نمیکنند حالا همینکه محمد خالص است از برای خدا به بینیم یعنی چه معنی
این حرف چه چیز است چه ثمر میکند از این چه فضایل بیرون میاید از تو
سر تا قدم عبای تو عبای تو است یا کفش تو است عبای تو است عمامه تو
تو است یا قبای تو است مثلا بگو ببینم قبای تو قبای تو است یا کلاه تو است و چیز
بد مهمانی تست که قبای تو قبای تو است هر چیز تو همان چیز تو است اما میخواهم که دست
گوش تو باشد یا چشم تو باشد مثلا دست تو دست تو است گوش تو گوش
گوش تو است در اینها حرفی نیست پس بفرمائید که محمد صلی الله علیه واله خالص شد
برای خدا مال خدا شد پس دستش دست کسیست میخواهم بدانم اگر میگوئی که دست
محمد دست خودش است پس هنوز خالص برای خدا نیست اگر خالص برای خدا است
و مال خدا است پس دستش دست خدا است غلام هم غلام هم است اگرچه هم اینجا

وان انجا راه میرود دست محمد ص هم چه میشود روی زمین باشد و دست خدا باشد
و دست او دست خدا است نه چیز دیگر خدا غلام تو غلام تو است یا اسب تو است
معلوم است غلام تو غلام تو است اسب تو اسب تو است هر چیز صاحبش خودش است
حالا دست محمد ص مال کیست مسلما دست دست خدا است و خالص برای خدا است
همین طور حنجره محمد ص حنجره خدا است چشم محمد ص عین الله است گوش محمد ص اذن
الله است زبان محمد ص لسان الله است ید الله محمد ص طاهر الله است ظهور الله است
حالا بان قاعده که عرض کردم روح محمد ص را بگو ببینم چه چیز خدا است روح
محمد ص مسجد خدا است زمین خدا است اسمان خدا است بگو ببینم محمد ص روح
دارد یا ندارد و حالا که دارد روحش مال خودش است یا مال خدا است
اگر مال خدا است و خالص برای خدا است پس روحش روح الله است
نفس محمد ص مال کیست اگر برای خدا است پس نفسش نفس الله است همچنین
بگو ببینم محمد ص ذات دارد یا ندارد و میتوان بگوئی ذات ندارد و حالا
لابد ذات او ذات خدا است روح او روح خدا است نفس او نفس خدا است
قلب او قلب خدا است قول او قول خدا است فعل او فعل خدا است هر کس

بگوید گفته

بگوید گفته محمد ص شرک است بجا گفته محمد ص عصمتش کامل نیست اگر عصمتش
کامل و محمد ص حضرت الله عبد الله خالص در توحید است و از برای غیر او نیست ابدا ابدا
پس ان دیگر انچه عرض کردم تمام شد پس ان بزرگوار الله است و خداوند
لابد فضیلت را در افتتاح کتاب خود شرح کرده ابتدای کتاب خود را بنعت
محمد ص شروع کرده شرح کرده و بیان فرموده که محمد ص که یعنی حمد لله است حمد لغیر الله
نیست ابا تو حمد را میشناسی حا و میم و دال است همین است حقیقت ان
بزرگوار همین است ان حا و میم و دال که الف چون برسد او احمد شد
و همین است که چون میم برسد او در احد محمد ص شد و همین است که چون
واو برای او افزوده شد محمود شد همین است حقیقت حمد خدا با شنیده روز
قیامت لوای حمد را بر پا میکنند و جمیع خلق اولین و اخرین در زیر لوای محمد ص در
لوای حمد [illegible] منبر وسیله را روز قیامت نصب میکنند منبر عجیب و عظیم است
که هزار پله دارد هر پله تا پله دیگر [illegible] تند رو سه روز لکن از روز
اخرت و اسمهای اخرت که انها اسمهای [illegible] است هستند در برابر دنیا
هفت همراه دنیا یک [illegible] دنیا و برای هر یک [illegible] است که

که هر کدام از دو جهت درست است بهر حال در هر اینها باهفت جسر این دنیا
یا پل برابر این دنیا است یک جزء از پل صراط میکنند آن اسبها را باین چه
سیر میکنند از این پله سیران اسبها سه روز از روزهای آخرت بوده اند تو
میتوانند برسند و آن منبر است هزار پله حضرت بر آن منبر برمی آید در میان
محشر و جمیع اهل محشر بهیئت تشهد بزانو در آمده اند پیش او و در پای
منبر وسیله آن بزرگوار بر عرشه منبر برمی آید و عرشه آن منبر بمقام محمود
نام دارد و اشاره باین آیه است که عسی ان یبعثک ربک مقاماً
محموداً بجز آن بزرگوار کسی در آنجا سکنا نمی کند و در پله دویم آن
منبر علی ابن ابیطالب می نشیند آنگاه خداوند لوای حمد را از برای او میفرستد
میفرماید از ابدست علی ابن ابیطالب بدهند لوا را بدست علی ابن ابیطالب
میدهند و جمیع اهل محشر در زیر یک شقه آن لوا کی هستند بلکه میتوان
گفت اهل هزار هزار عالم در زیر یک شقه آن لوا استند و این لوا
لوای حمد است یعنی جمیع کائنات باید حمد کنند منعم حقیقی را او و ولی
نعمت کل کائنات است که لم یحمد حامد الا ربه از این جهت نام نامی او را
محمد ص

محمد است یعنی حمد کرده شده یعنی جمیع کائنات حمد او را میکنند جمیع
موجودات بالسر او را ستایش کنند و حمد و ستایش برای او
بگویند زیرا که او است منعم حقیقی باری اینها مقصود نبود و مقصود این است
که خدا میفرماید الحمد لله حمد یعنی محمد ص و محمد ص حمد خداست حمد
محمد ص ثنای خداست خود محمد ص حمد خداست حمد لله است حمد مخصوص خداست
یعنی محمد ص مال خداست مال غیر خدا نیست پس دستش دست خداست
چشمش چشم خداست گوشش گوش خداست زبانش زبان خدا
روحش روح خداست نفسش نفس خداست و ذاتش ذات خداست
چه معنی یعنی ذاتی که مال خداست و مخصوص خداست ذات محمد ذات محمد
مال خداست مخصوص از برای خداست من نمی گویم آیا نمی بینی غلام تو
ذاتش مال خودش نیست مال تو است و مخصوص تو است محمد هم همه چیزش
مال خداست و دیگر مال نیست هر گفت تو میگویی مال من است کسی از آنچه عرض
کردم غلو نکند و خیال نکند از آنچه ارتفاع و تجاوز از حد برای محمد ص
والله محمد عبد است نه مالک حیات حیات خداست نه مالک هیچ چیز جز خود هست مگر

در عبودیت خدا چون قدم گذارد و چنان قدمی در عبودیت گذارد که
بکنه عبودیت رسید و کنه عبودیت انست که بنده سر تا پا پامال اقوال نبو
و برای غیر او باقی نباشد و چون چنین شد در سر تا پای او انوار خدا و اسماء
خدا و صفات خدا و کمالات خدا و احدیت خدا از جمیع کائنات بیشتر
از همه کس هویدا شده و چنانکه عرض کردم بغیر از وحی احدیت نشد چنان احدیت
وحی با و شده و چون بموجود شده بود فانی مشهود گران بزرگوار که طاقت این وحی
را داشت چنین وحی با و شده طاقت او در آینه نماینده احدیت خدا است
خدا هم با و فرمود قل تو بگو انها مرا نمی بینند صدای مرا نمی شنوند از هم الکار
نمیتوانند پیدا کنند تو بگو در عرصه امکان چه بگو بدر قل هو الله احد یعنی خدا
او را امر بانست که بگو پیغمبر گفته هو الله احد و اشتباهی فرمانی پیغمبر میکند چکنند
مشهور پیغمبر امتثال فرمان خدا کنند پس امتثال فرمان کرده و گفته است هو الله
احد لکن گفتن در هر عالمی بطور آن عالم است در عالم حروف و کلمات بطور
حروف و کلمات گفته هو الله احد اما در عالم ذات تجلیات کائنات بطور انها جلوه
کرده پس احدیت خدا را باش تجلی فی صفحه و اظهار کرده یکتایی خدا را

بزبان زبان

بزبانی و این زبان زبان است که عرب میفهمد عجم میفهمد ترک میفهمد چنانکه شعله
و فعلی میگوید آتش سوزان است آتش تابان است جمیع مردم میفهمند چنانچه
آن بزرگوار بزبانی در تمام ملک توحید را بیان کرده است من وحد قبلکم
یعنی هر کس توحید خدا کرده از شما پذیرفته است و داشتم یعنی شما در گرفته
بتوحید شدید و شما چراغ توحید شدید یعنی چراغها چراغ آتشند و شما
چراغ توحیدید و چراغ راه توحیدید یعنی شما آتش توحید در گرفته اید
ببین چه طور فرمایش کرده در فضل حضرت امیر حضرت پیغمبر میفرماید
علی ممسوس فی ذات الله بجرف یعنی چه اصل ممسوس در زبان عرب بکسی میگویند که جن
در او تصرف کرده باشد و او را جن گرفته باشد کالذی یتخبطه الشیطان من المس
پس جن بکسی که میشود مجنون میشود مجنون یعنی چه یعنی جن با و تعلق گرفته
یعنی دیوانه یا دیوانه میدانی یعنی دیو در زبان عرب بمعنی جن است و دیوانه
یعنی منسوب بجن چنانکه میگویی کفش زنانه یعنی ملبس بزن میگویی قبا
مردانه یعنی منسوب بمرد همچنین دیوانه یعنی منسوب بدیو هر کس که دیو
یعنی جن در بدن او در گرفته و در جمیع اعضای او دیو سرایت کرده

همچنین کسی را دیوانه میگویند دیوانه همینکه جن در تن او رفت است او را جن
گرفت حرکت میدهد اگر بجائی میبرد از این جهت میشود جنی همچنانکه دیوانه
شدی میبینی در سر تیغه دیوار میدود و در جائی که جن بنشیند او را ممکن نیست
در آنجا بنشاند بالای راه برود میبینی بر سر شاخه نازک درخت و امثال آن است
جن که در تن او در آمد این بدن را مطیع میکند بدین سبب منقاد جن میشود که
منقاد جن شد کارهای جن را از او سر میزند هر طوری که جن خواست بدن را
همانطور حرکت میدهد بسیار شده جن عرب بوده در تن فارسی در آمده
در می آید و تب میکند در حال جنونش بعربی حرف زدن گاه است جن
ترک است در حال جنونش ترکی حرف میزند در حال غیر جنونش
ترکی را نمیداند وقتی دیوانه میشود ترکی حرف میزند بلکه جن مرد عالم
در تن مرد جاهلی در می آید در تن شخص جاهل در آمده بعلم نطق میکند
در نحو و یکی از بچه جن از ایام هفته روز یکشنبه ضعیف جن میشده
وقتی موعودش میرسید آثارش ظاهر میشد رختهای زنانه را میکند
رختهای مردانه میپوشید جنی میشد و مجلس درس می نشست علما و طلاب

حاضر میشدند

حاضر میشدند و برای آنها درس میگفت بمنزل شیخ مرحوم فرموده
من بیک واسطه حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه از پیغمبر روایت میکنیم
گفتند چه طور فرمودید جنی که در تن او جنی است روایت میکنید من در زیر
منبر حضرت رسول در روز غدیر خم بودم که پیغمبر دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه من با شما بیک واسطه این حدیث را روایت میکنم مقصود
این بود آن جن هر چه باشد همینکه در وجود کسی در گرفت اینکس کارهایش
کارهای جن میشود خبر میدهند از بچه عالم و گاه است جن دختر است در خانه گاه
است در خانه گاه است پسر است هنوز بحد بلوغ نرسیده انگشتهایش را میدید همینکه
جن در وجودش در آمد کارهای جن میکند آثار جن از او ظاهر میشود در یکشب گاه
است ده فرسخ راه میرود گاه است بیست فرسخ راه میرود کارهای عجیب غریب
میکنند همه این جن میکنند دیده شده که از سوراخهای بسیار کوچک در زمان
سلامتی سر ان داخل آن سوراخ نمیشود در حال جنونش همه تنش توی آن سوراخ
میرود آنجا می نشیند پس بدانید و شبهه نکنید جن در بدن جن در آمدن این که
محسوس بحس میشود این آثار از او ظاهر میشود اگر جاهل بود عالم میشود اگر عرب بود عجم

از طهران خبر میدهد
از شیراز خبر میدهد
ع

اگر شعر نبودست عرفش شعر میگیرد لکن شعرهای که خبر ندارد نمیخواند پس
چه خواهد بود کمان تو در آن وجود مبارک که نور توحید در او در گرفته و ممسوس
فی ذات الله شده اگر این لفظ در حدیث نیامده بود من هرگز جرأت نمیکردم بگویم
علی ممسوس فی ذات الله است لکن پیغمبر فرموده علی در جنب ذات خدا ممسوس
یعنی چنان انوار توحید در او جلوه گر شد که ناطق به توحید شده ظاهر به توحید
شده ظاهر شده کارهای خدا از او ظاهر شده و شد که ناطق دیدارش دیدار
خدا شده و گفتارش خدا شده کردارش کردار خدا شده بجهت آنکه آن بزرگوار
ممسوس به نور توحید است در گرفته با آتش توحید است وقتی امیر المؤمنین
اینطور شد پس حق تو چه خواهد بود بمحمد صلی الله علیه و آله اگر علی که خلیفه
او است ممسوس فی ذات الله است و اینطور آثار توحید از او جلوه گر است آیا چه
خواهد بود حال محمد صلی الله علیه و آله پس چه شأن از این بالاتر و بهتر که
خودش فرموده من رآنی فقد رأی الحق هر کس رسول را اطاعت کند
اطاعت الله کرده بجهت آنکه او اسم نبی خدا است صفت گرامی خدا
پس هر کس اطاعت رسول کرد اطاعت الله کرده و چه بگویم بالاتر از اینکه
خدا در شأن او

۱۸۵

در شأن او فرموده وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی آنجائی که در چشم کفار انداخت تو نینداختی
الله رمی کرده حرف عجیبی است روزی حضرت امیر با پیغمبر مناجات میکرد یعنی
نجوا نجوای سلطان داد منافقین گفتند پیغمبر چه قدر با پسر عمش نجوا
میکند پیغمبر فرموده من نجوائی با علی ندارم خدا با علی نجوا میکرد و الله اگر نجوا کرده با علی
نجوا کنند چه طور باید نجوی کنند نمیشود مگر اینکه سر پیغمبر را بیاورد بیخ گوش علی
و با علی نجوی و با علی حرف بزند چنانکه اگر حضرت بحال بیاید بگویم من عربی میدانستم
آن حضرت که من بعربی میگفت بگویند من خبر از غیب ندارم آن حضرتی که در من
است خبر از غیب میدهد و قرآن همچنین است پس صدق شد محمد هم
که با علی نجوی کرده پیغمبر نجوی نکرده خدا نجوی کرده پس از این جهت جمیع معاملات
با محمد صلی الله علیه و آله بدون استثنای معامله معامله با خدا است معامله یعنی چه
آنچه نسبت به او بدهی او را بترسانی بد از او بترسی برو سلام باو بکنی مصافحه
باو بکنی یا بدهی جمیع معاملاتی که با او بکنی با خود خدا کرده ای دانستی یعنی چه
این حرف در زبان فارسی میگویند خود و در زبان عربی میگویند نفس من حکیم
لغت عربیست نفس یعنی خود در فارسی میگوئی خود من لهم عرب هم میگویند انا

اما جنت و شفیع بعضی خصم ایشان حالا که این را دانستی زیارت بعضی حضرت

ائمه را مرحوم مجلسی روایت کرده در بحار انوار که اگر بتوانی پاکش کنی

در زیارات میفرماید السلام علی نفس الله القائمة فیهم بالسنن السلام بر خود خدا که راه خدا

جمیع سنتها را بر پا داشته و دین خدا را اقامه کرده پس بعض حضرات

بگو ببینیم آیا محمد حق خود دارد یا ندارد اگر بگوئی حق ندارد پس از این فرار

نمیشود هر حقی که بگوید حق هم گفتیم پس حق دارد و اگر حق دارد ولی حق

مال کسب این حق مال خدا است و حق مال خدا شد حالا دیگر جمیع معاملات با حق

خدا است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس پنجم پنجشنبه پنجم شهر الله الانور شهر رمضان المبارک ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی

اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس

من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب مبارک خود

میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و ما ارید ان یطعمون

منهم من رزق و ما ارید

یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین

دیروز عرض کردم که بنده بواسطه بندگی و اخلاص در زیارت مولای

خود بمقامی میرسد که جمیع صفات مولای او در او یافت میشود یعنی جمیع صفات

مولای او در او یافت میشود و از هر چه غیر صفات مولای او است مبرا و منزه

میشود پس هر کس در عبودیت و بندگی اخلاصش بیشتر است شباهتش

بمولای خود بیشتر است و هر کس اخلاصش کمتر است شباهتش بمولای خود کمتر است

و بیان برهان گفتیم در پس محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه که خداوند

تعلیم او کرده انا اول العابدین یعنی من عابدترینم هیچ عبادت کننده بر من پیشی

نگرفته و هیچ رسنده بمن نرسیده بمقتضای آنچه در زیارت جامعه

میخوانی در فضل ایشان که لا یسبقه سابق و لا یفوقه فائق و لا یلحقه

لاحق و لا یطمع فی ادراکه طامع یعنی خداوند

عالم شما را در مقامی فرستاده که هیچ برتری جز بنده بر مقام شما برتری

نجسته و هیچ پیشی گیرنده بر شما پیشی نگرفته بلکه هیچ رسنده بشما نرسیده

یعنی آنکه از عقب می آید و میرسد هیچ رسنده بشما نرسیده بلکه هیچ طمع

کنند طمع ادراک مقام شما را نکرده بجهة آنکه هر کس غیر از شما است از شعاع
نور شما آفریده و شعاع هرگز برتبه آن صاحب نور نمیرسد و درک حقیقت او را
نمیکند پس آن بزرگواران در رتبه هستند که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل برابر ایشان
نخواهد شد پس در باب علو رتبه ایشان قدم در جائی گذارده اند که هیچ کاملی
هیچ مخلوقی نمیتواند قدم در آن رتبه بگذارد پس بنا بر این هیچ مخلوقی انطور ایشان
نماینده صفات خدا نیستند هیچ مخلوقی به آن پایه نرسیده و انطور نماینده
اسماء و صفات خدا نشده در اینجا فی الجمله نکته باقی مانده که آن نکته را
عرض کردم و آن نکته اینست که میخواهم ببینیم آیا صفتی از صفات خدا باقی
نمانده که جمیع صفات و کمالات خدا در ایشان جلوه کرده مقصود این بود بگوییم اگر
مانده که در این بزرگواران جلوه گر نشده یا آنکه هیچ صفت باقی صح
اگر صفتی باشد که در ایشان جلوه گر نشده باشد و این از دو قسم بیرون نیست
یا آنست که ایشان قابلیت آن صفت را نداشته اند برای آن صفت بگوییم
پس نقصان در عصمت محمد و آل محمد میرود قابلیت نداشته اند یعنی نقصانی
در ایشان بوده و اگر نقصان در عصمت ایشان بوده معلوم است کوتاهی کرده اند
معلوم است فتوری در بندگی کرده اند از این گذشته اگر چنین شد معلوم است

میتوان

میشود آن صفت در وجود ایشان نیست وقتی آن صفت در وجود ایشان
نشد خلاف او باید در ایشان باشد مثلا عدل اگر صفات خدا است
در وجود محمد و آل محمد جلوه گر نشده باشد کسیکه عدل ندارد ظلم دارد و ظلم
اگر آمد نقصان عصمت ایشان است اگر صادق اسمی از اسماء خدا است
جلوه گر شده پس صادق نیستند و اگر صادق نیستند پس کاذب هستند
و اگر کاذب هستند این نقصان عصمت ایشان است اگر شکور نیستند و اسم
شکور خدا در ایشان جلوه گر نشده کسیکه شکور نیست کفر نعمت و کفران
نعمت خدا کرده و اگر کفران نعمت خدا کرده اند در عصمت ایشان نقص است پس الحمد
بهمین قیاس باقی صفات اگر صفتی از صفات خداوند عالم باشد و در ایشان
نباشد باید گفت در عصمت ایشان خلل است و نقصانی در عصمت ایشان است
و ضروری دین اسلام است که در عصمت ایشان نقصانی نیست و خللی در ایشان
نیست پس نقصانی که از جانب ایشان نیست ایشان قابلیت جمیع صفات
را دارند و اگر ایشان قابلیت دارند خدا چرا نداده بخل که در خدا
نیست هر کس قابلیت خیر را دارد و خدا [illegible] داده چرا با ایشان نداده

پس اگر خدا نجیب است و نقیضا خدا نجیب نیست بود قابلیت ایشان نقصان
نیست و البته نقصان نیست پس ایشانند داران جمیع انوار خدا پس ایشانند
داران جمیع کمالات خدا ایشانند داران جمیع اسماء و صفات خداوند
عالم جلت شانه پس چون ایشان چنین شدند ظاهر شد در ایشان
اسم ربوبیت خداوند عالم این ربوبیت هم صفتی است از صفات خداوند
عالم و اسمیست از اسماء خداوند عالم پس چون در عبودیت کمال را
پیدا کردند مقام ربوبیت بطور کمال در ایشان جلوه کرد و اینجا نکته ایست
که باید آن نکته را بدانی و آن این است که باید بدانی که ربوبیت دو معنی
دارد یک ربوبیتی است مخصوص ذات خداوند عالم جلت عظمته است
و ممکن نیست آن ربوبیت بخلقی از خلقها برسد آن ربوبیت ذات خدا است
آن ربوبیت خدائی خدا باید باشد و آن بمحمد صلی الله علیه و آله نمی رسد
این است که فرمودند نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی فضلنا ما شئتم
و لن تبلغوا ما را از رتبه ربوبیت فرود بیاورید بعد آنچه در فضیلت ما بخواهید
بگوئید لیکن ربوبیت که برای ایشان میتوان گفت لیکن ربوبیت ذات

خدا و خدایا

خدا و خدائی خداست آن قدم خدا است آن ازلیت خداست خدا با خداست
این ربوبیت بکسی از ایشان نمی رسد و محمد و آل محمد نمی رسد هر کس بگوید که
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خدا هستند علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
و هر کس بگوید ایشان اسم خدا هستند و ایشان صفت خدا هستند و ایشان نور
خدا هستند و ایشان کمالات خداوندند این ایمان است و این حق است
و این تجاوز نشده از رتبه بندگی از شما میپرسم آیا صفت خدا غیر ذات
خداست یا عین ذات خداست اگر کسی بگوید صفت خدا عین ذات
خداست بر خلاف فرمایش علی بن ابیطالب گفته که پیغمبر فرمود کمال توحید
نفی الصفات عنه و حضرت رضا میفرماید در خطبه کمال توحید نفی صفات از او
کمال توحید خدا آنست که صفات را از او در رتبه ذات او نفی کنی پس
اگر صفات او را در رتبه ذات او گفتی و اطاعت امیر المؤمنین کردی پس
جز ذات خداست خلق خداست و شکی در این نیست و افضل خلایق محمد
بن عبد الله صلی الله علیه و آله است پس او بالاترین صفات خداوند عالم است و اول
صفتی که از آن بالاتر نیست وجود مبارک محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین و این

چه عجب میکنید ایشان صفت خدا باشند بگو قدری از برای شما مثلی آورده‌ام

و چون در صدد ضبط آن نیستید همه آنرا بعضی فراموش کرده‌اید لهذا اینجا

موقعش نیست باز برای شما عرض کنم تا بشنوید که این مطلب شنیده‌اید تا اینکه هیچ از

دل شما زایل نشود و بدانید که آن بزرگواران اسماء خداوند عالم‌اند و این

بزرگواران صفات خداوند عالم‌اند هرگاه بنویسی بر روی کاغذ الف

از تو بپرسند این چیست میگوئی الف از هر طفلی بپرسند این چیست میگوید

الف در اینکه شکی نیست این الف است و اگر بنویسی بر روی کاغذ ب

ابجد از طفلی بپرسند این چیست میگوید ابجد از هر کس که ملا نیست و خط نتواند

بخواند از او بپرسی چیست میگوید ابجد و اگر گفت ابجد غلط نگفته ابجد است

پس بنویسیم بر روی کاغذ زید اسم زید بنویسیم نشان هر کس ملا باشد

و خط بتواند بخواند هم اگر نشان او بدهیم که این چیست بگوید این زید است

نشان طفلی بدهی میگوید این زید است حالا که زید شد آیا کفر و چیزی

لازم می‌آید نه این زید است و حال آنکه اگر کسی بگوید زید انگشتری است

که اینجا راه میرود و این زید نیست راست گفته و اگر کسی بگوید که این که نوشته

[illegible]

زید است اینهم راست گفته اینکه نوشته نام زید است و آنکه راه میرود

آن صاحب نام است لکن در این زید نوشته لفظ و یک اسم است با آن اگر بنویسی

از زید نام هم بنویسی بدست طلائی بدهی بخوانند نام زید اگر بنویسی

نام زید میخوانند زید اگر نوشتی نون الف یا میم زا یا دال واو را

بدست کسی دادی میخوانند زید اگر نوشتی اسم زید و بدست کسی دادی او

اسم زید میخواند دیگر چه چیز بخواند لکن اگر نام ننویسی همان زید تنها بنویسی

و بدهی بدست خوانندگان میگوئی این چه چیز است میگوید زید است شکی

و شبهه در این نیست که این زید است طفل بدهی بخواند میگوید زید است

اگر بگوئی این نام زید است میگوید زید است اگر بگوئی این نام زید است

دروغ میگوئی این نام ندارد نام نون الف نام میخواهد این زید است

پس وقتیکه زید است وقتیکه اسم زید نوشتی اسم زید است و چون اسم

زید نیست زید است و حال آنکه زید است که اینجا راه میرود پس آنکه

گفتیم این زید است دروغ گفته نه والله راست گفته‌ایم پس اگر با

مرکب بنویسیم یا با قرمز بنویسیم یا با طلا بنویسیم تفاوتی با هم نمیکند

همه زید است خوب اگر این زید که بنویسیم بسخن در لغت آن
علیشر بیاید داور السخن در آدر و باد بگویید تکلم کن چنانکه سنگ
ریزه سنگ السخن در آورد همچنین باین کلمه که تا اینجا نوشته ایم
بفرمایید تکلم کن و این کلمه بزبان فصیح بلیغ بگوید من گفتم اما خواهر گفت
من زیدم یا خواهد گفت من عمرم البته خواهد گفت من زیدم دیگر چه چیز
خواهد گفت زا اگر بگفت سخن بگوید چه میگوید لا میگوید من زا هستم
یا میگوید من دالم معلوم است میگوید من میگوید من زا هستم وقتی زید نوشته
سخن بگوید چه چیز میگوید البته میگوید خواهد گفت من زیدم هر طوری
که نوشته باشد خواه با مرکب خواه با سرخی خواه با طلا یا هرچه نوشته
باشند از او بپرسی تو کیستی در جواب میگوید من زیدم و اگر گفت من
زیدم آیا دروغ گفته نه والله دروغ نگفته راست گفته است خوب
اینهم که معلوم شد حالا آمدیم چوب دادیم بنجار گفتیم از چوب تخته
ساخت و همین حروف را که زا و یا و دال باشد از آن چوب
ساخت منبت کرد زید منبت بطوری که آدم ملا که نگاه باین میکند

بگوید دیدن

باین میکند میگوید در این کتیبه زید نوشته در این تخته زید نقش شده
حالا اینجا مرکب نیست طلا هم نیست چوب است لکن با وجود این خوانندگان
میخوانند که این زید است آیا تجربه نکرده اید کتیبه هایی که در مسجدها می نویسند
از گچ در می آورند سوره قرآن می نویسند خوانندگان میخوانند از گچ هم
هست پس اگر زید بنویسند از گچ بیرون بیاورند زید منبت و اگر
علیشر انا السخن در بیاورد حرف بزند میگوید من زیدم در این
شکی نیست و شبهه نیست که این سخن نقصی دارد هیچ نقصی ندارد همچنین
اگر از کاغذ لوله بسازند زا و یا و دال درست بکنند بگوید که زید است راست
گفته آیا این ملا میخواند زید میخواند هر است هر طفل بدهی میخوانند زید و اگر
علیشر اورا السخن در آورد و اما میگوید من زیدم یا میگوید عمرم شکی نیست
که میگوید من زیدم من عمرو کی بودم عمر عین است و میم در او نیست در او من
زا هستم و یا و دال هرچه از او بپرسی تو کیستی خواهد در جواب گفت من
زیدم درست گفته و هیچ جای این سخن عیبی ندارد و جز این زید است
حالا اگر آمدیم در دکان قصابها از گوشت بخریم تراشیده تراشیده کنیم

انها را بزبان کرمانی گوشتها را که باریک باریک بزنند میگویند ژلشه
ژلشه حالا گوشت میگیریم و این گوشتها را باریک باریک میبریم و این
ژلشهای گوشت را یکقد زوی دو درست میکنیم و آنجا میگذاریم حالا
حالا هر جائی که این را ببینند میگویند این زید است هیچ شک و شبهه در
این نیست و هر گاه بپرسی این گوشت را بشخص در اورد و اما چه خواهد
گفت اگر کسی از گوشت ب ز و یکقد زوی دو و اینها ساز است
بر روی زمین بگذارد و درست اینها را دادارد و اما این چه خواهد بود
شک در این نیست که این زید میشود در این حرفی نیست حالا هر گاه
در میان این گوشتها هم پوست بچسبانیم یکقد زوی دو اگرچه گوشت
و گوشت است و استخوان لکن هر کس این را میخواند زید میخواند زید
میخواند کجای این شخص عیب دارد حالا اگر بپرسی این شخص در اورد و از
او بپرسی تو کیستی میگوید من زیدم چه بگوید میگوید بگوید من هستم و چشن
بینی چشم رح است دس است ون و این ز است در د
پس اگر از او بپرسند تو کیستی خواهد گفت من زیدم و اگر گفت

من زیدم

من زیدم مجلس او را گنگ نخواهد زد و کذب نگفته و ان زید است
اگرچه گوشت و پوست و استخوان است لکن زید است خوب اینهم که
معلوم شد حالا عرض میکنم که لازم هم نیست بخط نسخ نوشته شده باشد
میتوان انرا با خط شکسته هم نوشت میتوان انرا نستعلیق هم نوشت یا هر
خطی بنویسند زید است بخطهای غیر اسلامی هم میتوان نوشت میتوان
بخط انگلیسی نوشت مینویسند بخط انگلیسی مرا انگلیسی با این الفاظ
میکنند میگویند این زید است و دیگر لازم هم نیست که با همین گوشت و پوست
و استخوان باشد با همه خبر میشود پس اگر خطی با هر صفحه این را بنویسند
یکقد زوی دو صحت آن خط که بر آن نگاه میکنند میگویند زید است
شک و شبهه در این نیست این زید است خوب حالا زید مینویسیم الله
الله مینویسیم رحمن مینویسیم رحیم مینویسیم هیچ نقطه هم نیست میشود نوشت مینویسیم الله
کلمه الله را بهمان نقشی که در زید عرض کردم از گوشت و پوست و استخوان
حالا این را ملاحظه میخواهند از هر کس بپرسی میگوید این الله است و اگر
گفت الله است آیا حالا کفر گفته نه والله کفر نگفته الله است

باخط

کلمه دیگر مینویسیم

مینویسیم

واگر عیسی آمد واین کلمه را بسخن درآورد وازاو پرسید تو کیستی میگوید
من اللهم دیگر چه بگوید لامحاله خواهد گفت من اللهم الله یعنی الف ولام والف
وها ومیم یعنی الف ولام والف وها هستم پس من اللهم میگوید اللهم یعنی گوید من
اسم اللهم بجهت آنکه الف وبا وسین ومیم همیشه نیست پس بگوید اللهم وهیچ کفر
نگفته اللهی است نوشته شده است وما میخوانیم آن را وصدا میکنیم
آن الله ودیگر حالا لازم نگفته نوشته اش همان الله باشد وجانش اسم
میتوانیم رحیمش اسم بنویسیم هیچ عیب ندارد ونقصی هم ندارد حالا
هرگاه عیسی آمد می‌آید این کلمه را که از گوشت وپوست واستخوان ساخته
درآورد روح میدمد روح دمید واین کلمه الله زنده شد وراه افتاد
وهیچ چیزی ممکن است که تو بگوئی من شدم عیسی از گل مرغ
میساخت ودر او میدمید زنده میشد ومیپرید نقلی نیست هیچ
عجب نیست حالا هرگاه من کلمه درست کردم از گوشت وپوست واستخوان
بشکل الله واین را باد دادم روی زمین وبرآمد روح درش دمید
واین را راه انداخت این هم راه میرود ومیگوید انا الله وهیچ جاش
عیب ندارد

عیب ندارد وهیچ ادعای خدائی ندارد ومن گوشتم من پوستم من استخوانم
لکن من کلمه اللهم آیا هیچ ضرری بجائی دارد یا هیچ کفری از این لازم می‌آید نه چیزی
هیچ کفری لازم نمی‌آید هیچ کذبی لازم نمی‌آید پس هرگاه این کرمان ساختم رحمان
اسم رحیم وامثال اینها یا تو درباره او ادعای کفر اینها را آیا هیچ ضرر بجائی از جاها
دارد آیا هیچ کفری از این لازم می‌آید نه هیچ کفری لازم نمی‌آید لکن دلهای اینان نائی
که از فضائل آل محمد علیهم السلام شنیدند اینجا که میرسد از اینجوره سخنان شنفته
مشمئز ووحشت میکنند فرار میکنند لکن اگر کسی کن باشد بطنفی دارام هیچ وحشتی
از این سخن نخواهد کرد پس اگر کسی درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بگوید اسم
الله بهیچ وجه من الوجوه علی صلوات الله علیه از مقام بندگی بالا نخواهد رفت وبمقام
خدائی نخواهد رسید چگونه نه وحال آنکه جمیع شماها یعنی هرکس از شماها زیارت
حضرت امیر صلوات الله علیه که در نجف اشرف مشرف شده یا در غیر نجف زیارت
نامه را خوانده در آن زیارت گفته السلام علی اسم الله الرضی سلام بر اسم
الله تعبیر آن کلمه اللهی که بر لوح کاینات نوشته شده وآن نام خداست واسم الله
است برای خداوند اسماست واسمای خداوند عالم غیر خداوند عالم است وخدا را

وبه این را را انداخت وان را بسخن درآورد واین بگوید من اسم الله واسم هم

یعنی ... در ... بخور ... معقول ... میرسند ... مبادا ... ۱۲

هزار و یک اسم دارد و خلقش گفت اگر چه اسمها خدا اند با همه خدا هزار و یک
باشد و حال آنکه یکی بیش نیست اسمای خدا غیر خداست چنانچه نام تو غیر تو است
تو مرد بیستی تولد که از پدری و مادری اسم تو غیر از تو است همچنین خدا
هزار و یک نام دارد خدا غیر از خداست و شک و شبهه در این نیست که هر که غیر از
خداست خلق خداست و چون هر که غیر خداست خلق خداست پس نامهای خدا
خلق خدا باشند و چون خلق خدا باشند چه کفر از این لازم می آید که علی نام خدا باشد
و خلق خدا باشد و چنین تا اینجا است ادبی او وقت میفهمی معنی بسم الله الرحمن الرحیم
را معنی این است که فرمود بسم الله الرحمن الرحیم نزدیک تر است به اسم اعظم
از سیاهی چشم به سفیدی چشم این بسم را قدرتی میگویند که معنیش این است یعنی من شروع
میکنم یعنی این کاری که میخواهم بکنم در این کار شروع میکنم بنام الله شروع میکنم
آن اللهی که رحمان است و آن رحمانی که رحیم است من با اسم الله رحمن رحیم
ابتدا میکنم و این بود معنی بسم الله و اگر این را عرض کنم در کتب تفسیر دید
این رسالة نخواهی فهمید هر امری که برای او فی الجمله قابلیت و شأنی باشد آن کار
را اگر میخواهی بکنی اگر ابتدا به بسم الله نکنی ناقص خواهد شد بلکه خدا او را

دنا مهار

بعضی از دوستان

از دوستان خود را ابتلا کند به عذاب میکند با اینکه کاری میکند بسم الله نمیگوید
مومن اگر کاری کند بسم الله نگوید آن کار بر مومن مبارک و میمون نخواهد شد
شخصی در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر کرسی نشست و آن
پیشترها باب بوده بر کرسی می نشسته اند در مجلس در خدمت امیر صلوات الله علیه
بر کرسی نشست و بسم الله نگفت و از کرسی افتاد و سرش شکست خدمت حضرت عرض کرد
چرا چنین شدم حضرت فرمود به جهت آنکه بر کرسی نشستی و بسم الله نگفتی اینطور خدا امتحان
میکند اولیاء خود را در نگفتن صدمه هم با ایشان میزند تا بار دیگر
ترک نکنند پس هر کار را که میخواهید بکنید و میمون و مبارک شود ارشاد
قبل از شروع در آن کار بسم الله بگوئید اگر چه به خوبی بکنی و بگذاری بسم الله
نگوئی می آید شیطان و در آنجا به بازی میکند و چنان اثر او را میکشند
و آن را کهنه میکنند و فاسد میکنند و اگر بسم الله بگوئی و بگذاری دیگر شیطان
نزدیک آن نمی رود باری در هر کاری که میکنی باید بسم الله بگوئی حتی آنکه
وضو که میخواهی بگیری اگر بسم الله نگفتی همان قدر اعضای تو که در هنگام
وضو شسته پاک میشود و اگر بسم الله گفتی همه اعضای تو پاک میشود مجملا هر کاری

که محل اعتنا نیست فی الجمله بسم الله را باید گفت تا آن کار مبارک شود اما هیچ
فهمیدید معنی این که گفتم چه چیز بود حالا برای تو میگویم معنی این حرف این است
پیش از شروع در هر کاری که میخواهی بکنی تو باید شروع بنام الله جه طور یعنی
متوجه نام الله بشوی آن اللهی در رحمان صفت او است و نام او است آن رحیم
صفت او است و نام او است متوجه اینها بشوی یعنی باینکه استمداد از اینها بجوئی در
انجام آن کار و از جانب ایشان امداد بتو برسد و البته خواهد رسید از تو
میپرسم آیا وجود این بزرگواران ناقص تر است از آفتاب هر کس متوجه آفتاب
بشود نورانی میشود آیا وجود این بزرگواران از آتش ناقص تر است هر کس متوجه
آتش بشود گرم میشود پس هر کس متوجه این بزرگواران بشود البته از جانب
ایشان امداد و افاضه باو خواهد شد ملک او خواهند گشت و برکت نور
ایشان آن کار بانجام میرسد و مبارک میشود پس معنی این سخن این میشود
که من در این کار که میکنم ابتدا میکنم بنام الله و نام الله بتحقیق محمد است صلی الله علیه و آله
او است نام الله بتحقیق یعنی محمد است آن بزرگواران نه اینکه خدا است حاش کلا
این را شما از من بدانید هنوز اول ماه است و میگویم بشما تا این را

از من بدانید

این را از من بدانید هر کس بگوید که مخلوقی را یک کسی است هر که بنحو بگوید باید
از محمد بن عبد الله گرفته تا خاک بگوید اینها خدا اند علیه لعنة الله و الملائکة
و الناس اجمعین همچنین کلی کافر است نجس است و مرتد و زنش بخانه اش
حرام و اگر همچو اعتقادی بکنید هر شب زنا میکنند بچه که میزاید ولد الزنا است
بدانید شما که این کفر است کافر بود است من نمیگویم همچو چیز را و نه اینکه
پنهان میکنم چیزی را و همینطور میگویم حاشا هر کس همچو دینی دارد و پنهان
میکند علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و الله محمد بنده مخلوق است
و عبدی مرزوق نه قادر بر نفع خود است نه قادر بر ضرر خود نه قادر بر
موت خود و نه قادر بر حیات خود محمد صلی الله علیه و آله قادر نیست که چشم
خود را بر هم بزند مگر باذن خدا و مگر مشیت خدا لکن بنده ای است
که در مقام بندگی قدم بجائی گذارده که هیچ بنده بانجا قدم نگذارده
و معنی بندگی آراسته گی بصفات مولا است هر کس آراسته بصفات
مولا شد بندگی کرده و هر کس بصفات خود آراسته شد خود را بر
خود رائی را پیشه کرده آن کس بنده است خود را و خود را بندگی نکرده

کارهای او همه بجا است هر کاری میکند وقتی از او میپرسند چرا کرد

میگوید دلم خواست انکس که بصفات مولا آراسته است کارهای او باذن

مولاست و برای مولاست و شکی در این نیست که پیغمبر لقب عابدین است

و شکی در این نیست که در مقام عبودیت قدم بجائی گذارده که هیچ مخلوق

بان مقام نرسیده پس دارای جمیع صفات خدا شده پس دارای جمیع

صفات خدا شده پس دارای جمیع نامهای خدا شده و اعظم اسمهای خدا او

دیگر اسمی عظیمتر برای خدا نیست ان اللّه است زیرا که اللّه دارای کل است

صفت انهائی که عالمند میفهمند اللّه صفت برای هیچ چیز نمیشود جمیع اسمها برای اللّه

میشود این اسم اللّه برای خدا مانند اسم زید است برای تو چنانکه اسم

زید بر تو بر جمیع اسمهای تو سروری دارد و از این بالاتر تو اسمی نیست اگر تو

اسم کاتب داری پایین‌تر از زید است و اگر تو اسم صباغ داری صغیر

صفت زید است چنانکه میگوئی زید صباغ و زید کاتب میگوئی زید روزنده

زید دهنده و هکذا باقی اسمهای جمیع نامها تابع زید است و زید سرور

جمیع سرور جمیع اسمهای خداوند عالم است و جمیع اسمها تابع اللّهمند و کو

زاز اللّهمند ایک

اللّهمند مگر یک اسم هست که او بالاتر از اللّه باشد و ان اسم امیتوان

اسم است نمیتوان گفت اسم نیست و از زبان عرب آن هو میگویند و فارسی

ان او است و او بالاتر از زید است چنانکه میگوئی او زید است میگوئی

زید کاتب است و زید صباغ است لکن میگوئی او زید است او یک اسمی است

که بالاتر از جمیع اسمهاست لکن اسم پنهانی است و ان اسمی است که برای او

گذارده‌اند ان اسم آشکارا نیست یعنی مطالب را با زبان علمی گفتن خیلی اشکالات

لکن چون عزم کرده‌ام که همیشه بزبان عامیانه بگویم این مطالب دقیق

را بزبان عامیانه میخواهم بگویم هیچ مشتبه نشود پس میگوییم در زبان عامیانه

بگوییم فارسی بالاتر از او اسمی نمیشود میگوید او زید است این هم نام زید است

پس معلوم شد زید را برای او معین کرده‌اند و زید را برای او قرار

داده‌اند پس معلوم شد او بالاتر از همه اسمهاست و در زبان عرب

اسم هو بالاتر از همه اسمهاست یا هو یا من هو یا من لا اله الا هو پس

ان هو بالاترین اسمهاست لکن اسمی است مخفی پنهانی و اسم آشکار است اسم اللّه است

برای خدا بالاتر از این نامی نیست پس اسم اعظم اعظم اعظم خدا اللّه است

از اسم اللّه بالاتر

دیگر آنکه مخفی بودن اسم اعظم برای مردم بجهت آنست که مردم استعداد فهمش
را نداشتند لکن حالا خداوند قابلیت مردم را قوی کرده فهم مردم زیاد شده
میتوانند آنرا آموخت اسم اعظم اعظم اعظم خدا را اسم الله است هیچ اسمی در
پرده و در علانیه بالاتر از اسم الله نیست و اسم الله غیر از خدا است لکن نیز
در این اسم خدا اعیزاز (?) خدا است اسم الله اگرچه چیزیست با مرکب اسم الله
نوشتنی نمیشود و قرن میگوئی با هوا و با زبان و دندان و مخارج حروف آن
یک زبان هم نوشته نهایت با مرکب دیگر نوشته که این هوا باشد
و اینها غیر از خدا است بلاشک پس اسم الله غیر از خدا است و غیر از خدا
خلق خدا است و معلوم است بضرورت اسلام که از محمد صلی الله علیه و آله
خلقی بالاتر نیست پس هیچ اسمی بالاتر از محمد صلی الله علیه و آله برای خدا نیست
او است اسم الله ولکن یک خط دیگر نوشته شده بخط قدرت نوشته
اگرچه گوشت دارد و پوست دارد و استخوان دارد و خدا در او جان دمیده
است و با و قوه نطق داده و دارد سلم [illegible] لکن هر کس ملا باشد و این خط
قدرت را بتواند بخواند نگاه بر او میکند میبیند اسم الله است را افتاده

مرد بیند اسم الله

اسم الله است مرئی از این جهت دیدار او دیدار الله است از آنجهت
گفت را او گفت رسول الله است از این جهت کردار او کردار الله است و از
آیت که من یطع الرسول فقد اطاع الله هر کس کند رسول را اطاعت
کرده الله را پس اطاعت او اطاعت الله است از این جهت و ما رمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی پس رمی او رمی الله است زیرا که نام او الله است اینست هر کس
حسین را زیارت کند من زار الحسین بکربلا کمن زار الله فی عرشه الله و
زیارت کند هر کس ایشان را زیارت کند چنانست که الله را زیارت
کرده اگر نه نام الله بود چرا گفتند آن گفتن الله است که گفتن آن گفت
الله است هر کس میگوید کارشان کار خدا نیست و میگوید دیدن شان
دید خدا نیست علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین علاوه بجهة اینکه
اجماع در مذهب اسلام و از ضروریات اسلام است آخر مرد و چهار
کلمه علم یاد گرفته میگوید حکم من حکم خدا است رد من رد بر خدا است و مجتهد
شده و حکم میکند چگونه محمد صلی الله علیه و آله گفتش گفت الله نیست
گردش گرد الله نیست پس چنین کس از مذهب اسلام بیرون رفته

گردشان گرد الله است
دیدشان دید الله است

نسبت

پس آن بزرگوار جمیع آنچه از او صادر میشود از الله صادر میشود و جمیع آنچه
نسبت باو بکنی بالله کرده پس زیارتش زیارت خداست و دیدارش
دیدار خداست سرورش سرور خداست حزنش حزن خداست غرض جمیع آنچه
نسبت باو میدهی نسبت بخدا باید داد و لی در اینجا دقیقه ماند و آن دقیقه
اینست که آیا جمیع آنچه را که هم میخواهی بخدا بکنی در باره خدا بکنی ازاهم
باید با محمد عمل آوری یا اینکه برای خدا هم میتوان کرد عرض میکنم که شکی
در بیتی نیست در اسلام که خداوند عالم از رتبه خدائی خود فرود نیامده
خداوند از رتبه ذات خود تنزل نکرده در رتبه مخلوقات نیامده ابدا
از مخلوقات باو متصل نشده شک در اسلام در این نیست هیچکس برتبه
ذات خدائی نرسد و خدا را اثبات نمی کند پس خداوند عالم در غیب
الغیوب است برای احدی از کائنات جلوه گر نشده و احدی از کائنات
بر ذات او مطلع نشده و لکن چون خلق را برای عبودیت دیده که
آفریده است و خواسته است که او را بشناسند نامهای خود را در میان
خلق منتشر کرده چه عجب ممکن از این ناصر الدین شاهی در قصر جلال خود نشسته

و از دیدار جمیع

جمیع شماها پنهان است لکن در میان شماها نام نامی خود را منتشر کرده
همه شما دست رس بنام او دارید و از دیدار او محرومید و لیکن هیچ
منافاتی با رعیتی شما و سلطنت او ندارد بلکه محروم بودن شما از دیدار او از بسیاری
جلال و عظمت است و محجوب بودن شما از او بجهت کمی مناسبت شماست با او است و
از دیدار شما پنهان است و نام نامیش در میان شما منتشر است حال
خداوند عالم قدسش از سلاطین بیشتر است و محجوب است از دیدار خلق
پس خود را محجوب کرده از دیدار خلق خود و نام نامی خود در عالم منتشر کرده
فرموده و دانستی که اعظم نامهای او اسم الله است و اسم الله وجود مبارک
محمد است صلی الله علیه و آله و خداوند بخط قدرت این اسم را بر صفحه کا
ئنات نقش نموده و لیکن اسم وجود محمد است و خداوند او را نام نامی خود قرار
داده و او را در عالم منتشر کرده پس هر کس توسل بآن نام جست و متوسل
باو شد توسل بخدا جسته لکن نه معنی این حرف اینست که اینکه باو توسل
بجوید مثل اینکه مشرک است و توسل بغیر خدا جسته نخیر بلکه توسل بخدا میتوان
جست ابدا او دست رس باو نیست ابدا نمی رسد دسترس بنام نامی

او پیدا میکنند و ما چیزی را از او بجز او نمی دیگر نداریم توسل و راهی بجز اینکه
دست خود را بسوی آسمان بلند کنیم و بگوئیم یا الله یا الله یا الله و ندا کنیم
الله را و بخوانیم الله را و دست تولا زنیم بدامن الله و او را شفیع
کنیم در پیش خدا بجز این آیا چیز دیگر برای ما هست نه نیست این است که فرمود
نحن والله الاسماء الحسنی التی امر الله ان تدعوه بها ما ایم والله آن اسمهای حسنی خدا که
شما را حکم کرده است خدا که شما با آن ما را بخوانید پس از این جهت الله
محاله اعظم اسمهای او هست که بگوئید خدایا ترا میخوانم بحرمت محمد و آل محمد
صلوات الله و سلامه علیهم که بآن حق چنین کنی و چنین کنی اعظم تو سلامت
ابنت و ایشان شفیع خود کنی هر کس ایشان را شفیع خود کند او خدا را
بنامهای خود خوانده است و بر خدا از بابی که خواسته است داخل شده
و دعایش مستجاب است آیا نمی‌بینی در پیش سلاطین هرگاه مقربترین
نوکران را شفیع خود کنی که او شفاعت کند برای تو در نزد سلطان
شفاعت او رد نمی‌شود بجهت اینکه مقرب ترین نوکران این سلطان است
و حرمتی برای او سلطان قرار داده رد نمیکنند شفاعت او را پس گرد عالم

میخواهید

دعا اینکه میخواهید بکنید و دعای شما رد نشود متوسل شوید بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم
چگونه نه و حال آنکه و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به مقصود این است که در زمان قبل خدا ایشان یهود بودند که همه بعد پیغمبر خواهد
آمد چنین پیغمبری میرسد هر کس از ما تقرب بجوید بواسطه آن پیغمبر دعای او مستجاب
میکنیم و دأب یهود و قانون یهود این بود در زمان پیش از زمان پیغمبر آخر زمان این بود
که در هر ماده که در می‌ماندند در هر قضیه می‌ماندند خدا را بمحمد و آل محمد صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین قسم میدادند و دعاشان مستجاب میشد این دأب یهود بود
و خدا در قرآن یهود را سرزنش میکند شما همان طایفه هستید که پیغمبر هنوز
نبی مبعوث نبود در جمیع درماندگیها متوسل باین بزرگوار قسم میدادید در کارها بر
شما را باین جهت رواج میدادم شما را چه شد وقتیکه او را امد او را
دیدید و بعد از آمدن انکار کردید او را و قبولش نکردید وقتیکه برای یهود امر چنین
بود و حال آنکه آنها حق را منکر شدند پس شما چگونه دعاتان مستجاب نمیشود که اعتراف
بان بزرگوار دارید و حق او را بجا میآورید پس شما باید که منت از خدا بر
شما است پس بحضرت عرض کرد ما بالنا ندعوا الله فلا یستجاب فرمود لانکم

تدعون من الله تعرفون سبب چیست که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود فرمود بجهت

آنکه شما میخوانید کسی را که نمیشناسید پس هیچکس نیست که معرفت بحق محمد و آل

محمد ندارند کسی است که اقرار بفضیلت محمد و آل محمد علیهم السلام ندارند تا سلامت

ایشان مقبول نیست و دعای ایشان مستجاب نیست از انکار ایشان بر حقیقت

واقع نشده نمیشکریم نگاه کن در آن دعائیکه در مفتاح الفلاح روایت شده

نگاه کن در مصباح کفعمی نگاه کن در مصباح کفعمی نگاه کن در بلد الامین

ببین این دعای توسل را که حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمایش فرموده

من زار الاعمال لا منجیه وان صح عند الله بالاقرار بفضایله والقبول من حقیقته التسلیم لمردها

ای خدا علی بن ابیطالب کسی است که من اعتقاد دارم در باره او که اعمال من قبول

نخواهد شد مگر اینکه اقرار بفضیلت علی بن ابیطالب داشته باشیم و از جهلای

اعمال من — فضایل بیشمار او را از آن فضیلت قبول کنیم از وقت مقبول نمیشود پس نفس

کسی است که انکار فضیلت نکند و اقرار بفضیلت داشته باشد و تفویض به شیعه

کند و لذا خدا ابن سعد اکرجبین شرا نگاه انما یتقبل الله من المتقین

است و غیر این نیست که خدا قبول میکند اعمال را از آنها ترسیدند

از محمد و آل محمد

از محمد و آل محمد انکار فضایل نکرده‌اند و در رد فضایل ایشان نکرده‌اند هر کس رد

فضایل ایشان کرد و دیگر از خدا توقع نداشته باشد عمل از و قبول کنند

اگر اسم الله را ورد کند یا ذکر یا الله او قبول نمیشود یا اسم الرحمن او قبول نمیشود

اگر الله قبول کرد الرحمن و یا رحمن و یا ارحم الراحمین او رد نمیشود و همه‌اش رد نمیشود

و کسیکه نتیجه بر دارد و واسطه و وسیله خود را از یاد ادا و فضایل او را انکار

کند با وجود این شفاعت نمیرسید چگونه او را سود می‌باید انها که غرض میکنیم و از جن

بد بهیات مسلمات است اگر کسی بگوید در جواب میگوییم خاک بر سر آن شیعه که

از ابن الحدید ناصبی سنی کمتر باشد میخوانیم اشعار را اگرچه در ماه مبارک

رمضان است و در موضع ناچار ناصبی سنی ابن الحدید میگوید   صفاتک

اسماء و ذاتک جوهر   بری المعانی معلوم بمن صفات الجواهر

مقصود این است که او با امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه میگوید یا علی

صفات تو اسما الله است چه جای ذات تو یا علی بن ابیطالب و ذات تو

جوهری است که از جواهر بالاتر است بادراک با ها درنمی‌آید و ما نمیتوانیم

از انفهیم همان صفات تو است و قبلکه ابن ابی الحدید ناصبی سنی در قصیده معروفه

تمام عیار الصدق [illegible] والکشف والفتا [illegible]

خصوص شان امام مبین اینطور میکوید خاک بر سر آن شیعه که بگوید علی اسم

الله است و صفت الله است و کسیکه انکار کند اسم خدا را کسیکه انکار کند

صفت خدا را انکار کند جلالت خدا را انکار کند فضل اسم خدا را از و با الله

نمی بذیرد عبادت او را از او مقبول نمیشود و الله عبادت اصحاب از خلق قبول نمیشود

مگر اینکه اقرار کند بفضیلت علی ابن ابیطالب اگر اقرار کرد و در قلب خود هیچ سنخی ذکرا هست

از فضیلت علی ابن ابیطالب نمی بذیرد عبادتش را عبادت است و الا عبادتش هباء منثورا میشود

در میکوییم الحمد لله این را هم امام تفسیر فرماید در تفسیر ایه وقدمنا الی ما عملوا من عمل

فجعلناه هباء منثورا یعنی پیش میاوریم اعمال انجماعت را در روز قیامت

عبادات را میاوریم **فجعلناه هباء منثورا** همه انها را مثل غبار پراکنده میکنیم ان اعمال

او را در هوا پراکنده میکنیم معدوم میکنیم در تفسیر این ایه امام میفرماید که این ایه در

انجماعتیست که چیزی از فضایل علی ابن ابیطالب را انکار کنند اگر یک چیز را

فرموده هر چه میخواهد باشد یک فضل از فضایل او را انکار کند میفرماید بجهت

ان انکار چنین میکنیم در حدیث دیگر میفرماید **و الانکار لفضائلهم هو الکفر**

انکار فضایل ایشان کفر است بجهة انکه انکار فضیلتی که میکنی یعنی ال محمد

قابلیت این فضیلت را ندارند اگر این طور میگویی پس انکار عصمت ایشان

کم ما بگوید

کم ما بگوید قابلیت ندارند و خدا نداده پس اثبات بخل برای خدا کرده

اگر خدا جواد است و ایشان قابل پس چرا نداده ایشان چرا ندارند

پس دیگر راه ندارد انکار فضایل ایشان پس لذا هر کار عظیمی با تمام شروع

که متوجه باین بزرگواران دو گفت **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی در اینکار

که میکنم عجله نمیکنم در اول داخل کار بشوم و کار را مقدم بدارم چرا بعضی

بر کار باسم نه انجای اسم الله سندست میشوم الله انوقت بقوة الله و بحول

خدا انکار را میکنم و چه خواهد بود کاری بحول الله و قوته نباشد و بحول

و قوه حق صحت نشود و این بسم الله رفع عجله را هم میکند چه بسیار کارها که اگر

از شعور نکنی و عجله کنی خراب میشود و اگر عجله نکنی صلاح دین و دنیای تو در ان

خواهد بود و الا اگر عادت کرده باشی به بسم الله بجهة گفتن بسم الله عجله نمیکنی

هر کاری را که میخواهی بکنی بسم الله بگو اگر معصیت هم میخواهی بکنی بسم الله

بگو همین بسم الله ترا از معصیت باز میدارد و نمیتوانی شراب خورد بسم الله

گفت نمیشود بحول و قوه خدا تو چه معصیت جز حرام کرد [illegible] پس

هر گاه هر کاری که میکنی بسم الله بگوئی او ترا از حرام منصرف میکند ترا

از مکروهات منصرف میکند مباحات را الله فی الله میکنی اعمال مباح ترا

عبادت میکند چه بهتر از این که عادت بدهی خود را که اول هر کاری

را میخواهی بکنی نام بر کن ابتدا بنام الله کن مثل کن بنام الله تو یعنی متوسل

بمحمد تو صلوات الله وسلامه علیه مثل کن اول بزرگوار شو اما کدام محمد نه هر محمد

بکار میخورد محمد بن خلیفه او ابو بکر باشد او بکار نمی آید بلکه محمدی که موصوف بصفت

الرحمانیت آن محمد بکار می آید اگر بخواهم تفصیل آنها را عرض کنم زیاده از حد

امروز میشود شما را ملال میگیرد پس الرحمان را مجمل بدان که صفت علی بن

ابی طالب است صلوات الله وسلامه علیه و تو بان محمد باید متوسل شوی صفت او

و جلوه او با الرحمان است آن محمدی که با الرحمان جلوه کند یعنی علی ابی طالب جلوه

کند باشد آن خوب با سطیع او بستیم اما آن محمدی که بعد این ابی طالب و بالرحمان

جلوه نکند آن بکار نمی آید آن علی که دوستان او را باید دوست داشت و نباید و عثمان

و لکن نه هر الرحمانی بکار می آید

او را دشمن داشت بجهت علی خلیفه پیغمبر نیست بجهت علی نام الرحمان است

بلکه آن علی که واجب است دوستی دوستان او و دشمنی دشمنان او من آن علی را

دوست میدارم و او را خلیفه پیغمبر میدانم پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پس از آنکه

در غم در اینکار داخل شوم و شروع در این کار کنم شروع میکنم بنام

خدا و علی

و محمد صلی الله علیه و آله آن محمدی که خلیفه او علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیه

آن علی که بر ولایت او گواهی او شرط ایمانست و واجبست بر من که دوست دارم

دوستان او را و دشمن دارم دشمنان او را آیا تو نمیدانی رحیم رحمت است

مخصوص بمومنان یعنی آن رحمتی که در مومنان جلوه کند آن علی که در شیعیان

جلوه کند آن علی که در شیعیان صفت او جلوه کند و پیدا شده که رحمت مکتوبست

مخصوص شیعیان است من بآن علی ایمان دارم پس ابتدا میکنم پیش از

هر کاری بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و ولایت اولیای ایشان و برائت

از اعدای ایشان و اینکار را انجام دهید خدا میکنم اگر چنین کنی اعمال

تو مقبولست سعی تو مشکورست از بالش و داخل شده و اگر اینکار را

نکردی و خود سری و خود رایی کنی و بحول و قوه خود خواسته داخل آن کار

بشوی آن کار تو مبارک نمیشود بانجام نمیرسد پس هر کاری باید بسم الله

و فی الله گوید یعنی باین قاعده عرض کنم باید گفت و صلی الله علی محمد و آله

الطیبین الطاهرین

مجلس ششم جمعه ششم شهر الله ... رمضان المبارک

۱۲۸۶

یا کریم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین
خداوند عالم جل شأنه در کتاب مبارک خود میفرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
در ایام گذشته عرض کردم که عبادت بنده که معنیش اینست که بنده
خود را برضای مولای خود آرایش کند و بنده بصفات مولای خود
درآید و بآنچه پسند مولاست درآید و از آنچه غضب مولای او در آنست و مخالف طبع
مولاست و مخالف صفات مولاست خود را پاک کند اگر چنین کرد بندگی
کرده و برسوم بندگان راه رفته و اگر چنین نکرد برسوم بندگان راه نرفته
و عرض کردم که اشرف بندگان و الیق بندگان و اعظم بندگان که خود
را بصفات مولای خود آراسته کرده محمد و آل محمدند علیهم السلام که ایشان
در مقام بندگی قدم در جائی گذارده اند و هیچکس مانند ایشان بندگی

نکرده

نکرده هیچ مخلوقی خود را در نزد خدا بقدر ایشان خاضع و خاشع ننموده
و هیچکس در نزد خدا مثل ایشان فانی نشده بحدی که خود را فانی کرده
اند که اثری از خودی خود نگذارده اند تا یاد مولای خود شده اند و برای
مولای خود هستند نه از برای خود برای خود نیستند و برای مولای خود هستند و هیچ
مخلوقی مثل ایشان این صفت را دارا نشده و نخواهد بود چنین اسبابی را که
و چون در شأن ایشان چند کلمه در این خصوص گفته شد درباره شیعیان ایشان
هم دوست داشتم چند کلمه عرض کنم و از بندگی شیعیان و عبادت ایشان هم ذکری
عرض کنم و این مطلب را بطور تحقیق نخواهید فهمید مگر اینکه حقیقت شریعت را
بطور درستی بفهمید این شریعت مقدسه که در دست هست و امر فرموده اند به بسیاری
از چیزها و نهی کرده اند از بسیاری چیزها اگر در این شریعت مطهره فکر بکنی خواهی
یافت آنکس که باین شریعت امر کرده محمد صلی الله علیه و آله باشد خود
او باین شریعت عمل کننده بوده بآنچه مردم را بآن امر کرده اند خود بآن عمل کرده
و آنچه مردم را از آن نهی کرده خود آن بزرگوار مرتکب آن نشده نه اینکه شما را

قوری بکنی اگر در شریعت مطهره

نهی که از صفتی و خصلت او مرتکب بعد ان صفت را با امر که بصفتی و خصلت او
ترک آن صفت که حاصل کلام آنکه آن بزرگوار معصوم است آنچه خدا
و نهر بان امر کرده یا نهی از ان کرده خلاف آن نخواهد کرد پس در حقیقت این
شریعت صفات محمد است که بان امر شده اگر پیغمبر خود صاحب این صفت نبود
مثلا پیغمبر وفا ندارد و امر بوفا میکند هیچ چیزی معنی ندارد مثلا اگر عادل نبود و امر
بعدل میکند هیچ چیزی نمیشود مثلا خود کفران نعمت خدا کند و از این طرف امر میکند
هنش را شکر نعمت هیچ چیزی معنی ندارد پس آنچه پیغمبر مردم را بان امر کرده
خود بطور کمال دارا است و آنچه پیغمبر از آن نهی کرده خود بطور کمال اجتناب
کننده از انست پس جمیع این شریعت صفات محمد است صلی الله علیه و آله
دارای آن صفت نیست و آن صفت را از خود رد کرده پس جمیع این شریعت شرح کمال
محمد است و جمیع این شریعت شرح اخلاق محمد است صلی الله علیه و آله مثلا این
شریعت میخواهی بدانی فرض کن تو الفاظ زید نامی در خارج ایستاده باشد
او در خارج ایستاده بدن او قامتی دراز دارد و انفاست در آن صفت
خصاو است این صفت را تو بزبان بیان میکنی و میگوئی که قامت زید

زید دراز است

این شریعت صفات محمد است م

زید دراز است زید در خارج ریش سیاه تو به بیان و لفظ بیان میکنی که ای
زید ریش سیاه است زید در خارج ایستاده است با این کمک است با این الفاظ
این الفاظ که تو گفتی همه شرح صفات زید است که خود او در خارج ایستاده
بود و این صفات لازم او بود این بنا بنا شرح احوالات زید و شرح صفات
زید است همچنین دانسته این شریعت مقدسه در میان است جمیع شرح احوالات
محمد است شرح صفات محمد است شرح کمال محمد است پس چون شریعت صفات
نیک است و آن بزرگوار دارای جمیع صفات نیک است پس جمیع کتب شریعت
فضایل محمد است و جمیع آنچه بان امر شده فضیلتهای ظاهره محمد است و
جمیع آنچه از او نهی شده صفات نقص است و محمد صلی الله علیه و آله این صفات
نقص را ندارد و مبرا و منزه از آن صفات نقص است مردم را نهی
از آن صفات کرده اند زیرا اینها صفات مولای شما نیست باید از اینها مبرا
باشید و اینها صفات مولای شماست و با این صفات باید شما را آراسته
باشید پس خوش بحال آنجماعتی که متابعت میکنند این شریعت مقدسه را
و خود را با وامر این شریعت آراسته میکنند و از نواهی این شریعت پیراسته

صلی الله علیه و آله م

میکنند پس ثابت شد بر صفات محمد صلی الله علیه و آله و اختلاف درجات
ایشان بر حسب گرفتن باین شریعت است باور مکنید قدر جا عزیز را در خوف
را عارف نامیدند و انجماعتیکه صوفی شدند و سیاهی مذهب شدند و ترک
شریعت کردند و چون با ایشان میگوئی باین شریعت چرا نمیگیرید در جواب
میگویند با با مکلف غیر از مکلف است اینها مزخرفست اینها جهالت
است میخواهم بدانم این شریعت مقدسه جهت غیر از آن نامه جهت غیر از
اعتدال و درست کردار نیست میخواهم بدانم مگر کسیکه بحد کمال میرسد باید
درست کردار نباشد مگر کسیکه بحد کمال میرسد باید عدل نباشد باید
ظلم کند مگر کامل باید امین نباشد مگر کامل باید راستگو نباشد
مگر کسیکه کامل شد نباید شکر نعمت خدا گوید و کفران نعمت کند اینها
مزخرفات است انسان هر چه بحد کمال بیشتر میرسد این شریعت مقدسه
را بیشتر باید ملازم باشد و هر کس بیشتر ملازم است او شبیه تر است
بمحمد صلی الله علیه و آله و او شبیه تر است با میر المؤمنین صلوات الله علیه
هر کس باین شریعت کمتر گرفته شباهت او کمتر است پس چه مزخرفات

مجلس

میگویند انها که میگویند مباحی مذهب باید شد و همه چیز مباح است
یکنفر آنها نباید و در این اثنی که تو داری جماعت تو کنند یک چاقو
بردارد و چشم ترا بخواهد یک و دو چشم ترا بیرون آورد او حالا هیچ نمیخواهد
ترا و میگوئی این چه کارست تو میکنی این کار را مکن در جواب تو میگوید مباح است
تفاوت ندارد حلال و حرام که نیست اگر میگوئی خوب نیست تو که میگوئی تفاوت
نمیکند و همه مباح است پس من میخواهم زن ترا بردارم بروم پس من میخواهم
فرزند تو ترا بردارم ببرم میخواهم اموال تو را صاحب شوم میخواهم تن ترا
شرحه شرحه کنم اگر میگوئی حرام است میگویم خودت شریعت کنار آوردی اخر
شریعت که بجز حلال و حرام چیزی دیگر نیست و اگر میگوئی حلالست پس دیگر
سکوت کن من اگر تمامی بدن ترا شرحه شرحه کنم هیچ نفس مکش چرا
مباح است معلوم شد که بلاد ضایع میشد با اینگونه معامله با اینها را مادام که آرام
نشسته و سرش خوش است بجز نمیگوید نه اینست که این مذهب باشد
اگر این مذهب صحیح باشد جمیع نظم عالم رشته اش از هم خواهد گسیخت و از
بلکه دیگر خراب باشد پس هیچ هیچ این مذهب صحیح نیست اگر صحیح باشد

جمیع اینها که مردم باید همه یکرنگ کنند جمیع مردم باید زنها جدید بگیرند
صاحب شوند جمیع معاصر را مرتکب شوند واگر چنین کنند نظم عالم از هم
بپاشد آدم عاقل هیچ حرفی نمیزند پس این شریعت سبب نظام عالم
باین شریعت انتظام مدنیه است آن بهائیت باین شریعت معاملات مردم
رواج میگیرد مردم سعید اینجا بیند اگر این شریعت معتبر نباشد احدی
مالک هیچ چیز نمیشود دیگر آن راحت نخواهد شد پس ببینید که چه زنان مزخرفی
دارند اما نادانی که این کار میکنند شریعت ما را در صدد شریعتها هستند
والله این شریعت بنیان محکم است و شرح احوال عقلست هر کس باین
شریعت ملتزم شود عاقل خواهد شد معتبر خواهد شد در جمیع روی زمین
هر آنکه بشریعت راه رود در نزد جمیع ملتها این شخص معتبر است در جمیع ملتها
این شخص معتبر خواهد شد امین خواهد شد مرجع خواهد شد آخر شریعت
حیث گفته اند در این شریعت امین باش خیانت مکن گفته اند مال
مردم مخور زن مردم نگاه مکن دروغ مگو راست بگو غیبت مکن آنچه
بگو ظلم مکن تعدی تحقیق مکن وهکذا امثال آنچیزها دیگر شریعت چه چیز است

غیر از اینها

غیر از اینها والله هر کس باین قاعده در میان مجوس راه رود معتبر میشود
هر کس باین قاعده در میان یهود راه رود معتبر خواهد شد امین میشود مرجع
دینها و ملتها میشود هر کس باین قاعده راه رفت در میان معتبر میشود نام او
عاقل میشود این شریعت هیچ گوهر نیست و این شریعت صفت محمد است صلی الله علیه و آله
نظر باینکه آن بزرگوار عقل کل است و این صفات صفات عقل کل است
پس هر کس در میان خلق خود را باین صفات آراسته کرد صاحب عقل میشود
بجهت آنکه صاحب دین شریعت شده و شریعت عقل است شریعت صفات عقل است
شریعت شرح احوال عقل است هر کس خود را آراسته بشریعت کرد عاقل قدر است
و هر کس خود را بخلاف شریعت آراسته کرد عاقل نیست پس عاقل قدر بزرگ
مردم کیست که باین شریعت مقدسه عمل کرد و این شریعت را بجا بیاورد است
اینکه عرض میکنم حالا بدهید مقصودتان از این اجتماع تا اسباب بجد نباشند
مقصودتان را روز شب کردن نباشد مقصودتان خود را مشغول
کردن که روز ره را انقضی نباشد و قبیکه می آئید برای شنیدن عزم
فهمش را هم داشته باشید عزم عمل کردن بر آنچه میشنوید داشته باشید

لغت تا اینجا نشسته در دل خود بگو راست میگوید با خود بگو باید چنین

بعض

باشم و اگر چنین نیستی غمگین بشو عزم کن چنین باشی میبدا از شدت جهال

و شیطان زینت میدهد برای انسان که اگر تو شریعت را راه روی دنیای تو

خراب میشود اگر تو فحش بگوئی مال تو تلف میشود و اگر ظلم کنی مملکت از دست

میرود نه اینطور خیال لکن این شیطانست که میگوید بشو دروغ میگوید

اگر این شیطان نیست پس رحمت خدا آیا تو میداد و چون رحمت خدا

یاد تو نداده شیطان یاد داده ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا شیطان عدو

شماست او را دشمن خود بگیرید چه او با شما صداقت نمیکند

انما یامرکم بالسوء والفحشاء شیطان شما را امر میکند ببدی شما را امر میکنند

بحق لعنت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نه اینست که قصد بنی شیطان

باید بکنی و تکذیب محمد بکنی بگوئی فحش در اینجا بزرگ مباح است بگوئی

فحش برزن مرتد میشوی زیرا که پیغمبر فحش را مباح نکرده اگر بگوئی

تعدی بر زن حلال است مرتد میشوی پیغمبر تعدی را حرام کرده اگر میگوئی حلال

نمیدانم تعدی کردن را اقرار بحرام بودن آن دارم پس مصلحت تو نیست

بخلاف

نخیالات برسد پیغمبر آمده بنای مردم را خراب کند و آخرت مردم را

آباد کند حاش فرموده لیس منا من ترک دنیاه لآخرته ولیس منا من ترک الآخرة للدنیا

از ما اهل بیت نیست کسیکه ترک دنیا را برای آخرت کند یا ترک آخرت

کند برای دنیا سفر ماید پس از ما نیست پس از دین ما نیست دین محمد نیست

تعمیر دنیا و آخرت هر دو بان بشود بنای این شریعت بر تعمیر دنیا و آخرت

بنیان تو را تحریص بزن گرفتن که اینهم صاحب خانه شوی زندگی میدانی

تو را تحریص بر کسب کنم که اینهم صاحب مال شوی تو را امر که اینهم بزراعت بطلب

اینکه ارباب شوی و مالک ملک شوی پس تحریص بطلب دنیا که اینها ائمه علیهم فرموده

هر که در طلب دنیا کاهل باشد در طلب آخرت کاهل تر خواهد بود بجهت آنکه کسیکه با عشق

طلب دنیا در طبیعت او نیست و کاهلی در دنیا میکند الا چنین کس عشق طلب آخرت

در طبیعت او نیست و در امر آخرت هم کاهلی میکند چرا که طبیعت کاهلی کرده شد پس

باین جهت ما را امر بطلب دنیا فرموده اند که لت نورزیم و کاهلی نکنیم و ترک

کسب نکنیم بجهت آنکه از دین محمد است تعمیر دنیا و آخرت چون سخن باینجا رسید

سخن بطلب العلم رسید که در اینجا عرض کنم خیلی اوقات تخت از دست

بعضی رفقاء و ببابش لازم است که خداوند بدن نهار شما را تو خالی خلق کرده
در زبان عرب اجوف یعنی تو خالی افریده چون اندرون شما خالی است غذا
میخواهد و بدن نهار شما لباس میخواهد شما محتاج هستید در زندگی دنیا بغذا ای و محتاج
در زندگی دنیا بلباس حالا این غذا و لباس را بچه قاعده باید بدست اورد اگر بدست
نمی اورید که بدن تو تو پش خالی و محتاج بغذا است و اگر هر روز سه روز باو غذا
نرسد خواهی مرد لباس با دو نپوشی و در خانه سکنی نکنی از سرما و گرما خواهی
مرد پس بدن تو لباس میخواهد غذا میخواهد سکنی میخواهد حالا این سه را بچه قاعده
باید بدست اورد از دو قسم بیرون نیست درست همه رفقا حرفهاش را
جمع کنند ببینید چه عرض میکنم تحصیل رزق از دو قسم بیرون نیست یا مفت از مردم
باید بگیری یا یک چیزی بدهی یک چیزی بگیری دیگر از این دو قسم بیرون نیست یا چیزی نخواهد
باید بدهی و چیزی بگیری یا مفت باید بگیری اگر مفت میخواهی از مردم بگیری از هم
از دو قسم بیرون نیست یا بضرب چاقو از مردم میگیری که دزد و سر گردنه میشوی یا بالتماس
از مردم میگیری که گدا بکف میشوی و هر گاه بازاء این یک چیزی میدهی مردی
میشوی عزیز و محترم و در این وقت مردم محتاج بتو میشوند تو سید می شوی و تو میگیری بطور

عزت منش برادر

عزت منش برادر و دزد نشسته است بر دکان خود مردم محتاج بجاها و بیاورد چای
از دستشان میگیرد بالتماس بیش او دو پول میدهند بار چهار اوردی امیگیرند در بهانه
عزت و شرف چیزی میدهند چیزی میگیرند و اگر چیزی ندهی با چیزی بگیری اینها دو یک
که مفت بگیری مفت از دو قسم بیرون نیست یا بزور است یا بالتماس اگر انچه میگیری
بزور است تو ظالم و دزد و سرگردنه و اگر بالتماس است سائل بکفی هستی و یک قسم بس
دیگر هم هست که بخیه بازی و یکی تحصیل میکنی در این وقت هم مردم بشما چیزی میدهند باز
و مکار هیچ یک اینها را نباید تو بر خود بپسندی بخیه و تملق مزمن هیچ
اینها را بر خود نمی پسندید پس بر شما باید که یک عمارت تا نباید از عزت
و شرف شما هیچ کم نشود مردکه گفته بعد که اینکار میکنم نمیشود هیچ مخلوق را کار بشم
اینهم بعینه همین حرف است که تو عمارت میگیرد از کسب کردن و دست بکف میکنی
خود را دائم چشم به دست مردم است مردم از کجا بیارند بتو بدهند نفقه
میتوان بیکنفر یا کمک کرد هزار نفر را خرج نمیتوان داد از این بیچاره که تو
تمت میکنی اخر فکر کن ببین این چه قدر بار میتوانند بکشد عمامه شما بر سر
شما عبای شما بر دوش شما لباس شما در بر شما دارید راه میروید هیچ میگیرند بار

شما ندارد و اگر همه را جمع کنید در یک دست خود نگاه بدارید خسته میشود
دست شما لکن تقسیم که میکنی بر اعضا این اعضائی که هستند هر یک حصه خود را
بر میدارند خستگی برای هیچیک نیست همچنین اگر هر یکی از نفقا بار خود را
کنند برای خود حجت خود را بشناسند خستگی بار خود را بدوش یکنفر نه بنهند از بر
همه جمع میشود لکن هزار نفر میخواهند بکنند بیچاره از کجا بیاورد بدهد حال آن
بیچاره بقدر حرکت خود متمول نکند و دیگر چه طور میتواند برای هزار نفر خرج
ساکن ... باید یکی سی تومان خرج شان بشود سالی هزار تومان میشود آدم
از کجا بیاورد بدهد بار را سستند علما ... ازم از رفقا این است که بصفات شیعیان
آراسته باشند و در این مسئله هم اطاعت شریعت مقدسه کنند و حتی‌ما
امکان کسب کنند و از کسب رو گردان نباشند چه عزتی بهتر از کسب نشسته
بیکاری مرده محض هم هستند چراغ هم روشن است برادر جوان بیکاری
بیکار نشسته جوان بیچینی انها را بفروش خرج کن هرچه از خرج زیاد
آمد بره من بدهم در راه خدا نه خیر خودت بده مقصودم این است که از کسی
کاری بکنی یک کاری بدست داشته باش بیکار نمیخواهم نباش زیرا که عزت

شما و شرف

عزت شما و شرف در این است چشمتان بدست مخلوق نباشد خدا
ترا قوة داده قدرت داده برو کسب کن نگو مشغول بطلب علم کار طلب علم
واجب است طلب رزق واجب نیست آن فریضه است و اینهم فریضه اگر از
تقوی تو است تو طلب علم میکنی طلب کسب هم از تقوی است صاحب شریعت
سؤال کردن را نپسندیده و تو خوشحال میشوی و این دست را بر خود
میگذاری کسی را که از شریعت پیغمبر است چرا باید تو تنگ بشوی کدام
یک از شماست که در تمام عمر خود قرآن یکبار نداردو برای او ممکن
نمیشود قرآن داشته باشد این دو قرآن بردار هر یک تومان باس
بخر بیدبکذارید در دکان گاهی کتب برای تو بفروشد خیال کن بنده شده ام
تو این کار را بکن لا دعا به ببین چه طور خدا بتو منفعت خواهد داد
یک دفعه خبر میشوی صاحب مکنت و مایه شده لکن مردم عادت کرده اند
بسؤال کردن و چاره نمیشود پس است بیش از این ملامت خوب نیست بردیم
بر سر مسئله مسئله این بود هر یک از شما در شریعت تکمیل ... عاقل
تر بود و هر یک از شما که کمتر باین شریعت عمل کنید انها عقب ...

انها که از بزرگان دیگر ما دانا ترند پس بنا برین اما بسیاری از اکابر شیعه اند کس نیستند که متابعت
میکنند محمد و آل محمد علیهم السلام را در جزئی و کلی در تمام احوال خود در جمیع امور
متابعت این بزرگواران را الا از آل خود را بصفات محمد و آل محمد علیهم السلام
را در جزئی آراسته اند که اند خود را بصفات آل محمد آراسته اند که بزینت
واین است علامت شیعه شیعه است میشود از شیعه محض ادعای شیعه میشود شیعه است که چون
باو نگاه بکنی جمیع حرکات و سکنات مولای او باشد از وقت که شروع
آن بزرگواران و آن مولاست و نور آن مولاست بر وجنات او نمایان تابید از جهت
شیعه مولای خود است بصفت مولا متصف است پس شیعه کسی است که در جمیع صفات
محمد و آل محمد باشد و این امر با دعای شخص روایت میکند که حضرت امام حسن عسکری
در غرفه خود نشسته بود در این اثنا والی ولایت مره شخصی را گرفته بود
از آن کوچه او را گذرانید چون دید امام علیه السلام در غرفه خود نشسته پیاده
شد از اسب خود حضرت ما دید فرمود سوار شو او هم سوار شد عرض کرد یابن
رسول الله از عادت من نیست که اگر کسی را میگیرم و گمان میکنم او دزد است
او را پانصد تازیانه میزنم و این شخص را گمان نمیبرم دزد است و گمان میبرم

دکانم

دکانم بر این شد که میخواهد دکان را بشکافد و دزدی کند او را گرفتم با
پانصد تازیانه خواستم برا او بزنم چون خواستم تازیانه جلاد بزنم این شخص گفت
از خدا بترس و مرا تازیانه مزن زیرا که من از شیعیان امیر المؤمنین و من
از شیعیان این امام حاضر هستم از این جهت او را بخدمت شما آوردم که
اگر از شیعیان شماست او را رها کنم و او را عفو کنم و اگر از شیعیان شما
نیست او را تنبیه کنم چون این را عرض کرد حضرت برو او نظر بستند فرمودند معاذ
حاش که این شیعه ما باشد این شیعه ما نیست والی گفت راحت شدم
رو باصحاب خود کرد گفت این مرد را به [illegible] کشید بر پشتش او را کشیدند بعضی
گفت او را در پناه یک گوشه ببینید از بیده ده نفر جلاد بر او کمان که تازیانه
بر او زنند چون آن ده نفر جلاد بنا کردند تازیانه زدن هر چه میزدند
بر او چوب و تازیانها بر زمین میخورد و بر بدنش نمیخورد والی مره ایستاده
بود نگاه میکرد و از این در غضب شد گفت شما قصد تان نیست این را بزنید
نمیزنید و حیله کج خلق که با نها چون عزم کردند و بنا کردند [illegible] در از
چوب و تازیانه های انها بیکدیگر میخورد و به این جلادان جلاد میزدند آن جلاد

باین جلاد و والی ازاین در غضب شد گفت من میگویم او را بزنید شما چرا یکدیگر را
میزنید حلم کرده حکماً براو بزنید انها همینکه بنا کردند زدن چوب بهاو تازیانه بر
انها از او میرسید و بوالی میخورد تا انکه انقدر والی کتک خورد که از اسب افتاد
بنای فغان گذارد و بدبختها چرا مرا میزنید فرد را بزنید گفتند والله ما میزنیم
براو تازیانه بر میگردد والی ازاین کج خلق شد چهار نفر دیگر را امر کرد گفت
بیایید شما هم با این دو نفر همه شما شش نفر جمع شوید و از شش یکی برید
او را بزنید هر شش نفر بنا کردند بازدن تازیانه ها بر میرسید و بر سر
و روی والی میخورد تا انکه بعضی از اعضای کوبیک شت تن او زخم شد فریاد
و فغان برآورد والی که چرا مرا میزنید جلادها گفتند شد شهود است
ما اگر بخواهیم ترا بزنیم ما میخواهیم که این مرد را بزنیم هرگز نمیخواهیم ترا
بزنیم لکن لیکن چوب بها باد نمیخورد و بتو میخورد آن شخص فرد گفت ای والی
از خدا بترس مرا مزن مرا بر پیش مولای خود امام حسن صلوات الله و سلامه علیه
ببین او چه حکم میکند او را برداشت بحضرت امام حسن برد چون او را
بحضرت امام حسن آورد عرض کرد من از این معجزات چند دیدم که بجز انبیا

ازکی دیدها

از کسی دیگر دیده نمیشود و حال انکه شما فرمودید این از شیعیان شما
نیست شیعه ابلیس است شیعه شیطانست اگر این شیعه شما نیست این معجزات
از کسی نمیشود معجزاتی چند ازاین دیدم که بجز از پیغمبران از کسی دیگر ابکار
ها دیده نمیشد و نمی اید فرمودند بلی با از اوصیای پیغمبران بعد از ان فرمودند
این مرد که بدست تو گرفتار شد برای این بود که گفت من از شیعیان
امیرالمؤمنینم و از شیعیان این امام حاضرم فرمودند این از شیعیان ما نیست
این از موالی ماست لیکن از محبان ماست و انچه تو در باره او دیدی که
این بلا از او دفع شد این معجزه ماست نه معجزه او نمی بینی حضرت علی علیه السلام
مرده را زنده میکرد و معجزه معجزه علیست بود نه معجزه مرده همچنین معجز
انیکه پیغمبران میکردند امتی را بصورت میمون مثلا میکردند این معجزه ان
است نبود این معجزه پیغمبران بود همچنین انچه تو برای این مرد از معجزه از
معجزه او میگوئی معجزه او نبود معجزه ما بود خواست بلا را از او دفع کند بعد از
ان زوبان شخص کردند و فرمودند شیعه ما کسی است که متابعت کند
در جمیع امور در جمیع صفات و کسیکه متابعت ما را در جمیع صفات نمی کنند

و هر کس از شیعیان ما نیست صح

۴۵

شیعه نیست لکن از دوستان ماست و این شخص چون مطلبش از این
حرف این بود که من از دوستانم و بغلط گفت من از شیعیانم خدا هم بعوض این بلا
از او دفع کرد فرمود اگر بدرستی و واقع گفته بود من شیعه ام فهمیده گفته
این حرف را خداوند عالم زندان میکرد او را در حبسی که سال در ان حبس بماند
خدا او را در ان حبس می انداخت ولکن چون بغلط گفته خدا هم بلا را از او
دور کرد و بوالحسن فرمود تو هم از رو حمایت نبین معجزه باو دادی اگر فهمیده
نعمت را ده بعوض هزار تا زیانه خدا هم تو میزد و ترا در حبسی که سال در او
بانی می انداخت او هم استغفار کرد و توبه کرد مقصودم از بیان این خبر
شریف این بود که مقام شیعه بغایت عظیم مقام شیعه بغایت خطیر
نه هر کس ادعای محبت امیر المومنین میکند او شیعه امیر المومنین است بلکه
مراد دوست است و شیعه نیست مجملا رفتند خدمت حضرت امام رضا
صلوات الله علیه بر در خانه آنحضرت آمدند در زدند از راه دور آمده ایم
اذن خواستند که بر آنحضرت داخل شوند او هم حضرت را عرض رسید که
شما کیستید گفتند ما جمعی از شیعیان امیر المومنین هم حضرت اذن

ندادند

ندادند داخل شوند رفتند تا سی روز هر روز می آمدند اذن میگرفتند
و حضرت بانها اذن نمیداد که داخل شوند و متحیر نشدند که چه بگویید
دربان واسطه اذن بانها نمیدهند تا آخر بفغان آمدند و جزع کردند تا اذن
دادند و چون وارد شدند اذن نشستن بایشان ندادند اینها بفغان آمدند
که یابن رسول الله این چه جفاست بر شما امیر ما باید و ما بولایت
خصمان رسوا خواهیم شد دیگر کسی اعتنا بما نخواهد کرد چه غلط کرده ایم که
ما را اینطور راه نمیدهید فرمود بجهت اینکه ادعای تشیع کردید و گفتید
که ما شیعه امیر المومنین شیعه امیر المومنین کسی است که مثل حسن و حسین باشد
حاصلش اینکه متابعت کند امیر المومنین را در جمیع احوال در جمیع
اخلاق در جمیع صفات اگر گفته بودید ما از موالی شما و از دوستان شمائیم
شما را رد نمیکردیم باری چون استغفار کردند توبه کردند فرمود
مرحبا مرحبا حال بیایید بالا بالا بیایید بالا بنوکر خود فرمود چند روز
بانها اذن ندادی عرض کرد سی روز فرمود سی روز باید بروی پیش
اینها و سلام مرا بانها برسانی حاجات ایشان را برآوری بار این مقصود است

در مقام شیعه بمتابعت عظیم شیعه امیرالمؤمنین شد سلمان کیست
شیعه امیرالمؤمنین شد علی اکبر کیست شیعه امیرالمؤمنین شد عباس
کیست شیعه شد یونس بن عبدالرحمن کسی است شد مفضل بن
عمر کسی است بزرگان شیعه اینها هستند در متابعت که اند موالی خود را
باری اینها همه مقدمه بود بجهت این مقدمه این بود که هر چه درباره پیغمبر
عرض کردم نسبت بخداوند عالم که چون آن بزرگوار عبودیت خدا را
بجای آورده صاحب صفات خدا شد صاحب اسماء خدا شد همچنین
بزرگان شیعه هم چون متابعت کردند محمد و آل محمد علیهم السلام را در جمیع
صفات خود را بصفات اینها آراسته کردند و جمیع اعمال و افعال
اینها را بجا آوردند اینها هم شیعه شدند و صاحب صفات ایشان شدند
یک کلمه در حدیث بیفرماید از شروط تشیع الکلمه بکار عوام نمی آید
بکار علما آید و آن اینست در فرموده شیعه کسیست که متابعت آثار ما را کند
احادیث ما را و آنچه ما در احادیث خود گفته ایم بآنها متمسک شود نه
آنکه از پیش خود چیزی در دین خدا بگوید بمظنه خود و بهوا و هوس و رای

و برای خود

خود

و باستحسان خود بعقل خود چیزی در دین خدا بگوید بلکه آنچه میگوید باید
آثار آل محمد باشد و از احادیث آل محمد باشد شرح صفات محمد باشد
شرح صفات آل محمد باشد اگر تو باین احادیث عمل کردی بصفات
محمد آراسته باشی لکن آنچه بعقل خود میگوئی و برای دلیل و برهانی
معتبر
در خود تراشیده میگوئی آنها صفات محمد و آل محمد نیست اگر صفات ایشان
بود در آثار ایشان بود و در شعاع ایشان که این شریعت باشد در احادیث
بود چون در این شریعت نرسیده و در کتاب و سنت ایشان نیست
آنچه نور آفتابست در تابش است از آفتاب هر چه از آفتاب در تابش
نیست نور آفتاب نیست پس آنچه در احادیث آل محمد علیهم السلام نیست از آثار
ایشان نیست و هر کس خود را آراسته بانصفات کند بر خلاف نور آل محمد
بخود گرفته و شعاع او را بخود گرفته و این از شروط تشیع نیست این را
از پیش خود نگفتم لفظ حدیث بود که از شروط تشیع گرفتن بافادات
ایشانست آنچه امام تو میگوید تو هم آنرا میگوئی و چون شیعه خود را
بصفات این بزرگوار آراسته کرد در جمیع جهات خود را شبیه بایشان

کرد انوقت شیعه است مثلا در ان روز للّه عرض کردم اگر گیاهی بینی در
صحرا که رنگش سبز است برگ بنفشه گلش شبه گل بنفشه تخمش شبه تخم بنفشه
حاصلش بنفشه همه چیز او بنفشه باشد بان چه میگوئی معلوم است اسم بنفشه خواهد
شد خود بنفشه است بنفشه همه چیز او بنفشه همین طور چیز نیست همچنین هر کس
خود را بسیمای محمد و ال اراسته کرد قائم مقام ال محمد میشود صلی الله
علیه واله وجلوه محمد میشود در میان جمع وظاهر محمد میشود در میان اهل بیت والله
چه نسبت که فرموده اند هر کس مسرور کند مومن را چنان است که ال محمد را
مسرور کرده و هر کس ال محمد را مسرور کرد خدا را مسرور کرده فهم معنی این
احادیث را که مکرر میشنیدی و نمیفهمیدی حالا فهم معنی انها را همچنین
هر کس مومن را زیارت کند زیارت کرده محمد و ال محمد را از این جهت فرموده
هر کس نتوانید بزیارت ما اهل بیت بیاید بزیارت یکی از شیعیان ما بیاید
صبح از خواب پاشد خیلی مشتاق کربلا میخواهی بروی زیارت
سید شهدا و مشتاق زیارت انحضرت شده نمیتوانی بکربلا بروی
نه تنخواه داری نه رفیق داری نه بقول عوام پاکش داری شوق زیارت
انحضرت

انحضرت را هم داری عزم کن بروم بزیارت فلان مومن و فلان مومن مشیعه
شیعه را ببین که متصف است بصفات محمد و نور محمد جلوه کرده است
در وجود ایشان با صدق گفته وفی الله انوقت که بزیارت او رفتی
ثواب زیارت محمد در مدینه ثواب زیارت حسین در کربلا ثواب
زیارت علی ابن ابی طالب در نجف و همچنین زیارت باقی ائمه در نامه
عمل تو نوشته میشود نه خیال کنی برسد که حالا ثواب زیارت حسین
چیز زیادی که تو میگوئی ثواب زیارت امام حسین نوشته میشود این معنی چه
ایا نمیدانی چه ثواب دارد در زیارت حسین فرموده من زار الحسین کان کمن
زار الله فی عرشه هر که زیارت کند حسین را ثواب زیارت خدای عز و جل
در عرش برای او نوشته میشود زیرا که محمد عبد الله است و بجهة ان عبودیت
او برای خدا دارای صفات خدا شده و جلوه خدا شده و ائمه طاهرین
عبودیت در نزد محمد دارند و مطیع و منقاد محمد اند چنانکه حضرت امیر فرموده
انا عبد من عبید محمد یعنی بنده طاعت و چون بنده طاعت محمد شد جلوه
محمد شد و بصفات محمد اراسته شد و چون ایشان بنده ایشانند بعینه

معامله ان چه حضرت
فرموده مرحوم یقدر
ان این رو زنا فلل را
صالح اخوانه کما
له صواب زیارتنا
صح

بنده طاعت ایشان هر کس رفته کربلا بر در روضات منوره ایشان
خوانده الله بر و رحم این فقره را خوانده که عبدک وابن عبدیک المقر
لا صلاه علیکم بالرق لکم
پس جمیع شماها بنده محمد و آل محمد بر یعنی بنده طاعت نه بنده
خلقت یعنی بر شما واجب است اطاعت ایشان که بنده ایشان باشید
چراکه بعض دلها از این استنکاف کنند و گمان بکنند شخصی میدهد و بان
ده تومان بنده دیگر را از بنده دیگر میخرد و باو میگوئی تو بنده منی و او
بنده خود میدانی چه شده است محمد و آل محمد صلوات الله علیهم مالک
رقاب این خلایق نیستند و اگر جمیع بنده زرخرید محمد و آل محمد صلوات
الله علیهم اگر این پس را بخود بگذاری در مقام شیعه صادق هستی تو باید
جمیع زنان خود را کنیزان ایشان بدانی باید مردم مردان خود را
بنده گان ایشان بدانی یعنی بنده زرخرید ایشان بخواهند بازار
بفروشند حلال است بر ایشان بخواهند زنهای ما را از ما منع کنند
حلال است بر ایشان بدیگری ببخشند حلال است بر ایشان جمیع اموال
ما را بخواهند ضبط کنند حلال است بر ایشان اگر اینطور شدی و در نزد

امام ...

تسلیم وارث المراد و تعالی از اذیت وارث پس چون بنده امام است طاعت
امام را میکند اگر اطاعت ایشان را میکند در جمیع جزئی و کلی ظاهر محمد
و آل محمد خواهد بود والله و اذیت او اذیت محمد و آل محمد خواهد بود و سبب لعنت دنیا
و آخرت خواهد بود و اذیت خدا خواهد بود یقیناً در حدیث قدسی میفرماید من
آذی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی الیها خدا میفرماید هر کس از احباء
ما را بیازارد چنانست در میدان جنگ ما آمده و ما را بجنگ خود خوانده است
و بدیهی است که عزیز غالب لا الله یغلب شیعیانم است ما را با فولاد بازد بجه کو معلوم است
صاعد سمیان خود را رنجه کرد با خدا نتوان بجنگ رفت الله علیه میکنند العزه
لله ولرسوله وللمومنین کتب الله لاغلبن انا ورسلی غلبه از برای خدا است در هر
حال پس کسانیکه اذیت میکنند شیعیان امیرالمومنین را اذیت میکنند تابعین
امیرالمومنین را و البته اذیت کننده امیرالمومنین اند و اذیت کننده گان
امیرالمومنین اذیت کننده محمد صلی الله علیه و آله و اذیت کننده گان محمد
اذیت کننده گان خدا اینند این اتفاقی شماست که میخواهم عرض کنم سبب حبیب که
اذیت کننده حر ریاحی اذیت کننده سید الشهدا شده و این حر در همه حقها

بود در عمر خود زیرا بود در عمر خود کافر بود در عمر ناصبی بود و دشمن خلفای
محمد و آل محمد بود جمیع عمر خود را بکفر و آل مروان بر سر و آل ابی سفیان
پرستش بسر برده بود بعد از آنکه لعد در صحرای کربلا دید که از طرفین صفوف
قتال آراسته شده یک آن متذکر شد و یک آن محبت محمد و آل محمد
علیهم السلام در دل او جا کرد و گفت آخرت را بر دنیا اختیار کنم و دست
فتبت علی
بر سر خود گذارد و گفت اللهم الیک انیب اللهم خداوندا توبه بر اجعکن
بسوی تو بازگشت میکنم و دوان دوان بخدمت آن بزرگوار آمد عرض کرد
هست که مرا توبه آیا ممکن هست که بعد از پنجاه شصت سال ناصبی بغض ورزید
برگردد
بعضی کنم توبه کرده توبه کند از او قبول شود فرمودند نعم تاب الله علیک
یک آن لیکن توجه کرده و مرخص شد و شما ای هزار ساله شیعه ایرد
برادر گریه میکنید یک ادراک کنید لذا انها قاتل امام حسین نیستید
دشمن خدا نیستید اما چه خواهد بود حال کسیکه چهل سال رو بامام حسین که
شصت سال در راه آن بزرگوار قدم زده و تمام عمر خود را در نشر فضائل
ایشان بسر برده سینه خود را شصت سال سپر تیر بلا کرده و اذیت و آزار دشمنان

دشمنان

و آزار دشمنان ایشان را متحمل شده چنین کسی چه طور شده که اذیت او
اذیت خدا نیست چه طور شده دشمن او دشمن خدا نیست و دشمن صاحب
امام حسین را پس از آن پس از هزار سال یعنی میکنی و دشمن او را لعن نمیکنی گریه
از برای حزن غلام ابی ذر که غلام سیاه بود و کشته شد میکنی چه طور
شیعیان او نیست آن اذیت حسین نیست والله هر اذیتی در شیعیان میکنند
چنان است که تیر بحلقوم حسین زده اند بدون تفاوت خدا میفرماید
چنان است که در میدان جنگ با خدا بمحاربه در آمده و تیر بر خدا زده و قتل حسین
شد اذیت شیعیان محمد و آل محمد است همچنین احسان بشیعیان احسان بمحمد
و آل محمد است و اعانت بشیعیان اعانت بمحمد و آل محمد است جمیع معاملاتی
که از برای شما داری با محمد و آل محمد بکن اگر با برادر مومن خود کردی با یکی محمد و آل محمد
میرسد اگر دولت نمیخواهید انجا بکن انجارا هم خرج میکنید دانها میبخشید از تو
حاجتی بود ندارند جهان باشان احسان بموالیان ایشان است که منظور ایشان
است فرمودند هر کس نتواند زیارت کند ما را زیارت کند برادران
مومن خود را ثواب زیارت ما در نامه عمل او نوشته میشود هر کسی

نتوانند صله کنند برای صله کنند برادر مؤمن خود را ثواب صله مادر را به
او نوشته‌اند پس آنچه نسبت ببرادر مؤمن بکنی نسبت بمحمد وآل محمد کرده زیرا که
ایشان بصفات محمد وآل محمد آراسته‌اند زیرا دین و شریعت ایشان
مطابق محمد وآل محمد است الا اینکه گمان نمیکنم در تمام شریعت مقدسه در جمیع آنچه در
این شریعت هست گمان نمیکنم تکلیف سخت‌تر ازین و بالاتر ازین تکلیف
بمردم شده باشد این شریعت شما یکپاره ایش مایه نمیخواهد در این قسم
اصراری دارند تقوای زیادی دارند نماز را دو دفعه و سه دفعه اعاده
میکنند نمازهای گذشته را هی قضا میکنند مایه هم ندارد ضرری هم که بجائی
ندارد هی وضو میگیرد هی اعاده میکنند صد دفعه بجائی میرسد که بر کوه
غسل جنابت بکند احتیاطا صد دفعه به نیت غسل میکند دلش هی بالا میرود
هی با این حال راضی نشد دفعه دیگر باز نشد دفعه دیگر باز نشد نشد
و تقوی خرج میکنند نمازهای سنتی را بسیار میکنند اقلا انها را نمیخورد
نقد است هی تقوی خرج میکند این قسمش هم سخت مایه ندارد ولی
این قسم را جزو تقوی خود قرار داده‌اند یک قسمش هم هست مایه دارد

هم لکن

(حاشیه: زیرا اگر ... ربع ربع / بار بپا قدمی بالا میرود / نماز تو ایستاده نمیماند و ... / اعاده میکنند تقوی ... میکنند هم / انچه ... که ... ندارد)

هم لکن مایه را همگنان نمیدهند این همگنان یک از مانیش غیرت است
چنانکه عرض خواهم کرد مایه میگذارد ولکن همگنان خوف نمیدهند جمعی
دیگر هستند زیر این بار هم نمیروند نمیخواهند خرج میکنند میروند حج
حج هم میروند پول بر میدارد و بهای آب زوار انبار میسازند وقف
میکنند ملکها میخرند وقف میکنند فرش درست میکنند زیلو درست میکنند
برای مسجد همه را میکنند لکن همگنان نه تو روش نیست پولی داده اسمی در کرده آبرو
اعتبارش شده پس معلوم شد در خصوص شریعت میان مردم این قسم هم
هست که مایه میگذارد ولکن بار همگنان میان نیست لکن یک قسم است که مایه
دارد و همگنان باید داد او برساد بی خوف و بیم چشم خشم و نظر و [illegible] خوف
کی وزیر این بار نمیرود مگر مؤمن خالص زیر این بار مگر شیعه آل محمد علیهم السلام
این از جمیع شریعت مشکل‌تر است و امتحان مردم باین یکی بیشتر [illegible] جان
کردن برادران مؤمن باشد ده هزار تومان ملک آسان است نمیخرند وقف
کنند و هزار تومانش را به یک مؤمن نمیدهند از سر ده هزار تومان میگذرد ملک
ملک میخرد وقف میکنند صد تومانش را بر نمیدارد ببرد بخشید در خانه یک مؤمن

(حاشیه: نبرده)

و باعث قلت ذنوب و خیالش میرسد که حالا آن ملکی که وقف ارحج
ثواب کرده پیش خدا خیلی اجر دارد و آن صد تومان پولی را که برد در خانه
آن مؤمن داد چندان اجری ندارد و اشتباه است این ده هزار تومان را بر فقرا
خود تقسیم کن ده حاجی حج میکنند اما این وقفی که کرده در سال وقفش مصرفست
بعد از دو سال به قسمتی اشتباه باطل میکنند و اگر هم نکنند در غیر مصرفش خرج
میکنند از این گذشته وقفی وقف کرده برای خدا نکرده خواسته اسم در کند
و اگر به برادران فقیر بدهد خفیه بطوریکه منّتی بر آنها نگذارد که ذلیل شوند که
دیگر اسم در نخواهد کرد بهر حال این قسم از شریعت که از حقوق برادرانست
مشکلتر و ثوابش از جمیع شریعت بیشتر است ولکن زیر این بار نمیرود
مگر مؤمن مگر شیعه   و صلی الله علی محمد و آله الطاهر

مجلس هفتم شنبه هفتم بسم الله الرحمن الرحیم شهر الله الجلیل شهر رمضان المبارک ۱۲۸۶

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبین حقوقهم و ناصبین شیعتهم و منکری فضائلهم من
الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جلّ شأنه

و ثوابش

در کتاب مجید

در کتاب مجید خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید
منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین اصل سخن در عزت بود
و شرف بنده معلوم است بنده هر کس شرفش بقدر شرف مولا است غلام شخص
تاجر نهایت کمال در بندگی پیدا کرد امتثال فرمان تاجر را که داد مانند
تاجر شده در صفات و در کمال و احوال و اخلاق و اگر بنده پیش کار
سلطان است بنده قائم مقام سلطان است مثلا نایب سلطنت اگر بنده اداست
و با خلاق او رسانید سیر خود بطور او و با مراد او و نهی او شد و حرکت میکنند وقتی
بمنتهای کمالی رسید شباهت نیابت سلطنت پیدا میکند قائم مقام او میشود
و جلوه نایب سلطنت میشود کسیکه بنده سلطان شد بعد از آنکه نهایت کمال
را پیدا کرد و بامر و نهی سلطان راه رفت و از کارهای سلطان اجتناب کرد
شرف او شرف سلطان میشود قائم مقام سلطان میشود نمونه آن و آیت سلطان
میشود رؤیت او رؤیت سلطان میشود تولای او تولای سلطان میشود پس
معلوم شد هر بنده بقدر شرف مولاست البته احترام بنده پادشاه
بیش از احترام بنده نایب سلطان است و البته احترام بنده نایب سلطنت

پیش احترام بنده یکی از رعایات او امتثال فرمان پادشاه را کرده است
و دیگر امتثال فرمان نایب سلطنت را کرده هر یکی بمولد خود تقرب پیدا
میکنند بنده سلطان تقرب بسلطان پیدا کرده و مسافت ما بین او و
ما بین سلطان کم شده پس بسلطان متصل شده و چون با سلطان متصل
شده درجه او و شرف او بالا گرفته همچنین بنده نایب سلطنت تقرب
بنایب سلطنت پیدا کرده معلوم است هرچه تقرب بنایب سلطنت پیدا کند
مسافت ما بین او و ما بین نایب سلطنت کمتر میشود تا نهایت اتصال بنایب
سلطنت میشود و دیگر از نایب سلطنت نمیگذرد بجهت آنکه منتهای سیر او علی
برضای نایب سلطنت است پس چون با او اتصال پیدا کرده شرف باندازه
پیدا کرده و آنکه بنده یکی از رعایات مثلا بنده فلان شخص بقالست
بعد از کمال در بنده گی شرف او همین است که خلیفه استاد میشود در دکان
بقالی امین او میشود و اگر این را یافتی خواهی فهمید شرف بنده خدا را
و خواهی دانست که بنده خدا چه شرف پیدا میکند و بنده سایر مخلوقات
چه شرف پیدا میکند پس بنده خدا تقرب بخدای خود پیدا کرده و چون
مسافت

مسافت ما بین او و ما بین انوار خدا و ما بین اسما و صفات خدا کم شد
و کم شد تا آنکه دوری برطرف شد و بمقام نهایت قرب رسید معلوم است شرف
او شرف اسماء الله میشود شرف صفات الله میشود و کسیکه اطاعت میکند محمد را صلی الله
علیه و آله و بنده طاعت محمد میشود معلوم است منتهای شرف او بجهت اتصال و بقدر
اتصال بمحمد است و محمد شرفش مثل شرف اتصال بخدا است و قرب بمحمد مثل قرب
بخدا است پس منتهای اطاعت اینست اگر کرد بنده محمد صلی الله علیه و آله میشود شرفی
بقدر اتصال بمحمد پیدا میکند همچنین کسیکه اطاعت کردند ائمه طاهرین را و عبید اطاعت شدند برای ائمه طاهرین
معلوم است منتهای سیر ایشان اتصال بال محمد است علیهم السلام و البته شرف آل محمد
بقدر شرف محمد نیست زیرا که پیغمبر باید اشرف ائمه که حضرت امیر باشد هم انا
عبد من عبید محمد و لکن شیعه ائمه طاهرین رعیت محمد نیز هستند نیستند که تابع
محمد صلی الله علیه و آله پس شیعیانی که با ایشان اتصال پیدا میکنند
شرافت نمیبرد متصل بمحمد نخواهد بود خواهی گفت پس متصل بمحمد کیست
پس متصل بنور خدا کیست خواهم گفت متصل بنور خدا محمد است و پس از او
از اهل و تقرب باسماء و صفات خدا بدون واسطه جز محمد صلی الله علیه و آله

پیدا نکرده‌ام مجلس اتصال بکمال خدا و بنور خدا بدون واسطه پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله
پیدا نکند و اما متصف بنور محمد صلی الله علیه و آله نرسیده کسی گمان نکند که بعضی
جماعتی که خدمت پیغمبر می آمدند و همزانو با پیغمبر می نشستند و در مجلس او بودند
و از او حدیث می‌رسید امر و نهی پیغمبر معصوم می شنیدند که مسجد پیغمبر است
حاضر بودند امر و نهی از آنحضرت باشان می رسید بدون واسطه در جواب
این غرض میکنم که این اشتباهی است که تو میکنی و این اشتباه بجهت این است که تو خبر
از راههای باطنی نداری و بهمین طور هر نگاه کن مثلا برای این غرض کنم
هرگاه روی سینه خود روی پستان خود را سوراخ کنی آنوقت این انگشت
را داخل آن سوراخ کنی بر روی قلب بگذاری آیا حیات باین انگشت بی واسطه
میرسد حاشا و کلا بلکه باز حیات الف از قلب میرود تا بدماغ میرود از رگها
و از رگها ببازو و از بازو بساق دست و از ساق دست بکف دست و از کف
دست باین انگشت و اصل حیات باین بند الف میرسد نه اینکه حیات بی
واسطه باین انگشت رسیده اگر چه انگشت را داخل سینه خود کردی و بر روی
دل خود گذاردی و متصل بدل کنی ولکن فیض های منتهی باین انگشت و حیات

پس باید دانست

پس باید بدانی واسطه‌هایی که مابین دل و مابین این انگشت بسیار است تا از رگها
و از پیها میرسد و همه جا می‌گیرد تا آخر و بعد بانگشت میرسد اگر چه این انگشت
اتصال ظاهری و اتصال مکانی بدل داشته باشد پس غرض میکنم که اگر چه
فلان امت اتصال بنی گفتند در ظاهر و در حال لکن ضعیف مردم بعضی اتصال
پیدا نکردند در مکان با محمد صلی الله علیه و آله اما نه اینست که محمد صلی الله علیه و آله اقدم ما خلق الله
اما نه اینست که محمد صلی الله علیه و آله انور ما خلق الله است اما نه اینست که محمد صلی الله علیه و آله
اعلم ما خلق الله است اما نه اینست که محمد صلی الله علیه و آله اشرف ما خلق الله است حالا
این شخص ضعیف که از امت است زانو بزانوی او نشسته اما در علم ثانی پیغمبر است اما از نور
و شرف ثانی پیغمبر است در قوت و قدرت و اطلاع ثانی پیغمبر است حاشا و کلا خیلی
از پیغمبر دور است پس بدان که این قرب ظاهری و زانو بزانو ظاهر هرچند خیلی
با اتصال باطنی ندارد و این شخص دویم ما خلق الله نمیشود در کمالات ثانی
پیغمبر نمیشود بلکه باز از پیغمبر باید فیض الف برسد بانکسیکه یک درجه از پیغمبر پست
تر است اگر چه در هندوستان باشد بعد از آن از او بانکسیکه دو درجه پست تر است
بعد از آن بانکسیکه سه درجه پست تر است تا آنکه برسد بانکه ده درجه پست تر است در این

شخصی است که زانو بزانوی پیغمبر نشسته انوقت باین میرسد از این جهت که پیغمبر
اعلم ما خلق الله است و این شخص ضعیف است بلکه جاهلترین ما خلق الله است بلکه
بهیچ وجه با ان بزرگوار اتصال پیدا نکرده و از ان بزرگوار سخنی نپرسیده و سخنی نشنیده
حضرت امیر در بعضی از غزوات بوده ما بین او و ما بین پیغمبر صد لوح حالا با
همینداری بهیچ وجه اتصال به پیغمبر دارد و قرب تنها پیدا کرده و حجابها طالب بعینه
از پیغمبر است نهایت این معرفی است و این سخن خدا ان نیست که یعلمون ظاهرا من
الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون این است که عقلشان بخیمه نیست اتصال جسم
را بجسم خیال میکنند که قرب است و اما انانکه عقلشان درست است
و در باطن ایشان میدانند که اتصال ظاهری دخلی ندارد و اگر این را فهمید
بفهم ان مسئله را اگرچه دو مرتبه افتیم از مطلب بفهم این مسئله را بسیار سوال
میکنند از من حتی عقلا برای من مینویسند از راه دور و از من سوال میکنند
و از نزدیک هم انهائی که شنیده این سخن فهمیده اند از غفلت میکنند و سوال
میکنند که امروز امام نیست و چشم مان امام ما نرا نمی بیند و چون چشم مان
امام زمان ما را نمی بیند الحمد میتوانیم حاجات خود را از او بخواهیم نمیتوانیم

انتفاع از او حاصل

انتفاع از او حاصل کنیم بکجاش امام ما را ندیدیم اگر میدیدیم بهتر میتوانستیم
عرض حال خود کنیم این سخنان از غفلت سر میزند انها سخن اینست که بهیچ وجه
منصب پیغمبر را قرب میدانند و حال انکه در غزوات را بعید می پندارند و لکن اگر
بباطن نظر کنند و حالا را قریب میدانند و بهیچ وجه را در نهایت بعد از پیغمبر میدانند
باید شناسد که او کسی که خدمت پیغمبر رسید یکی از آن دو پیغمبر را در ظاهر
اصلا ندیده است منصب پیغمبر است عمر و ابوبکر پیغمبر را دیده بودند و یک سفره
باهم غذا خوردند و زانو بزانوی پیغمبر نشستند در نهایت بعد بودند از پیغمبر اگر
کسی این معنی را محقق فهمید باید بفهمد معرفت با امام و اتصال با امام و اتصال
بسرخی که نه امام نیست اتصال بسیاری میرسد امام اتصال بقلب است چشم امام
نمیبیند ان طول قامت او و عرض شانه او این بکار کسی نمیاید ایا نمیدانی
که اگر امام تو بخواهد بغیر این صورتی که دارد در هر حین ان بصورتی دیگر ظاهر
شود اگر بخواهد میشود بلکه اگر بخواهد در صد هزار صورت ظاهر میشود ایا
نشنیده امام حسن عسکری صلوات الله علیه از ترس خلیفه ان زمان تشریف
میبردند جمعی از شیعیان در خدمت ان بزرگوار بعضی در خدمت حضرت امده بودند

تا بر در دار الاماره خلیفه نشستند و حضرت داخل شدند انها نشسته بعضی غلام

حضرت بیرون آمد برای چه نشسته اید و چرا نمی روید گفتند میخواهیم مولای ما چون بار دیگر

زیارت او کنیم و چشم ما بجمال مبارک او روشن شود در خدمت او بودیم تا بحال نه

غلام آنحضرت فرمود شما اگر امامتان را ببینید میشناسید گفتند چگونه

نمی شناسیم دیگر معلوم کار است خنده هم کردند گفتند البته میشناسیم گفت

بنشینید اینجا نشستند بعد از حضرت که نشستند از پیش خلیفه روانه شدند

شیعیان در خدمت آنحضرت آمدند حضرت داخل شدند بخانه شیعیان

بپرسم بعد

عزم انصراف کردند غلام آنحضرت فرمود بایستید تا از شما سخنی ازانی

که از اندرون برگشت یکی از آنها گفتند مولای تو چه شکل بود گفت

مولای من معلوم است قد بلندی داشت ریش سفیدی داشت رنگش

فلان هیئتش فلان از یکی دیگر پرسید مولای تو چه شکل داشت گفت

آنکه معلوم است که مولای من قد کوتاهی داشت ریش سیاهی داشت هیئتش او

چه طور بود از دیگری پرسید مولای تو چه شکل داشت گفت قدش

فلان شکلش فلان ریشش فلان هیئتش فلان و هکذا از هر یک مولای

خودرا

خود را بصفتی توصیف کرد و گفت در یکی دو کلمه مقصود این بود

ایشان بهر شکلی بخواهند در آیند در میآیند حضرت امیر فرموده باید

معنی آن اینست که ان الذی یتقلب فی الصور کیف یشاء من رآهم فقد رآنی

یعنی منم آنکسیکه بهر صورتی که بخواهم در آیم

در میآیم و در آنصورت ظاهر میشوم گوشتش را باز کنید آنانیکه از [illegible]

میکشید گوشش را باز کنید که هیکل ربانی آنچه میگویید ابداً اعتنائی باین بدن

ظاهر ندارند و قصدشان بدن ظاهر را نمیکنند زیرا که تو باین حواس

که داری غیر این شکل چیزی نمیفهمی و قرمزی امام شما نسبت سیاهی امام شما

نسبت بلندی امام شما نیست کوتاهی امام شما نیست چاقی امام شما نیست اینها

دخلی با امام شما ندارد و اینها را در یک مجلس بصد طور اگر بخواهند

بدل کنند میکنند این بگو ببینم تو طالب رؤیت برای چه هستی

میخواهی امام را ببینی که چکنی که میخواهی کسب کمال از او بکنی

میخواهی اکتساب کمال از او بکنی از سیمای او کسب کمالی و علمی کنی

اینکه کمالی نشد و اگر ترا خیال اینست که اگر به امام متصل شدم آنچه

انچه میخواستم میپرسیدم و جواب میشنیدم میدیدند اری دیده امام تو

سایر مردم جاهل است بلکه امام عالم است زیاده از قابلیت تو ایراد جواب

تو را نمیدهد اگر قابلیت نداری ایراد مسئله و شرح حکمی برای تو بیان نمیکند

اگر قابلیت داری والان او هم قادر است بر جواب تو در حصول مطلب تو

چرا علم و حکمت بتو نمی آموزند چرا جواب ترا نمیدهند و حال انکه امام قادر نیست

از هر جای و بنا میخواهد هر کس هست اورا بکند تو مطلب ترا بتو بفهماند حکمت

را از اهلش منع نباید کرد و نباید نیاید امر حضرت محمد تاکم نمیشنید و امام

بلغ

زمان تو ظالم نیست اگر تو اهل حکمت بودی بیان میکرد اندکی سالها که بتو بیاموزد

و اگر کسی هستی از تو منع میکند در حضور او در مجلس او هم باشی و از او سوال

کنی با صطلاح قدیم از جواب تو وجواب میفرمایند بقدر اندازه قابلیت

تو ایا نمی بینی در زمان هر امام صاحب سر کمتر بود سایر مردم از اهلش

عرض بر ناس بعضی و صاحبان نماز و تقوی و عباد در بعضی

اگر خوب ادمی بعضی و صاحب اسرار کمتر بود یا دو نفر یا سه نفر بقدر

اقتضای العصر الان هم امر چنین است چه طلب میکنی از رویت امام چه طلب

بکنی

چه طلب بکنی از رویت کامل چه چیز کامل است هر چیزی که غیر کامل است جواب

باسیاری کامل را طلب فاسد او ویا قصر قابلیت کامل است با چنان میشنید ایید

که قابلیت نباشد خواه چیزی بشنوی خواه نه گفت با خواهد گذارد کسی است که او

بگوید خودش خواهد گفت قسم میخورم که اگر امام زمان نشان بابچه زرگاه بن بر

شما ظاهر شوند و شما سؤال از ایشان بکنید از مطلبی شما اهل آن نیستید

جواب خواهد فرمود تو انچه باید بکار داری بروز نماز خود را درست کن و روزه

خود را درست کن چنانکه ابو بصیر پرسید از امام جعفر صادق صلوات الله علیه

که آیا حور العین از خلق دنیا است یا از خلق آخرت فرمودند تو را چه کار باینها

بزو نماز و روزه درست کن چون استاد معتدل باید بگو الله اکبر قرائت

را چه طور کن رکوع را چه کن سجود را چه طور کن یکی یکی اداب و شرایط نماز را

برای او فرمایش فرمودند مقصود نیست که از حور العین چه پرسید و لکن

چون اهل انتقام نبود و اهلیت انتقام برای او نبود جواب نگفتند و تو اعظم

نیستی از ابو بصیر و قبیس بودن نیست امام و اهلیت انتقام را نداشته باشی

و از ان پرسش جواب میخواهی برو و فکر کار خود درست کن چنانکه فرمودند سلمان

گمان مجرد تا رادی عرض کرد که با او حدیث میگفت فرستاده امام او عرض کردم
هم که محدث بود که با او حدیث میگفت فرستاده اقبت علیک تو را چه کار
باین کارها و همنهاد هر کس بقدر قابلیتش سؤال کند او را محروم نخواهند کرد
الله و اما میگوئی در خدا هم بخل هست یا در خدا عجز هست چرا خدا انبیا خدا
که هست ظاهر است ظالم که نبی عاجز که نبی بخیل نیست چرا انبیاء بجهة آنکه
استعداد ندارد و همچنین امامی که در افعال تابع خدا است اگر نشود نبوتش
از اینکه خدا داده نخواهد داد امام فعلش فعل خدا است بلکه عرض میکنم همین
قدری که تو داری امام تو بتو حالا از تو همین است هیچ طلب بیجا مکن هیچ خواهش
رویت امام مکن هیچ خواهش رویت بزرگان مکن که ایشان تو را
می بینند شرط داشتن و دیدن ایشان است دیدن تو شرط نیست
دیدن ایشان است نه دیدن تو علم تو نیست تو شرط بدیدن ایشان است
نه دیدن تو پس هر کسی را بقدر اندازه خود میدهند و بقدر اندازه او را میگیرند
و بر او میگیرند معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا الظالمون
لیکن تعدی نمی کنند از آن حق و از اندازه

لم ار النفس

که برای شخص است بسیار بد به سعی در اصلاح قابلیت خود کنید سعی در اصلاح
کنید تا بحد کمال رسید برای آنکه تو یک دفعه در خانه نشسته می بینی که کسی
دق الباب میکند میروی می بینی غلام مولای تو است میگوید یا فلان آقا
مولای تو میگوید که برخیز که بردارد و ببرد ترا بخدمت مولای تو بعد از اینکه در تو استعداد
و اهلیت دید نزد تو را ایشان طلب میکنند بحضور خود طلبند آنچه باید بگویند میگویند
هیچ حاجت دست بر زدن نیست چشم بر ... این عرض کنم چون
یعنی جماعتی از صوفیه لقب ... عرض کنم کارهای اغلب مردم بتبعیت
هر کاری به تبعیت کسی میکند ملتفت نیستند که برای چه میکنند شنیده ام در بلاد
فرنگ در انگلیس در اغلب اوقات ابر است و از هوا خاکستر میبارد اغلب
اوقات هوا تیره و تار است چون از هوا خاکستر میریزد از این جهت
مردم انگلیس جامه های سیاه می پوشند رخت سفید ممنوع شد ... میشوند
دایم از هوا خاکستر میریزد جامه ها را خراب میکند از این جهت مردم انگلیس
جامه های سیاه و تیره رنگ می پوشند با آنچه آنها این طور میکنند از جهت
حالا مردم ایران هم می بینند آن جور لباس می پوشند و نمی فهمند چرا این

چون لباس می پوشد خاکستر هم از هوا نمی آید و هرگز هم نیامده بتبعیت آنها
اینهم جامهای تیره می پوشند مثلا در ولایت آذربایجان رختهاشانرا
کوتاه میکنند بجهة اینکه بارش زیاد می آید و گل و لای زیاد و بسیار است حالا اینجا هم
خشک سال هم هست هرگز هم آنطور بارش نیامده می بینم رختهاشانرا
کوتاه میکنند بتبعیت آنهاست فرنگ از شدت رطوبت اگر روی زمین بنشینند ناخوش میشوند
پایهاشان درد میکند روی کرسی می نشینند در ولایت ایران هم حالا کرسی
میگذارند مقصودم اینست که کارهای دنیا غالبش تقلید است و در ولایت
مقصود این اینها را هم که عرض کردم مقدمه بود مقصودم نقل نمودن کار تصوف هم از آنطور
شده در مذهب عیسی سیاحت باب بوده سیاحت از دین شان بوده
و از جمله شرایع عیسی سیاحت بوده است او هر کس منقطع از دنیا میشد
سیاحت میکرد و بجهت اینکه در این بیابانها و جزیرها در راهها از آفات
و قطاع طریق ایمن باشند لباسی که از برای خود درست میکردند یک کاری
مثلا پیرهنی کهنه میکرد که با آن احدی میل نکند و در بیابان جنگلها هم
چوب تراشیده را از درخت میکندند این هم عصاشان بود دیگر
یک شیخ

یک شیخی هم بر میداشتند تو آن قریها میگردیدند که جانوران نترسند
اگر در بیابانها یا کوهها پلنگی یا جانوری باینها میرسید پف میکردند تو
آن شاخ صدا میداد جانوران میترسیدند میرفتند اینهم شد شاخ
نفیر کلاه هم که بر سر میگذاشتند چند تا که جا برسیدند داشتند روی هم
و بر سرشان میگذاردند که همیشه باشد هر کس متعرض ایشان نشود چون
موی بعضی و شغل بعضی از ترتیبشان بود که یکتا کشکولی هم برای خود درست کرده بعضی
در آن مقراضی و سوزن و سرمه و اره و بکیره چیزها یک اسباب ساخت بود
لازم داشتند همراهشان باشد این قانونشان بود این اتفاق دست مردم
حالا ببین چه چیز توش در آوردند والله اینکه نوشته است پیغمبر ما سیاحت نداره
سیاحت از دین پیغمبر ما نیست حالا که نباشد سیاحت کنند شاخ را
که عرض کردم درست عیسی برای ترسانیدن جانوران همراه بر میداشتند
اینها هم برای خودشان شاخ نفیر درست کرده اند چوبی را آنطور جاهای طور عجیب
غریبی درست کرده اند بر میدارند این شده عرفشان و آن کیسه هم در آن
است برای اسباب ساخت بر میداشته اند اینها هم کیسه بر میدارند اینهم

شده جزو آن کلاه مخصوص هم درست میکنند لیکن شده تاج یکپاره چیزها
هم بر سبیل ارث نداشته اند را گذارده اند سنگهای قیمتی بارها مقصود این بود
که با این حالت و این حیثیت سر میگیریم در بیابانها و کوهها و شهرها از این جا
که میپرسی کجا میروی یا با ما طلب میبریم پی میبرویم مگر باید از پی هر رفت پا لچ
رفتن نداریم مگر باید سیاحت کرد و مرشد طلب کرد که مرشد طلب کردن مشغول
بلکه یک ساعت پیش از این که تو بیائی از انجا رفته باشد بجائی دیگر انجا میروی از انجا
هم رفته بلکه از کرمان میروی بیابان و قبل از آن رفتن او آمده باشد کرمان چه کار
سنگ چه مرتبه بر میگردی کرمان ادم بیهوده ادم عاقبت اما هیچ کاری میکند بلکه زیر فلان
سنگ باشد بلکه زیر فلان غار باشد بلکه در فلان جزیره باشد طلب کامل
بغیر چه میخواهیم عرض کنم ممکن نیست که خداوند این خلق را امر کند که طلب کامل
کنند طلب مجهول کنند عسر و حرج در آن است بلکه محالست هیچ مکلف نیستی
نه مشرق به روی نه بمغرب بروی مطلقا بجائی رفتن مامور نیستی علی هر وقت
ندای کامل را شمار رسید صدا بلند شد که فلان بلد کامل پیدا شده
و این آثار او هست این علامات اوست و توانستی شخص بر در کشت حجت دیگر

میخواهی زیارت

طلب عاقل و طلب کامل محالست حالا میخواهی طلب کنی تو میروی مقدمه ده ره تسیدیر
صح

میخواهی بزیارت او بروی طلب علم از او بکنی بسیار بجا لکن الاغ شعور ندارد
منبر راه افتی که من بطلب کامل میروم کجا میروی که او را بیابی لکن بلکه تو با این
میروی او در زیر سنگ باشد زیر زمین میروی بلکه او در آنجا باشد تو کجا میروی تو هر
جا بروی بلکه یک ساعت پیش از آن او از انجا رفته باشد چه کار میکنی کجا
میروی که او را پیدا کنی این نیست مگر از وسوسه های شیطان لیکن نیست مگر از هر
زکبهای نمیروم که از وطن ها خود را آواره میکنند از گرفتن شرایع و احکام خود
بری میکنند باطراف دنیا به ریش هر سمت و جهت و دیگر لازم دارد مرتکب نفاق نشوند
[illegible] بگیرند هر کس هر که رسند با آنها نفاق کنند که بتوانند با آنها راه
روند حاصل این سیاحتها همه هیچ است بارى برویم بسر مطلب که در شب بود
و آن این بود که قرب نبی نه همین است که سر زانو بزانوی نبی نشسته اند و بدن
بشنیدند بلکه قرب نبی و متصل بنبی آنکس است که نفس نبی شده و در جمیع احکام
افتد بحکم نبی گفته و بدین ادب متمسک شده و در جمیع اوامر و نواهی رضای نبی
نبی را ملاحظه کرده باشد اگر چنین کرده نیم قرب نبی است و اگر چنین
نکرده بعید از نبی است اگر چه زانو بزانوی نبی نشسته باشد پس اصل قرب

اینی
باعث ورود زند و راه ووارد
[illegible] شخص واقع
شده [illegible]

و بعد بنی امیه نیز اگر چنین نکرده بعید از بنی امیه نیست اگر چه نیز اگر

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغام بد [illegible] بلد و بعضی

ابطال کنند چنین پیغامی [illegible] واسطه فیض باشد در میان

محمد و علی [illegible] پس این [illegible] علانیه [illegible] دیدند

و خطا بجای [illegible] پس [illegible] احدی از ایشان و

بنده محمد شده [illegible]

پس آنانی که خیال میکنند از حاشیه بودن میتوانند منتفع شوند بدون

تصدیق علی باشند جماعتی هستند که آن کبر را واسطه فیض میدانند میان

پیغمبر امیر المؤمنین اما عمر زانو بزانوی پیغمبر نشسته [illegible] ما خلق الله

[illegible] بعید [illegible] مگر هیچ خیالی نکنید والله هیچ کس از امت

پیغمبر نمیتواند منتفع شود نه در زمانی که پیغمبر بود و نه بعد از پیغمبر مگر از باب

ولایت علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه شیعه و سنی این حدیث

را روایت کرده اند که پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها

در چندین روایت از سنی این حدیث روایت شده پس اگر محمد مدینه

علم است

علم است و علی باب است پس کسیکه داخل مدینه میشود باید از باب داخل

شود پس ممکن نیست کسی از علم این مدینه منتفع شود مگر از باب

من اراد المدینة فلیأتها من بابها فأتوا البیوت من ابوابها پس در زمان محمد صلی الله علیه و آله

هر کس از باب ولایت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه داخل شد [illegible]

پیغمبر عمل کند و درست عمل کرده [illegible] از باب ولایت داخل نشده [illegible]

نبوده باشد که واسطه میتواند از احادیث پیغمبر منتفع شود لیکن انتفاع از آنها

حاصل نشده است خوب گفته است [illegible] لیکن [illegible] دیدن روی

[illegible] پس پیغمبر با شنیدن از پیغمبر هیچ فایده نکرده والله

ظاهر پیغمبر را [illegible] ایمان با نهان [illegible]

و اگر ایمان با نهان آورده بودند بعد از پیغمبر مرتد نمیشدند آنهاییکه از

باب ولایت علی داخل نشدند و اقتدا از [illegible] کردند جمیعا در نصف روز

کافر و مرتد شدند [illegible] نشدند مگر آنانی که از باب ولایت حضرت امیر اخذ

سنت پیغمبر کرده بودند پس [illegible] پیغمبر و [illegible] حقه پیغمبر صلی الله علیه و آله

امیر المؤمنین است و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از آنها از

برای او دیدن

از پیغمبر گرفته اند و واسطه دیگری دارم و اگر چه در بعضی درسها گفته ام حالا
هم میگویم تا تمام باشد انتفاعش میخواهم عرض کنم دیگر خیال نکنید میتوان
از قرآن منتفع شد مگر بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله جاهلی نگوید قرآن عربی
است و بزبان عربی نازل شده و ما میفهمیم قرآن را احتیاج بمحمد نداریم
هر کس چنین بگوید شیعه عمر است خطاب بشنو که بعد از اینکه پیغمبر در مرض موت
گفتا آن لن تضلوا بعدی ابدا فرمود ایتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم بیاورید برای من کاغذ و دوات
تا برای شما بنویسم یک رقعه و یک وصیت نامه که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت
فینا کتاب الله و یکفینا کتاب خدا در میان هست کفایت ما را میکند هیچ
احتیاج بوصیت نامه نیست و دوات نمیخواهد بنویسد هر کس چنین بگوید
که امروز از قرآن میتوان منتفع شد مگر از باب محمد صلی الله علیه و آله این
فرزند عمر خطاب میشود همچنین هر کس گمان کند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و از سنت پیغمبر میتوان منتفع شد بدون تصدیق علی بن ابیطالب چنین
کس مذهب تسنن را اختیار کرده است آنکس که بگوید ما را احتیاج بآل محمد
نیست سنت پیغمبر را ما خود میفهمیم احادیث است و عربی است پیغمبر گفته

و ما هم

و ما هم می فهمیم این مذهب بعینه مذهب تسنن مثل مذهب تسنن است که اگر گمان
کنند که بدون تصدیق علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین علیهم السلام میتوان
عمل کرد باحادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر چه حدیث از پیغمبر است لکن باید
از امام برسد که این حدیث منسوخ است یا منسوخ نیست آیا مراد پیغمبر همین است
یا غیر از این آیا مامور باین هستیم یا مخصوص آن زمان بود این علم در پیش
آل محمد علیهم السلام است پس امروز میباید تسلیم آل محمد کرد و بتصدیق ایشان
بکتاب خدا و سنت پیغمبر عمل کرد همچنین در این زمان که امام صلوات الله علیه
بر پا دارنده این شریعت است و این دین را حافظ است باحادیث ائمه
گذشته و باحادیث پیغمبر و بقرآن نمیتوان عمل کرد مگر بتصدیق امام
زمان مگر بغیر امام زمان آنچه او تصدیق کرد یا باید بتصدیق او بگیریم
از برای تصدیق امام هم دو معنی است یکمعنی این است که عالم بفهمد که امام چگونه
تصدیق کرده یا نه اما آنچه عالم باید بفهمد عالم را وسعتی راهی از برای تحقیق
با امام خود دارد و راهی از ظاهر بلاواسطه روایت کنندگان و کتابهای
حدیث هست آنچه اذن از امام زمان رسیده و در کتابها نوشته شده

که [illegible] امام تصدیق
کرده

بان عمل میتوان کرد از راه ظاهر اطلاع بتصدیق امام میتوان پیدا کرد
واما سواد باطنی که عالم دارد نسبت به عالم بعضی نیست بر خود با خلاص
خود با امام و بجد و جهد خود بان استعدادی که از امام حق میطلبد و می بیند امام
او چنین جای او که قلب او است او را این سالکی کرده چون او سالکی کرده است
میفهمد این به تصدیق امام سالک شده و میدارد که امام این کار نمیتواند
بکند شیطان در کل دنیا این کار را میکند آیا امام تو این کار را نمیتواند
بکند شیعیان اگر رجوع باو کنند طلب حق از او کنند آیا هدایت نمیکند آیا
امام ضعیفتر از شیطان است شیطان در جمیع رگ و پی این مردم میرود و القا
میکند انها را معصیت و امام تو حاضر در قلب مؤمن نیست آیا امام تو نمیتواند الهام
القا کند و الله امام تو قادرتر از شیطان است قاهرتر است مسلطتر است
مامور از جانب خداوند بهدایت خلق هم هست شیطان مامور باغوای
کل مردم نیست بر شیطان واجب نکرده اغوای مردم را و امام را از برای
افریده است که هدایت خلق کند واجب کرده بر او هدایت را چگونه میشود
قب امام هدایت نکند پس هرگاه شیعه با مولای خود متوجه نیست استمداد

فهم ازان ن

فهم از انشان کند سالکی در مسئله شهود همانست تصدیق امام و میتوان
بان عمل کرد و اما اکثر عوام نیز ایشان ان عالمی است که از او اخذ کنند
اوراد اینه ما بین خود و ما بین امام و دانسته اند لهذا عکس
امام در او می افتد و از او بایشان می تابد و دین امام از او بایشان
میرسد و ایشان میفهمند پس شماها بعد از خود را نگذارید و برانید که
واسطه در میان شما و امام است اگر ابلیس ادم رو دیدید معلوم است
بسر بهر دستی نباید داد دست اگر یکی از ما ها را ببینید در اثر [illegible] شود
یا اغماض از حق از حق بکنیم یا طلب دنیا بکنیم اگرچه از حرام باشد
ببینید هر جایی که از دنیا مان کوتاه شد غیظ از دین خود بکنیم از ان
جایی از دنیا میبریم اگر ببینید ما را که هرگاه دو نفر امدند پیش
ما برافعه یکی رفیق و دیگری بیگانه و ما جانب رفیق را گرفتیم یکی را که
رشوه داده یکی هیچ نداده ما جانب هیچ نداده را گرفتیم اگر ببینید ما را
که امروز صاحب هیچ چیز نیستیم و چون بمنصب قضا دست رسیدیم
ده هزار تومان و صد هزار تومان پیدا میکنیم نمی فهمم نمیدانم چه طور شد

مشغول هیچ نمیشود نمیدانم از مسئله مسئله حیض پرسیدند جواب گفتم
حیض اقلش سه روز است و اکثرش ده روز حالا مثلا پانزده [illegible]
کبره گرفته ابد هیچ دخلی نداشت چه طور میشود من هیچ ندارم بحیض
در تمام مسئله دانستم صاحب ده هزار تومان و صد هزار تومان میشوم اگر
کسی جواب بگوید عده را باید سه حیض نگاه داشت اما پول آدم
سفید هند مرد که روستائی است و هیچ نداند و شش ماه و از دولایت رشد که
قضاوت کند هنر صاحب ده هزار تومان و صد هزار تومان میشود
پس هرگاه یکی از ماها طالب دنیا باشیم بدانید عاشق جمیع مطلوب
معشوق را فراموش میکند بدانید جمیع شماها را فراموش معشوق خود
که دنیاست میکنیم گول نخورید هر چه تعارفتان هم میکنیم برای اینست که شما
را بکمند بیندازیم شما هم برای ما کاری بکنید مرا اخلاقی برای ما بکنید داش
اینست بدانید اگر طالب دنیا شدیم غیر دنیا را فراموش دنیا میکنیم
دنیا هست خوبست کتاب هست خوبست سنت هست خوبست عاشق معشوقش است
و اگر طالب دنیا دیدید ما را متهم کنید ما را و در دنیا نان بگوئید این دنیا ندارد

جز را از

فراموش دنیا کرده ما از این چه بگیریم اما اگر تو طبیب علیلی و بدی که لا انزال علیک
بمعالجه او چه اعتمادی میکنی لعل اگر خود را کور کرده شده اما تو چشم خود را
دست ادامید هی ما اگر دین داشته باشیم باید خود را مستذکر کنیم باید در دنیا
زهد کنیم و راغب باخرت باشیم نباید طالب دنیا باشیم چون این را دانستی
عرض میکنم که چه بسیاری از مؤمنین علما را قدح میکنند دنیا بر بسیاری
از مردم مخفی است نمیدانند که اگر کسی هیچ ندارد و از متاع دنیا است که
صاحب کرورهاست اهل دنیا نیست یوسف پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام پادشاه
بود و با وجود پادشاهی پیغمبر خدا بود بگوئید ببینم اما زاهد در دنیا بود یا زاهد
در دنیا پیغمبر بود چنان پادشاهی داشت که احدی مثل او پادشاهی
نداشت اما راغب در دنیا بود یا معرض از دنیا موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
سلطنت و شوکت فرعون کشی میکرد اما میگوئید زاهد در دین نبود پس دنیا
مال نیست امیدوارم که شما که اینها را میشنوید از من دیگر جهالت نورزید مبادا
شما زهد را در خشکی پاره پاره بدانید در عمامه نیست بیرون افتاده
باشد بلکه هر کس چرا انسر شکل و عمامه گفت معلوم است که اعراب

دامن دنیا [illegible]

اشرف اولاد آدم است بحث الحکمش بخاک میکشند شال کمرش توبره است
و پالش افتاده بگویید چه قدر مرد زاهدیست والله این زاهد نیست چه سبب از مردم
که این را دام خود قرار داده اند زیرا که دام خانگی میزنند خاک میریزند مرغ
بیچاره دام را نبیند و نباید بنشیند و بدام افتد همچنین این زهدهای که بعضی پاره
پاره را دام خود قرار داده اند بیا ببینید صاحبان دولت بر این بنشینند و این
کنند وظیفها بدهند جایزه ها بدهند تعریفش کنند بگویید آقا زاهد است آقا عابد است
پس شما زاهد نیستید او ایمان را بکلی در این بدهید و تسبیحهای دانه درشت
در دست بگیرید و ذکرهای شقشقی بکنید [illegible] میخوانند در
در مجلس لبهاشان بر هم میخورد نمیدانم این چه طور ذکر است این تسبیحها
را میگردانند و لبها را برهم میزنند مبادا که شما خیال کنید این زاهد در
دنیا در عقب یا خوشست یا خیال کنید انگشتری مثل سلیمان است بر سر سلطنت
نشسته است آنان راغب بدنیا نیستند والله زاهد در دنیا انگشتر است
که از حرام دنیا بکلی اجتناب کند از شبهات دنیا مهما امکن اجتناب میکند
از مکروهات دنیا حتی الامکان اجتناب میکند از فرایض الهی تجاوز نمیکند خوش

الهی را

سمعتم

الهی را مهما امکن بجا بیاورد و حلال خدا را مقدر که به طلب برایش رسید و امثال کار ملک
ده هزار رخ کنند که حلال خدا آرا ده چه بکند و بر بیند و الهی حدود خدا آسایش
سلطنت بانجام برسند حلال یکی از آیه عبادی یک نوبت تمام رسید هان نپوشم که باید
زاهد باشم مفت رسید چطور رشی کنم نپوشم و مردم بگویید آقا زاهد است و عابد
شره شره بکرم اینها حرف است اینها مکر است لب کدایی که کدائی میکنند لاغنی
است به دنیا از اغنیا و لیس [illegible] صد دینار که از حرام اگر گیرش بیاید
از هر صاحب مال گیرش بیاید بیکرد دینارا همین مال [illegible] ادم [illegible] میخواهد
طالب مال باشد طالبان دنیا همچنان هستند جمیع مال دنیا را [illegible] غرض
و ابرو میخواهند و نیات شان جمیعا صرف میکنند محض اینکه بروان بالله بشنیند
همان را میخواهد این نیست همتی که [illegible] فخرفروش بر بهند صد دینار هم باو
بدهند هر دنیا کس [illegible] از حرام اجتناب میکند از شبهه اجتناب میکند و انکه
اینطور است اهل دنیا نیست اگر چه مال بسیار داشته باشد و دیده ایم حاجیها که صاحبان
اموال بسیار بودند لکن هر طور مالی که گیرشان بیاید بمحض شبهه از او اعراض
میکنند مبادا که احتمال میبردند اگر اینجا بروند دینشان تلف شود نمیروند [illegible]

بالله

از مکروهات

که اگر بران نشستند احتمال میرود نقصان پیدا کنند نمی نشستند گاهی
احتمال میدهند ضرر بدن داشته باشد نمی نشستند نگاه کسی احتمال
ضرر بدن دراو بدهند نمی کشند معاشرت با او میکنند و لکن از آن طرف چه بسیار
زاهد عابد که می بینی عصا را نوکی بدست عمامه مولوی بر سر دارد با ذکر جهر
گاهی بکوچه گاهی بسر بازار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم میگوید
از آن طرف زن مردم را میبرد و مال مردم را میبرد از چشم یتیمان را میکند و
فشرده میکند گوشت جگر بیوه زنان را کباب میکند از هیچ معصیتی مضایقه
ندارد لکن می بینی بالا حول و لا قوة الا بالله حالت حالت تقوی و زهد پس
شما چشم باز کنید گول مخورید خیال نکنید هر کس هیأتی دارد درش هم چه
دارد در شکمش آدم میماند او طالب دنیاست و اهل دنیاست و آنچه
که آدم از دیدنش تهوع میکند بگوئید این چه مرد خوبی است
می بینیم بیشتر این بزرگان و حکام و صاحب منصبان را که طالب فاذ دارند
هر جایی آدم چرک کثیف بجلد دیدند میگویند این الله همین است باید این
تعظیم و تکریم کرد هر کس پاک و پاکیزه نشسته در رفته است میگویند این از

اهل دنیاست

یا کریم

ع ۱۲۸

بار رب و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین الطیبین

مجلس ششم یکشنبه هشتم بسم الله الرحمن الرحیم شهر الله العظیم شهر رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم
من الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شأنه
در کتاب محکم خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق
و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق در ایام گذشته سخنی در معنی عبادت بعرض

ذو القوة المبین ع

کردم که عبادت خدا را بی واسطه بجز محمد صلی الله علیه و آله کسی نکرده آن بزرگوار نسبت
که از خداوند عالم بدون واسطه گرفته است و بسوی خدا بدون واسطه توجه نموده
است و عبادت کرده است خداوند عالم را اما ما بیک واسطه بجز آل محمد علیهم السلام
احدی خدا را عبادت نکرده آن بزرگوارند که خداوند را عبادت کرده اند
بواسطه اینکه از محمد صلی الله علیه و آله اخذ کرده اند جمیع خواهش خدا را از محمد صلی الله علیه و آله
اخذ کرده اند بدون واسطه بسوی خداوند عالم رفته اند و خداوند عالم را عبادت
کرده اند بواسطه محمد صلی الله علیه و آله بی واسطه نتوانسته اند بسوی خدا [illegible]

و بدون هدایت و دلیل هادی نتوانستند که رو بسوی خدا سیر کنند بلکه بواسطه
محمد بهدایت او و دلالت او و بمصاحبت او و بقوت و قدرت او و از برای
تولای او و در آینه وجه او و نتوانستند که از انوار خدا استفاده کنند و خدا
را عبادت کنند و قصد خداوند عالم را جلت شأنه بکنند و اما بدون واسطه
بطور حقیقت پیغمبران نتوانستند که خدا را عبادت کنند و اینها بواسطه
ائمه طاهرین و بواسطه پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خدا را عبادت
کرده اند و آنچه دارند از آثار نبوت و از علوم نبوت بواسطه خاتم النبیین و ائمه
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین دارند نه اینکه از خدا بانتساب فیض رسیده
باشد یا مددی و علمی قوتی قدرتی حکمتی به پیغمبران رسیده باشد بدون
وساطت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین آیا نشنیده آنچه را که امام حسن عسکری
بخط مبارک خود نوشته و قصه بیان آن باتفاق شیعیان شد و آن حدیث را روایت کرده اند
از روی خط مقدس آنحضرت و آن این است ان الکلیم لما عهدنا منه الوفا
البسناه حلة الاصطفاء یعنی موسی را موسای کلیم پیغمبر را چون از او دیدیم مرد وفا
با وفائی بعهد و عهد او را از اهل وفا شناختیم باو خلعت نبوت پوشانیدیم

یعنی بواسطه ما

علم نبوت و حکمت نبوت و قدرت و قوت و معجزه نبوت بموسی رسیده و او چون
مستوجب آن شد خداوند عالم باو داد آنچه که داد مقصود اینست که پیغمبر ما بدون واسطه
وحی بایشان نمیرسید و روح القدس بایشان بدون واسطه محمد علیهم السلام
تعلق نمیگرفت پس ایشان آنچه را از کمال دارند و آنچه را که از دین و ایمان یافته
اند بواسطه محمد و آل محمد علیهم السلام یافته اند بلکه در حقیقت عرض میکنم در بقعه امکان
دینی جز دین محمد نیست و شرعی جز شرع محمد صلی الله علیه و آله نیست نبی مبعوث بجمیع ماسوی الله
محمد است صلی الله علیه و آله و اولیاء و اوصیاء در جمیع کائنات آل محمدند علیهم السلام
و امام بر پیغمبران و سایر مؤمنان جمیعاً ذریت محمدند صلی الله علیه و آله جمیعاً
از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام اند آیا قرآن نخوانده در باره ابراهیم
که خدا میفرماید و ان من شیعته لابراهیم یکی از شیعیان امیر المؤمنین بوده ابراهیم
پس جمیع پیغمبران و جمیع امتهای ایشان جمیعاً امت محمدند و شیعه آل محمد
صلوات الله علیهم لکن چون حوصله مردم تنگ است و عقل ایشان جمیعاً
ایشان بچشم ایشان است چنانکه میبینند از آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیش از آنکه

برگردانید بسوی کعبه در اول جبرئیل اسلام پیغمبر اگر با انها مدارا نمیکرد همه

مردم را از بیعت بسوی کعبه بیخود از یهود را خبر شدند و اسلام را در اول دیر

و در مدینه یهود بسیار بود همینکه دیدند او هم بقبله خودشان نماز میکند گمشدند

نه دیگر هم چندان باکی ندارد و بقبله ما نماز میکنند سبب گردید و مسلمان شدند

و بعد زمانی که قوت گرفت اسلام و ثابت شدند بر مسلمانی و مطیع شدند او را

منصرف کرد بسوی کعبه در اول اسلام اگر مردی میمرد زن او باید یک سال

عده نگاه بدارد بجهة آنکه در زمان جاهلیت اینطور میکردند و بسیاری در نظر ایشان

قبیح بود که مرد پیش از یکسال زن بر دو شوهر کند پس پیغمبر هم بجهة مدارا

در هم نکردن انها فرمود عده سال یک سال نگاه بدارند بعد از آنکه اسلام قوة

گرفت از ایشان را منصرف کرد و عده چهار ماه و ده روز قرار داد که از او

بجهة آنکه دید حالا دیگر میتوانند از آن دین پدری ما دریشان بگذرند

و ثابت در اسلام شدند قوت گرفت اینرا تغییر دادند در اول اسلام میراث

را بدوستان میت میدادند و هرکس از اولیای میت بود نه وارث

او بلکه برادر دینی او را میرسید چون اسلام قوت گرفت قرار شد وارث

و در این دنیا تولد کند بنده بچه میپندارند پس تعجب میکنند که چگونه پیغمبر جمیع

با این پیغمبر را مردم رب بنده ... پس ... نه کسی خیال نکند اگر دین هم دین

پیغمبر است پس از چه موسی بطور یهودیت دین آورد و دین یهود دین غیر دین اسلام است

و از چه عیسی نصرانیت را آورد و اینها غیر از دین اسلام است میگوییم انجیل پیغمبر

از فکر نکردن و از جهالت مثل اینها است که پیغمبر ما در اول اسلام ... چند

فرمود پس از چندی آنرا تغییر داد و بطور دیگر فرمود مثل اینها است

که ضرور نیست مانند که در اول اسلام پیغمبر نماز بسوی بیت المقدس میکرد مادام

که در مکه بود و مدتی هم در مدینه بود رو به بیت المقدس نماز میکرد تا آنکه یکروز

در اثنای نماز براو جبرئیل رسید و او را برگردانید روی او را بسوی کعبه

لیکن بر اهل اسلام است که پیغمبر اول رو به بیت المقدس نماز میکرد و آخر رو بکعبه نماز کرد

کدام یک دین پیغمبر است بگویید ببینیم اگر میگویید بیت المقدس پس چرا رو بکعبه میکنید در

نماز میکنید و اگر میگویید کعبه چرا چندی رو به بیت المقدس نماز کرد

که همه دین پیغمبر است پیغمبر پادشاهی است از جانب خدا بر خلق در اول

اسلام اینطور صلاح خلق را دید است که بسوی بیت المقدس نماز کنید

اسلام قوة گرفت و دید مردم حالا متحملند اگر انها را از قبله برگردانند

بدهند پس پیغمبر دین خود را بجهة مصلحت رعیت و بجهة صلاح ملک از طوری
به صلاح مردم را میدانند عوض کنند و تغییر میدهند مانند اینکه مریض میرود نزد
پیش طبیب او را منضج میدهد اینهم منضج میخورد و در روز دیگر میشود صلاح او را
در مسهل می‌بیند مسهل میدهد او میخورد باز صلاح بیمار در منضج می‌بیند
میدهد منضج میدهد بهر طور که صلاح بیمار را میداند تغییر میدهد همچنین خداوند
عالم بنبی نازل کرد **هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب** این دین
دینی که ما بتو داده ایم عطای ماست از ما که بتو گفته ایم میخواهی بگو میخواهی مگو
هر طوری صلاح میدانی همان طور کن بر امتت هم نازل کرد **ما اتیکم الرسول**
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا آنچه رسول بشما میگوید بکنید بکنید و آنچه نگوید
باید مطیع رسول باشید **من یطع الرسول فقد اطاع الله** هر کس رسول را اطاعت کند
خدا را اطاعت کرده پس در امت اسلام هر چه صلاح دانست گفت ما
میبایست اطاعت او کنیم قضیه شیا ید باشیم بعد هم که طوری دیگر فرمود باز
باید اطاعت کنیم پس تو میندار دین خدا یک چیزی معین است که تغییر و تبدیل
نمیشاید بلکه دین خدا رضای محمد است دین خدا پسند محمد است دین خدا

صلاح

صلاح دید محمد است و آنچه محمد صلی الله علیه و آله صلاح بداند همان است دین خدا
آیا نمی‌بینی که اگر پادشاهی حاکمی را بجهت ولایتی حاکم کند و دستور العمل رعیت رضای
آن حاکم است هر چه صلاح دید آن حکم دستور العمل رعیت همان است فرمان از
جانب پادشاه آمده ما حاکمی را پسندیدیم صلاح ملک خود را و صلاح
شما را در آن دیدیم پس فلانی کس را حاکم بر شما کردیم حالا باید جمیع شما
برای او راه بروید و سخنان او گوش کنید ما از او خاطر جمعیم و بجز رای دیگر کار لابد
دانست بجز صلاح ملک ما کار دیگری نمیکند پس شما اطاعت آن حکم را کنید
همچنین خداوند پیغمبر آخر الزمان را بعد از آنی تادیب کرد و بعد از آنی
به ادب کامل که براو نازل فرمود **انک لعلی خلق عظیم** اخلاق تو دیگر حالا
عظیم شده ادب تو بنهایت کمال رسیده آنچه صلاح ملک میدانی
همان کن پس دین خدا همان صواب دید محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم
اجمعین اگر صلاح به بینی چیزی را بر خلق فریضه فرماید و اگر ببینی همان
چیز را حرام کرده مباح چیزی بخاطر تو برسد آنچه او میگوید دین خدا است اگر چه
از مطلب کاری می‌افتم لکن این مطلب هم مطلب بزرگیست مطلب عظیم است باید عرض کنم تا دانی

مطلبی بزرگیست مطلبی عظیم است باید عرض کنم و آن این است که عرض میکنم که شبهه
نخواهد شد مگر اینکه اعتقاد تو این باشد در آنچه محمد و آل محمد علیهم السلام بگویند
آن دین خداست فی المثل هر گاه تو را خانه باشد و در آن خانه اسباب و آلات
گذارده باشد آیا نه این است که من وقتی داخل خانه تو میشوم هر جائی در خانه
تو هست باید بنشینم اگر گفتی من آنجا راضی نیستم بنشینی بر من حرام میشود نشستن
آنجا چون این کلمه را گفتم اینرا بخصوص عرض کنم در مسئله که شنیدید در خانه کسی
در میروید هر جا که میگوید بنشینید همانجا بنشینید دیگر تعارف نکنید که بگوئید
خیر همین جا می نشینم یکباره تعارف خوب است خوب نیست هر جا گفت
بنشین بنشینی دیگر حالا میگوئی خیر همینجا هم خوب است آنکه صلاح نمیداند تو که
نشستی کجا است آنجا در نشستن عیب اش پیدا باشد دلش نمیخواهد آنجا
بنشینی خیال نمیرسد این ادب است که هر چه میگوئی بفرمائید آنجا
بگوئید خیر همینجا هم خوب است بعضی جاها باید اطاعت کرد صاحب
خانه را جائی در میگوید بنشین بنشین اگر چه صدر مجلس باشد در آنجا
بالا ترتیب هر جا که او میگوید تو بنشین مال اوست خانه اش است

اینها

اینها را معترضه گفتم تا یاد بگیرید بجهت آنکه خیلی مردم تعارفهای بیجا دارند بجهت
اگر صاحب خانه گفت این کاسه را آنجا بگذار آنجا بگذار هر جا میگوید بگذار اگر
بگوید راضی نیستم دست بزنی به این کاسه بر من حرام است دست بکاسه کنم اگر هیچ دقیقه
دیگر راضی شد بر من جایز است دست بکاسه کنم هر دقیقه دیگر که گذشت باز بگوید راضی
نیستم بر تو فریضه میشود دست بکاسه نزنی و بر تو حرام است دست کنی اگر باز بگوید
راضی هستم باز بر تو جایز میشود پس تو در خانه خود فرائضی چند فرض میکنی
کاسه اگر دست تو باشد کاسه اگر دست تو نباشد میگوید بگذار زمین فرض
است بر تو واجب است بر تو بگذاری زمین پس فرائضی چند صاحبخانه بر تو فرض
میکند بر تو حرام و حرامی چند بر تو حرام میکند بسیار امور بر تو حرام میکند بگوید آنجا
ننشین بر تو حرام میشود بسیار از چیزها را صاحبخانه مستحب میکند میگوید این مسند
سنت الهی که چه کار را بکنی من راضی ترم خوشترم من لیکن این مستحب میشود بر تو بسیار را
بر تو مکروه میکند میگوید حرفی ندارم لکن خوشم نمی آید تو آنجا نشسته باشی حرفی ندارم
لکن نمینشینی خوشترم می آید آنها مکروه میشود یکباره چیزها را صاحبخانه مباح میکند بر تو مختار است اگر بخواهد
صاحبخانه است و اختیار خانه خود را دارد حالا اگر بر تو مباح کرد چیزی را حرام کرد

یعنی غیر دین خدا که عمل کرده خدا ایمرد را مختار خانه خود قرار داده حکم او نافذ
در این خانه خود فرمود و امر اطاعت خانه کعبه تو شیعه نخواهی شد تا اعتقاد
نکنی خدا اقدر عالم این ملک را بتمام محمد و آل محمد سلام الله علیهم داده جمیع زمینها
را مسخر کعبه برای محمد و آل محمد علیهم السلام خلق لکم ما فی الارض جمیعاً جمیع انچه در زمینهاست
مال محمد است میخواهیم عرض کنم اگر کسی خواننده باشد احادیث آل محمد را میداند
و دفن خدا آدم را افرید در این زمین بنحو مالکی برای این زمین بنحو مستقل خدا
آدم را که افرید زمین را بتول او کرد و زمین مال او شد و پس از آدم بطریق وصیت
وصی آدم که شیث بود زمین بتول او بود همچنین بعد از آن پیغمبر پس پیغمبر
ارث بردند تا اینکه از همه اینها ارث رسید بمحمد و آل محمد صلواه الله علیهم از حسین
ان الارض یرثها عبادی الصالحون بزرگوار شدند وارث زمین اسمانند و این
بزرگوارانند صاحب دنیا و اخرتند و البته اینها شنیده قسیم جنت و نارند
علی بن ابیطالب است اگر خانه خانه او است مال که را قسمت میکند خانه او است
خدا باو داده دنیا و اخرت مال او است و قسمیکه اینک جمیعاً ملک طلق اینان
شد و بعد اینان داد خدا حالا دیگر خدا از خدائی خود نمی افتد خانه هم مال
نمیشود خدا

نمیشود خدا از خدائی نمی افتد هر صاحب مالی ادعا میکند مال منست مال
و قسم میخورد که مال منست و راست هم میگوید و خدا را از خدائی خود نمی افتد
همچنین اینکه ملک طلق محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین است و خدا هم از
خدائی نیفتاده هو المالک لما ملکهم و القادر علی ما اقدرهم علیه محمد جمیع خانه العبد وما یملک لمولاه
محمد مال خداست محمد بنده خداست خانه بنده هم مال اقایش است خود بنده
و خانه اش همه مال خداست لکن خانه خانه او است وقتی همچنین شد خدا از
خدائی خود عزل نشده و این خانه خانه محمد و آل محمد است صلواه الله علیهم اجمعین
و اگر خانه خانه او شد اعتقاد کردی را پس حالا اگر بگوید راضی نیستم
شما نوکران دست بر فلان چیز بگذارید بر همه حرام میشود دست بگذارید
و اگر یک ساعت بعد گفت راضی هستم حلال میشود اگر گفت فلان مال بر شما حرام
میشود یک ساعت بعد گفت حلال حلال میشود اگر گفت اینجا بنشینید حلالست بر شما
در این خانه مسکن دارید بنشینید و اگر یک ساعت دیگر بگوید حالا دیگر نمیخواهیم
تو در خانه خصوصیت نشستن نشستن تو در این خانه حرام میشود اگر گفت راضی
نیستم این زنیه را نمیخواهیم تو در خانه خصوصیت نشستن نشستن تو در این خانه

و برای خود عقد بسته لکن بدارید تو حرام میشود این مرد حیلهٔ نا گوار است خبر آنکه

میپرسند که اگر پیغمبر یک چیزی را میفرمودند حلال بود یا نه اینها از ضعف ایمان مردم است

جمیع شما بنده زر خرید محمد و آل محمد سلام الله علیهم این پیه را نخورید و ما لبید که

اما ستان گفت فلان چیز را حرام است اما حرام بود باشید تا گفت حلال است حلال شود

میباشید منت آنکه ... مرحوم مجلسی نشسته بود ملا جعفر نامی پیش پای منبر نشسته

بود و مرحوم مجلسی موعظه میکرد و گفت شکر کنید که در زمان غیبت واقع

شده اید و الا اوضاع زمان ظهور را نمی‌بینید ملا جعفر از این حرف خراب

در دلش خیال کرد شب اتفاقاً در خواب دید ... ندا کردند که ظهور امام شده

است خوشحال و خرم شد برخاست برود امام را پیدا کند رفت تا آنکه امام

را پیدا کرد و خدمت حضرت مشرف شد و کرنش و تعظیم کرد و خوشحال

که خدمت حضرت ایستاده بود در این اثنا یک کسی آمد خدمت امام

کرنش کرد عرض کرد این ملا جعفر این ملکی که دارد و فلان آباد و فلان آباد

این ملک مال منست پدر ملا جعفر غصب کرده حالا بارش باو رسیده

حالا حکمش چه چیز است فرمودند ما احتیاج شهود و بینه نداریم ما بعلم امامت

میدانیم

میدانیم که ملک مال تو است ملا جعفر برو ملک مردم را واگذار رفت ملک را

واگذار و آمد خدمت امام اینجا یکقدری دماغش سوخت ملا جعفر ایستاده

بود یکی دیگر خدمت امام آمد عرض کرد فلان ... اینجا نه که ملا جعفر نشسته از غصب بود

و بمن رسیده حالا مال منست در دست ملا جعفر غصب است فرمود ملا جعفر برو خانه

مردم را خالی کن بده ملا جعفر رفت خانه را خالی کرد عیالش خودش را برداشت

آمد سر کوچه داد داشت در اینجا یکقدر دماغش بیشتر سوخت تو این کوچه سر اسباب

هاش ایستاده بود کسی چیز دیگر آمد خدمت امام عرض کرد که این زنی که

ملا جعفر گرفته این زن وقتی در خانه خودشان بود او را در حجره برای خود عقد

کرده بود و وقتی آمد نداد او را برای ملا جعفر بگیر بداد خجالت کشید اظهار کند و

و بگوید نداد و الان این زن زن منست امام فرمودند راست میگوید زن مال

تو است ملا جعفر برو زن مردم دست شوهرش بده رفت داد آمد سر کوچه

پیش اسبابهاش ایستاده بود کم کم یک دفعه فراشی از جانب امام آمد امام

میفرماید پسری که زنا تولد کرده باشد حلال زاده نیست و در عهد ما حرام زاده

نباید باشد باید بچهات خود را سوا کردن زنی آمد پیش امام دست بردار شد

خود گرفت [گفت] اگر امام باشی این ریش وا از خواب بیدار رو جبت مقصود
همین که این طور مباشید نسبت با ماتان اگر جمیع مال شما را ببخشد اگر جمیع
اهل و عیال شما را ببخشد تمکین باید بکنید اگر بگوئید توبوا الی بارئکم فاقتلوا
انفسکم باید تمکین کنید اگر بگو بدست خود را پسر تو نمیاید رحم کند دست
تو بر گلوی تو همین طور تمکین داشته باش برای امام خود ملک ملک ایشان است
خانه خانه ایشان است جمیع مردم بنده زرخرید ایشانند بلکه تو بنده خود را
نمیتوانی بکشی و ایشان ماذونند در کشتن هر کس که بخواهند اگر نکنند
عدالت نیست اگر بمهمان خود بگوئی این کاسه را از این طاقچه بگذار
ظلم نکرده بجهت صلاح دانسته ایشان هم اگر صلاح بدانند بخواهند جمیع اهل
زمین را هلاک کنند ظلم نکرده اند مصلحت چنین دانسته اند اگر این طور
تمکین برای امام خود داری شیعه والا مرد خود رای هستی امام با هر جا
مصلحت دانسته که هر جا مصلحت ندانسته وا از ده باری اند انچه غرض کلام
معلوم شد که این ملک این عالم خانه محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین
در خانه خود هر جا صلاح دانسته اند کرده اند و کنند اند پس در زمان

حضرت ادم صلاح

حضرت ادم صلاح ملک را هر چه دانسته اند تعلیم ادم کرده اند ادم بچه
از علمای است بعد پیغمبر ما بجه تعلیم ان عالم چنین کرده اند در زمان ادم
ادم مامور بود که مستعلمان از دین پیغمبر را بخلق برساند دین پیغمبر
است از ... بجهت مصلحت میدانست چنانکه در اول اسلام یکبار ده حکم
میفرستاد بعد از چندی تغییر میداد الحکم را همچنین در زمان نوح صلاح
عالم ان دین بود که نوح در میان مردم اورده بود و دین پیغمبر بود
اگر میگوئی در زمان نوح پیغمبر کجا بود و ایشان کجا بودند میگوئیم نوح پیغمبر
ایشان را نوح میدید ایشان را بجهت انکه نوح پیغمبر خدا بود و چشم
نوح در عالم برزخ و عالم ذر باز بود و او میدید محمد را صلی الله علیه بجهت تعلیم
میکرد و اوی شنیده و نوح نشنیدی پیغمبر تعلیم فرمود نوح انچه را که صلاح
زمان نوح بود همچنین در هر زمانی انچه خلق ان زمان بود تعلیم
انبیا میکردند و ایشان باهل ان زمان میرسانیدند انبیا که
علمای بعد ماموراند از جانب محمد و آل محمد منسوب بحکومت از جانب شهنشاه
در رسانیدند بخلق در زمان خود انچه را که مصلحت انها بود ابلاغ نمودند

شنیده ان حدیث را که بطور مطلق فرموده است که حلال محمد حلال
الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة یعنی تا روز قیامت حلال محمد است دیگر چیز دیگری
حلال نیست و تا روز قیامت حرام حرام محمد است چیز دیگری حرام نیست یعنی انچه
حرام است در این بقعه و در این ملک حرام محمد است تا روز قیامت و انچه
انچه حلال در این بقعه و در این ملک حلال محمد است لکن در هر عصری
هر چه صلاح است میرسانند یعنی عبارت این باشد که حکم حکم محمد است
تا روز قیامت یعنی از الله که خداوند محمد را افریده حکم حکم اوست
بجز حکم او دیگری نیست پس یعنی این حدیث که علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل یعنی علمای امت من مانند بنی اسرائیل اند یعنی مانند کی میگوید
یعنی خود انبیا چنانکه اگر کسی بپرسد بزرگان طهران و اعیان
دولت کیانند میگوئی مثل امین الدوله مثل مستوفی الممالک اینها
یعنی خود اینها بیک کسی میخواهی بگوئی میگوئی ادمی مثل تو نباید
فلانجا بنشیند ادمی مثل تو نباید اینکار را بکند یعنی تو نباید این جا
بنشینی تو نباید اینکار را بکنی حالا فرموده علمای امت من مثل انبیا
بنی اسرائیل

بنی اسرائیلند یعنی که اینها علمای امت من هستند اگر چه برای این حدیث معنای
بسیار یکی از معانی این حدیث باز اینست که مراد از علما ائمه طاهرین
میباشند سلام الله علیهم بجهت انکه فرموده نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون یعنی ما علما هستیم
و شیعیان ما شاگردان ما میباشند پس ائمه اند علمای امت پیغمبر هم فرموده
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی ال محمد علیهم السلام مثل پیغمبران بنی اسرائیلند
یعنی چنانکه پیغمبران بنی اسرائیل مروج تورات و مروج دین موسی بودند بعضی
بمقتضای تورات حکم میکردند علمای امت من یعنی عترت من ایشان
هم حفظ قران را میکنند احکام دین مرا ایشان در میان خلق جاری
میکنند باز از برای این حدیث شریف معنی دیگر هست که مراد علمای همین
علمای امت باشند همین فقهاء همین حکما همین عرفائی که هستند همین
علمای امت پیغمبرند و اینها مثل علمای بنی اسرائیلند یعنی در حفظ احکام
قران و در حفظ سنت و نشر دین و در تعلیم سایر مؤمنین مثل اینهایند
مثل انکه پیغمبران احکام بعضی در میان خلق ایشان هم حکم میکنند
در میان خلق و الا میباشند اراده علمای امت مثل پیغمبران بنی اسرائیلند

دران شرافت ذاتیه برای پیغمبرانست حاش خداوند سوختن ناز اکر ذره شعاع

پیغمبران و نور پیغمبران افریده چگونه ممکن میشود مانند پیغمبران غیر ایشان

بشوند باری مقصود این بود دفع دینی پیغمبرانست صلوات الله وسلامه علیه

والائمه طاهرین مروجان دین پیغمبرند و حاملان دین پیغمبرند پیغمبران

گذشته که انها بخداوند عالم تدین گفتند و دین قبول کردند بواسطه

محمد و آل محمد علیهم السلام بود جاهلانه خیال مکن که دعای ایشان رسیده بدون

واسطه محمد و آل محمد علیهم السلام مگر در زیارت جامعه نخوانده و خداوند قبول

یا ایکه ایشان خدا را بدون واسطه شناختند بدون واسطه محمد و آل محمد علیهم السلام

علیکم یعنی از آل محمد هر کس دریافت خدا را توحید کرده از شما پذیرفته

والله اگر آل محمد علیهم السلام تعلیم نوع بشر که اشرف انبیاء نکنند بعضی بو حنید

خدا را اهرانیه فایز بعلم توحید نمیشد و ممکن نبود و نمیتوانستند خدای خود را

بشناسند اگر خدا را شناختند بتعلیم و تعریف آل محمد علیهم السلام بود

بلکه عرض میکنم بتعلیم حضرت فاطمه سلام الله علیها نوع عالم بتوحید شد

زیرا که حضرت فاطمه این بزرگوار جزو چهارده نفس مقدس است بعض

و این بزرگوار در طینت با حضرت امیر و با سایر ائمه یکی بود و در روایات

جامعه بخوانی

طابت وطهرت بعض من بعض ع

جامعه نخوانده و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده من شهادت میدهم که ارواح

شما چهارده نفر و نور شما و طینت شما یکی است و در احادیث بسیار مرحوم

مجلسی روایت کرده که این چهارده نفس نورشان را خدا از پیش

از کل کائنات افریده اینها همه یکی هستند و حضرت فاطمه سلام الله

علیها هم تو شنیده گمان مکن که او هم زنی بوده نهایت زن مکرمه بوده

چه بسیار از جهال سابقا اعتقاد داشت که حضرت فاطمه دختری بود مکرمه

اگر کار را بجائی رسانیده که از نقصان معرفت که زنها کنیف حایض اند

خود فاطمه الزهرا را نمیگویند و نمینویسند خیلی قبیح است العیاذ بالله نمیتوان

ایا هیچ مرد را ع

نوشت محمد روز کار نوشت محمد عصر خود ابحرف نمینویسند و فاطمه الزهراء

بعضی چه جاهلانه چه ... نوشتند و جاهلانه ... خواندند و منع

نکردند و کم کم منتشر شد و میان مردم ماند مینویسند صورت فاطمه

سیرت میدانم فلان و فلان ... مزخرفات چه چیزاست غرض که هم ... است

بگوئی فلانکس محمد عصر خودش ... و بس از آن ... بگو حیدر

عصر خودش نعوذ بالله بعینه همین حکایت است بلکه ...

و اینجا با حضرت فاطمه سلام الله مقامیست بلند در شأن آن پیغمبر مایند کلا والقمر
والليل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدى الكبر نذيرا للبشر لمن شاء منكم ان يتقدم
خدا پیغمبر مایند در قرآن کلا یعنی حقا یعنی قسم بحق ماه تجلیات خدا بهمین
جرم سفید قسم خورده این بحسب ظاهر لکن قمر قمر ولایت افتاب افتاب نبوت
و مقام محمدیست و مقام قمر مقام حضرت امیر است صلوات الله علیه پیغمبر مایند کلا
والقمر حقا قسم بحق علی قسم بحق صاحب ولایت یعنی علی قسم والليل اذا
ادبر قسم بحق زمان غیبت و زمان پنهان بودن ماه ولایت و شمس نبوت
که وقتیست که ظلمات عالم را فرا گرفته و شب عالم پیدا است و در لیله قسم
بحق شب اذا ادبر اما وقتیکه پشت کند و بخواهد ادبار کند بگذرد شب بحق زوال
این شب کلا والقمر والليل اذا ادبر والصبح اذا اسفر یعنی قسم بحق امام زمان وقتیکه
پرده از رخساره مبارک خود بردارد و صبح طالع شود و نور نبوت و ولایت
نمایان گردد از ظلمات شب غیبت آشکار شود قسم بحق امام زمان پس
قسم بحق اول ائمه که علی است خورده و قسم باخر ائمه که امام زمان است
و صبح است خورده و بحق باقی ائمه ص زمان شب غیبت باشد که ما بین

ادبار خر

والقمر ۴

بحق ادبار

بين

این حالت و اگر روا شد و اگر روا شد که باه و شب بصبح قسم بخورند چرا
باشد ن روا نباشد پس کلا والقمر والليل اذا ادبر والصبح یعنی قسم بال اذا اسفر
بحق انها لاحدى الكبر حضرت فاطمه یکی از آیات بزرگ خداست و آیات بزرگ
ائمه طاهرین علیهم السلام لقد رای من آیات ربه الکبری حضرت امیر فرمود ای آیه الله آیه
اکبر منی کدام آیه برای خداوند بزرگتر از من چه چیز از من بزرگتر است پس
پیغمبر در شب معراج را آیه کبرای خدا را دید یعنی مرا دید که پیغمبر در شب معراج
چه چیز از علی بزرگتر دیده اگر عرش دید که بزرگتر از عجائب کرسی دید بزرگ
کمتر از عجائب لوح و قلم دیده بزرگتر از علی نیست و حال لکنه لقد رای من آیات ربه الکبری
پیغمبر در شب معراج از آیات پروردگار خود آن آیه کبری را آن آیه بزرگ را
دید یعنی علی را دید چرا که از علی بزرگتر چیزی نبود زیرا که علی مظهر کبرای
خداست پس پیغمبر مایند انها یعنی حضرت فاطمه سلام الله علیها یکی از آیات
کبرای خداست چون خدا را دوازده آیه است که دوازده امام باشند
که آیات خداوندند انها هم یکی از انهاست لکن نه بحالت برسد از آنچه
گفتم در حضرت فاطمه امام است نه بلکه آن بزرگوار حجت خداست و آیه الله الکبری

دیگر از آیات کبرای خداست نهایت امامی از جمله مردان نیست مثل آن دوازده
نفر جایز نیست بیرون نفهمیده بگوید فقط نفس امام سیزدهم درست که امام
دوازده نیست اینها حجتهای خدا نیستند که مورد ایصال و ابلاغ احکام و اوامر
و نواهی بسوی خلق شوند و حضرت فاطمه یکی از حجتهای خداست امام نیست لکن فاطمه
از طینت اند و از ده نفر آفریده شده و از نور محمد و آل محمد آفریده شده اند
روح فاطمه و نور فاطمه و طینت فاطمه با روح و نور و طینت ایشان یکی است
و چون یکی است پس او هم یکی از آیات کبرای خداست بعد پیغمبر باید بزرگی
نسبت به این بزرگوار داخل بندگان است و لهذا تعلیم میکنند و لهذا بسیاری از
در زمان حضرت فاطمه بسیاری از زنان میرفتند خدمت آنحضرت و بسیاری
و علوم از آن بزرگوار میپرسیدند و آن بزرگوار تعلیم آنها میفرمود بسیار شرع
مردان با زنان خود صحبت داشته اند طرح مسئله کرده اند و در آن
حرف نقص اند و برایشان شبهه شده صبح زن خود را فرستاده اند خدمت
حضرت فاطمه حل شبهه خود را کرده اند از آن بزرگوار و ایشان حدیث
را میرفتند بیان میکردند برای مردان خود نه بخاطر تان برسد فاطمه

همانجا نشسته

همانجا نشسته بود یعنی لیکن زنها گوشه خانه اش و چه خبر نیست نه خیر آن
بزرگوار عالمه زنان خود بود و چگونه نه و حال آنکه جمیع پیغمبران در نزد
علم آن معصومه مثل یک قطره از دریا است بلکه این نسبت نسبتی که از نفی بنمود نیست
علم پیغمبران را نسبت بعلم فاطمه صلوات الله علیها و او فاطمه زن بود است بسیار بزرگ
اگرچه در ظاهر بصورت زنانست لکن نبد بزرگتر است و سید ابن مرتبه ابلاغ
و ایصال و مرتبه هدایت مرتبه بلند نیست بردیم بر سر مطلب پس پیغمبران سلف مستمدار
بیواسطه توانسته اند از خدا وحی بگیرند یا الهام کنند بر ایشان یعنی نازل میشد
بدون اطلاع محمد صلی الله علیه و آله بلکه بر هیچ پیغمبر نازل نمیشد مگر اینکه محمد
صلی الله علیه و آله اول اطلاع بهمرسانیده و تعلیم او کرده که برو بنوح مثلا پیغام برسان
بگو که امروز در میان امت با موری چنین و چنین بگو یعنی آن ملک بر ایشان
و پیغام از محمد می آید و آن پیغمبر میرسانید و ایشان هم در میان امت اخبار مامور
بعضی میرسانیدند و چنانچه جمیع شریعت خود را پیغمبران بواسطه محمد و آل محمد
علیهم السلام رواج داده اند والآن تقرب بخدا پیدا نمیتوانند بکنند و خلق را
نمیتوانند تقرب بخدا برسانند مگر بواسطه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

ونتوانستند یک قدم بسوی خدا بردارند مگر با جانب محمد و آل محمد صلوات
الله علیهم و مگر بدلالت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و مگر بهدایت محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم و نتوانستند که هدایت کنند هیچ نوری از انوار خدا
را مگر از جهة محمد و آل محمد صلوات الله علیهم پس طلع شد دیگر آنچه را در
خزانه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین پیدا بود آیا نشنیدی آن حکایت
را که خدا خبر داده از آن در کتاب خود در وقتیکه موسی بن عمران بکوه طور
رفت فلما تجلی ربه هفتاد نفر از بنی اسرائیل مردند و موسی غش کرد و کوه
از هم پاشیده و بقیه هبا منثورا شد چه طور شد که چنین شد باش
چه خبر است باش آنست که پیغمبر باید خدا امر کرد یکی از کروبیین را که آن
کروبیین را فرمود قومی از شیعیان ما هستند از خلق اول قومی از
شیعیان امیر المؤمنین هستند که آنها را کروبی میگویند بجهة بسیاری نزدیکی ایشان
بخدا آنها را کروبی میگویند در زبان عرب کروب بمعنی قرب است بمعنی نزدیک
کرد یعنی شد یعنی بسیار بسیار نزدیک بعد از آنکه موسی آن سؤال را از خدا
کرد خداوند امر کرد یکی از کروبیین را که قومی از شیعیان ما هستند خلق اول

تجلیات

که بقدر سوراخ

که بقدر سوراخ سوزنی از نور خود بتابانید بکوه طور بقدر سوراخ سوزنی
از نور خود بر موسی تابانید هفتاد نفر از بنی اسرائیل مردند موسی غش کرد این
آن یکنفر کرد بی توجهی که بکوه طور کرد بقدر سوراخ سوزنی از نور خود تابانید
بکوه طور از شعاع آن نور از هم پاشید در هر حصه حصه از آن غبار شد و به زمین فرو رفت و حصه
در دریا منتشر شد حصه از آن غبار شد و در هوا مستغرق شد هفتاد نفر غبار شد هم
از بنی اسرائیل مردند و موسی بیهوش شد افتاد و هر خدا که پیغمبر باید صعق
لغت صعق بمعنی مردن است پیغمبر باید خر موسی صعقا ظاهر آنست که مرد بهر حال
که موسی هم رفت از کار بعد از آن خدا او را دو باره احیا کرد موسی را اما اینکه
بحال اول در بنی اسرائیل را زنده کرد بجهت آنکه بنی اسرائیل از موسی شکایت خواهش میکردند
کرده بعضی از او باز خواهش میکردند غرض موسی نتوانست نور یکی از کروبیین
که از شیعیان امیر المؤمنین بود ببیند و اسم نور او را نتوانستند ببیند خدا
چه گذارد پیغمبر باید فلما تجلی ربه للجبل یعنی چون موسی و بردند موسی تجلی
کرد آن کوه را از هم پاشید یعنی و این بود نتوانست نور یکی از شیعیان
را چنانکه باید ببیند چگونه میتوانست بی واسطه محمد و آل محمد توجه بخدا

کنند و او را خدا اسلا بدون واسطهٔ محمد و آل محمد ثبت هده کند بسبب این
بعد که عرض کردم انبیای گذشته بواسطهٔ محمد و آل محمد تقرب بخدا جستند
این است که در احادیث بسیار است که هر پیغمبری که در مهلکه گرفتار شد توسل
بمحمد و آل محمد جست و خداوند او را ببرکت ایشان نجات داد پس نوح را
از طوفان کشتی بواسطهٔ محمد و آل محمد نجات داد و ابراهیم را از آتش نجات
داد هر یک در مهلکه که در میماندند خدا را بمحمد و آل محمد نجات داد ابراهیم را
از آتش بواسطهٔ محمد و آل محمد نجات داد هر یک در مهلکه که در میماندند خدا را
بمحمد و آل محمد علیهم السلام میخواندند و خداوند هم ایشان را نجات میداد بلکه
انبیای سلف پیغمبران شان عهد و میثاق از آنها بر تولای محمد و آل محمد میگرفتند
و آنها هم در مهلکه‌های خود خدا را قسم میدادند بمحمد و آل محمد که محمد و آل محمد از روز
کجا بعضی تو الان امام زمان خود را نمی‌بینی و توسل میجویی الان شیطان
را کسی نمی‌بیند و در مشرق و مغرب او را لعنت میکنند همچنین ایشان هم
ندیده بعضی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم را و خداوند بحق ایشان قسم میدادند
اینهمه اسماء الله و صفات الله هست و شما هیچ از آنها را ندیده‌اید برای

بواسطهٔ محمد و آل محمد توسل بخدا جستند

بواسطهٔ محمد و آل محمد نجات داد

خدا

خدا اسماء پنهانی است برای خدا اسم اعظم هست و شما از آن ندیده‌اید
همچنین انبیای گذشته را پیغمبران تعلیم کرده بعضی که بعد از ما آمدند
محمد و آل محمد علیهم السلام ایشانند خلاصهٔ کلّ کائنات ایشانند مرجع
جمیع موجودات و بایشان متوسل شدند و ایشان بمحمد و آل محمد علیهم السلام
متوسل میشدند و در امت بنی اسرائیل همین میثاق محمد و آل محمد را فرقان
مینامیدند و خدا فرقان بر بنی اسرائیل نازل کرد تا اینکه هر کس متوسل بمحمد
و آل محمد علیهم السلام شد او جدا میکند حق را از باطل فرقان جدا میکند
حق و باطل را و فرقان میگذارد ما بین حق و باطل پس هر کس بگروید
بمحمد و آل محمد معصوم شد از لعب باطل است و هر کس گروید بمحمد و آل محمد معصوم
شد از راه حق است و همان روز هم کسی بعضی که برو لهان شان
گران بعد ذکر آل محمد و فضائل ایشان و ایمان نمیآوردند و شکایت
بعد نمیکنند چنانکه امام زمان هنوز نیامده و برو لهان بعضی گران است الحمد
از فضل آن بزرگوار میشوند و بر دل شان سنگین است و وقتیکه
هر از مرتبه بالاتر از این انکار میکنند و ان الله لا حول و لا قوة الا بالله

خود امام زمان در این ماه هم تجبر بر ظهور آن بزرگوار خواهیم کرد در سالهای
گذشته عادت داشته ایم که هر ساله تجبر بر امر ظهور و رجعت میکردیم تا اینکه
مردمان فراموش نکنند و خود را خود بر نیکان رفته بخیالات دین پیغمبر را
بمردم رسانیده اند پس چطور کسی خیال نکند اگر دین همه دین پیغمبر است
پس از چه موسی بطور یهودیت دین آورد و دین یهودی غیر دین اسلام است
و از چه عیسی نصرانیت را آورد و آنها غیر از دین اسلام است میگوییم از تجاهل
از تفکر نکردن و از جهالت مشتبهات است که پیغمبرها در اول اسلام
چند فرمود و پس از چندی نسخه را تغیر داد و بطور دیگر فرمود و این از ایشان است
که ضروری مسلمانانست که در اول اسلام پیغمبر نماز بسوی بیت المقدس میکرد
مادام که در مکه بود و مدتی هم در مدینه بود رو به بیت المقدس نماز میکرد تا اینکه
یک روز در اثنای نماز برای او وحی رسید و آمد جبرئیل و برگردانید روی او را
بسوی کعبه این بدیهی اسلام است که پیغمبر اول بطرف بیت المقدس نماز میکرد و آخر
رو بکعبه نماز کرد کدام یک دین پیغمبر است بگویید ببینم اگر میگویید بیت
المقدس پس چرا رو بکعبه نماز میکنید و اگر بگویید کعبه چرا چندی رو به بیت المقدس

از انجیل زیاد و مکرر شده

نماز کردند

در ترش نیست که همه دین پیغمبر است پیغمبر پادشاهیست از جانب خدا
بر خلق و در اول اسلام اینطور صلاح خلق را دیده است که بسوی بیت المقدس
نماز کنید بعد که اسلام قوت گرفت دید مردم حالا متحملند اگر آنها را
برگرداند بسوی کعبه در اول جدید اسلام بعضی اگر با آنها مدارا نمیکرد
یکدفعه مردم را از یهودیت بسوی کعبه میخواند یهود اصلا نمیشدند و اسلام
نمی آوردند و در مدینه یهود بسیار بود همینکه دیدند او هم بقبله خود آن
نماز میکند گفتند که این دین هم چندان باکی ندارد و بقبله ما نماز میکنند
میل کردند مسلمان شدند و بعد از آنکه قوت گرفت اسلام و ثابت
شدند بر مسلمانی مطیع شدند ایشان را منصرف کرد بسوی کعبه در اول
اسلام اگر مردی میمرد زن او بایستی تا یکسال عده نگاه دارد از جهت
آنکه در زمان جاهلیت اینطور میکردند بسیاری در نظر ایشان قبیح بود
که مرد مرد پیش از یکسال زن بعد شوهر کند پس پیغمبر هم بجهت مدارا در
نکردن آنها را فرمود عده را یکسال نگاه دارند بعد از آنکه اسلام
قوت گرفت از این ایشان را منصرف کرد و عده را بچهار ماه و ده روز

قرار کذارد بجهة آنکه دید حالا دیکر نمیتوانند از ان دین پدر و مادر

شان بکذرند و ثابت در اسلام شدند همچنین سلطنتهای بسیار در اول

اسلام بجهة بعضی امورات در اسلام قوت کرفت ازان تغییر دادند در اول

اسلام میراث را بدوستان میت میدادند و بهر کس از اولیای میت

بجهة دوستی بلکه برادر دینی او تقسیم میرسید چون اسلام قوت کرفت

قرار شد بوارث بدهند پس معلوم شد پیغمبر دین خود را بجهة مصلحت تعبیت

و بجهة صلاح ملک بهر طوری که صلاح معلوم میشد میدادند عوض کنند

و تغییر بدهند مانند اینکه مریض سر دوا میرود پیش طبیب طبیب اول نسخه

میدهد این هم میخورد دو روز دیکر میشود صلاح او را در مسهل میبیند

مسهل میدهد او میخورد باز صلاح بیمار را در نسخه میبیند نسخه میدهد

هر طور که صلاح بیمار را میدانند تغییر میدهند همچنین خداوند عالم هر

نازل کرد   این دینی که ما بتو دادیم

ایم عطای است از ما که بتو که ایم میخواهی بکو میخواهی بکو بهر طوری که صلاح

الان اینجا   میدانی همان طور کن بر است هم نازل کرده   پیدا ارند در اماکن نیز ارند

و همین طور

و همین طور خود سر نیز اگر خداوند عالم خواهش شیئ او قرار کرفت

امسال هم عرض میکنیم بارب در از روزکار ظهور کنند الکفار تصدیق اعظم و

اعظم خواهد شد چنانکه حال امر چنین است تجاهل کنید که اهل زمین اهل

تمکین شده اند خبر از هزار نفر یکنفر اگر تصدیق کنند باشند شما میدانید

که در میان مسلمین مردم که دعا برای تعجیل ظهور میکنند اگر امام ظاهر شود

تمکین از آن بزرگوار میکنند اگر امام ظاهر شود تمکین از آن بزرگوار میکنند چه

بسیار نفوس هستند میکویند مرا عار است از این زندگی که اسلام باشم

معلوم است کنم بنده که عمارت ان مثنوی قضاوت بکنند و حکومت و حالا نمی‌بینند

تمکین کنند و بنده کنند عمارت ان مثنوی را خبث کشیده اند صد هزار لعنت

تصنیف کرده اند حالا همه کفر را بکذارند همچنین امتهای کذشته قبل از پیغمبر ما

به پیغمبر ما نشدند لکن وقتیکه که آن پیغمبر کفت انچه در دست احبار شماست

حلال سیاه نمی ارزد و انچه در دست رهبان شماست حلال سیاه نمی ارزد

و انچه را شما داشته اید همه را زیر پای خود بکذارید و انچه تازه میکویم باید

بان عمل کنید همچنین وقت امام تو خواهد امد با شرع جدید و کتاب جدید

[illegible]

می‌آورد و شرع جدیدی می‌آورد و کتاب جدیدی آن وقت تو دیگر حالا فریاد و فغان
بر می‌آوری که ای وای کتاب فلان بی‌مصرف شد چه طور شد فلان کتاب
حالا جرأت نداشتی اینها را ببر و بی‌مصرف شده‌ای و او ای بیداد از روز تنگ
یک سیاه تیر از ... جمیع آنچه در دست شما است باطل می‌شود مگر آنچه او بیاورد
و آن درست است باری مقصود این که پیغمبران گذاشته‌اند بواسطه محمد و آل محمد
علیهم السلام قصد خدا کنند و بواسطه محمد و آل محمد رو بخدا آورند و بواسطه محمد و آل محمد
خدا را شناختند و بواسطه محمد و آل محمد تقرب بخدا جستند همچنین می‌خواهم
عرض کنم شیعیان و مرا البته بایستند بدانند ... از محمد و آل محمد چنانکه
دین را از محمد و آل محمد آموخته‌اند همین طور بکار بستند به بند دین اسلام مگر
بواسطه محمد و آل محمد حالا که دانستی این دین این طور است حالا دانستی نماز ظهر چهار
رکعت است باید بکنی یا دهم گرفتی یاد گرفتن جدا است بکار بردن جدا است
جمیع این شریعت را بواسطه محمد و آل محمد تو یاد می‌گیری دین اسلام نمی‌توان آن را بکار
برد مگر هر کس هر چه بکار برد بواسطه محمد و آل محمد علیهم السلام بکار ببرد این
علم را باید اخذ کرد یاد گرفته‌اند مردم چگونه علم از آل محمد اخذ کنند و لی

بپندارند چگونه

کرد ۲

لیو (?)

بپندارند چگونه عمل بآن کنند با وجود محمد و آل محمد چگونه باید سلوک کرد
هنوز این عمل در میان شیعیان نشده این علم هنوز تعلیم و تعلم در میان
مگر آحادی از این خلق علم اینکه بفهمند و بدانند و بکار بردن این چگونه
است بدانند بهدایت محمد و آل محمد صلوات الله رو بسوی خدا باید
رفت و چگونه میتوان بواسطه محمد و آل محمد علیهم السلام تقرب بخدا جست
و چگونه میتوان بواسطه محمد و آل محمد خالص در توحید شد و چگونه باید بواسطه
محمد و آل محمد بری از شرک شد این علم در دست مردم نیست لکن آن دوایی که
همان علم آل محمد علیهم السلام باشد رسمش در دست بسیاری از مردم نیست ... در دست
بسیاری از مردم هست و بسیاری از مردم از این غافلند آن دینی که از محمد
تراوش میکند و از آل محمد سلام الله علیهم تراوش میکند دین است
و آنچه که از ایشان تراوش نکرده نه از ایشان گرفته‌اند و نه بایشان
بر میگردد آنچه از کوزه معین بیاید و تراوش کند آن آب کوزه است
اما آن آبهائی که خود میبری از نهر میگیری آن آب این کوزه نیست او دخلی
باین کوزه ندارد و تو نمیتوانی ادعا کنی که من آب کوزه را خورده‌ام و حال

مردم

این

اینست که مجتهد برای خود میگوید هر که رای دارد مجتهد است بجهة انکه جمیع احکام
را سنیان از پیغمبر ندارند دین پیغمبر در نزد ال محمد بود و ایشان از ال محمد علیهم
السلام رو گردان شدند و چون رو گردان شدند جمیع دین را نداشتند
و اضعاف مضاعف از دین را انداختند بعضی از احادیث داشتند
و اضعاف مضاعف از دین را انداختند مجتهد آن در میان سنیان پیدا شدند
و ایشان را مجتهد گفتند یعنی کوشش کننده در انچه پیغمبر نگفته خود کوشش
کنند و بفهمند برای علما عرض میکنیم انها ملتفت میشوند یا نه این مراجتهاد
در مقابل نص نامربوط است جائیکه نص ندارد اجتهاد میکنند بجهة انکه
اجتهاد در مقابل نص نامربوط است پس اجتهاد در ادر جائی باید کرد که خدا
و رسول هیچ نفرموده باشند ملتفت باشند چه عرض میکنیم اگر چیزی را
مسئله را خدا و رسول گفته باشد شخص اجتهاد میکند بقول علما اجتهاد در
مقابل نص است و نامربوط است و اگر خدا و رسول نگفته باشند اجتهاد
میکند پس مجتهد گمراه است که بگوید چیزی را که خدا نگفته باشد نه رسول گفته
باشد سنیها را میگوییم حالا دیگر از مسجد که بیرون میروید از شما پرسیده

از خورندگان اب کوزه ام بجهة انکه حضرت رفته از نهر اب اورده بهمین
واللّه علم ال محمد علیهم السلام است که از ال محمد روایش کرده باشند از
ایشان ماثور باشد و روایت از ایشان شده باشد و در اخبار
و اثار ایشان باشد اما انچه من از پیش عقل خود بردارم از رای خود چیزی
بگویم از عرف و عادت اهل مردم چیزی بگویم ان اب کوزه ایست که الا علم علم
ایشان نیست و تو از اب علم ایشان نخورده پس ریشش در دست
بعضی از مردم است و اصلش در نزد جمعی از شیعیان است همه میگویند
ما بر دین محمد و ال محمدیم سلام الله علیهم لکن دین محمد و ال محمد انست که در معنی
در دین خدا متابعت اثار ما را بکنید شیعه ما کسی است که متابعت اثار
ما را بکند لا تاخذن الا الامن تکلم بکلم از ما و اگر چنین کنی و بکری بکلم از ما او فوت
از ما جاب میشوی من اتبعنی فانه منی هر کس متابعت خدا یا پیغمبر یا امام
را فرق میکنند پیغمبر باید هر کس متابعت کند مراد از سنت لکن انکه
بعقل خود میگوید نه از خدا گفته نه از رسول گفته نه از ال رسول گفته
اینها را کوشش میکنند یعنی اینها را ملتفت نمیشوید در میان کلمات قرار

بحث کلم مجتهد

اینکه من میگویم بگویید نه چیز دیگر میگویم این اجتهاد و توی سنیهاست
و جایش را که دانستید اینجاست که نه خدا گفته باشد نه رسول پس
اجتهاد در آن چیزهائی است که خدا و رسول نگفته اند پس مجتهد یعنی کسی که
میگوید چیزی را که نه خدا گفته باشد و نه رسول گفته باشد حالا این سنی را مجتهد
میگویند و این رای توی سنی است بیشترها چون این ولایتها دست سنیها بوده
اند که تازه است شیعه شده اند و سنیها مذهب را رها رفته اند بعد از شصت سال هفتاد
سال بیشتر نیست و در این ولایتها همه افغان بعضی در زمان صوفیه اینجاها هم
سنی بوده اند این که محله ها افغان قتل کرده اند اینجاها دست سنی بوده الان هم
بسیار در راه خراسان چه بسیار دهاتش هنوز سنی هستند و علمای سنی را
میگفتند مجتهد اینها علمای شان مجتهد بعضی فارسی که میگوید آقا بعضی مجتهد را هم
داشتند جای پیغمبر چیزی نگفته بود اجتهاد میکردند این شد رای مجتهد پس
این مصطلح شد در میان سنیها رای فلان مجتهد چه چیز است در رای فلان مجتهد
ما راه میرویم بعد از اینکه شیعه روی کار آمدند و ولایت شیعه خالص شد اینها
هم بعادت قدیم مجتهد گفتند لکن در میان شیعه مجتهد نیست هیچ امامی

نگفته

نگفته مجتهد بگویید علمای شیعه بگویید راویان اخبار بگویید محدثان و راویان
لکن مجتهد بگویید لکن اصطلاح چه باب شده علمای شیعه را هم مجتهد میگویند اسم
این بیچارهها را هم مجتهد گذاردند شیعه مجتهد نیست چنانکه عمر روزیکه خلیفه
شد حدیثش الان موجود است در کتابهای احادیث نوشته شده عمر روزی که خلیفه
شد حکامی که باطراف میفرستاد حکم کرد بآن حکام در قضیههائیکه برای
شما روی میدهد اجتهاد کنید و مجتهد بشوید او یاد مردم داد اجتهاد را
اجتهاد از طریقه ایشان است حالا علمای ما را هم غیر اسم را بر ایشان گذارده
اند با اینها هم مجتهد میگویند هرگز مجتهد نیستند علمای شیعه راویان حدیث هستند
حامل علم محمد نیست رای فلان مجتهد است این از الفاظ سنیهاست خیلی چیزها
از سنیها مانده مثل اینکه انگشت شهاده که میگویند انگشت شهاده کدام است
توی کتابهاشان هم مینویسند که انگشت شهاده اشاره کند این مال سنیهاست
این سنیها نماز میکنند وقت تشهد این ناخن راستشان را بلند میکنند
میگویند اشهد ان لا اله الا الله ناخن جنبش را بلند میکنند میگویند و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله توی سنی اسم این ناخن را انگشت شهاده میگویند

حالا توی شیعه هم مانده این آبی است از انها همچنین این پاشورهای حوضها
پاشور یعنی چه این از همان روز تسنن مانده سنیها وضو میگیرند از
مذهبشان آنست که پاشان را اب ور زنند وقتی وضو میگیرند قدری آن میشستند

پاشان را

و این عوض سحر است ما میکشیم در حوضها اینها را درست کردند اسمش پاشور
شد هنوز مانده است اینها است اینهائی از انها مانده همچنین این حوضهای کر که ب
ه درست میکنند قلتین درست میکنند مشهد خیلی است اینهم قلتین هم از حوضهای
سنیهاست حالا بجهت اینکه مردم تازه دست از سنی گری برداشته اند یکپاره
از الفاظ همانها در ترشان مانده انها را میگویند خیلی از عادات در میان
مردم مانده از انوقت است که هنوز مسلمان نشده بودند گبر بودند شب اول سفره
نبر رو میچینند از گبرهاست آتش بپام روشن میکنند شیر برنج
باب سید هند اینها کارهای گبرهاست جنتها سلام مهمانی میکنند دختر شاه پریان را
مهمانی میکنند سر خلاف ار میکنند روزه پای پرشنبه میگیرند اینها هم از مذهبهای
جاهلیت است ه در میان مردم مانده و بهمان عادت قدیم هنوز میگویند
همچنین اینهم اسم مجتهد هم از عهد تسنن مانده است اسم علمای بیچاره ملا مجتهد

گذارده اند

گذارده اند میگویند راس اقا ببت را که ام اقا بزرار از رایت مجتهد کرام
است اقا مجتهد ثبت علما را وی اخبار آل محمد علیهم السلام اند وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا و مولانا محمد وآله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من
الجن والانس من الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جلت عظمته
در کتاب مجید خود میفرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
خداوند عالم جلت عظمته اول چیزی که افرید که دیگر قبل از ان مخلوقی نیست
و نبعه بجز ذات مقدس او چیزی نبود اول چیزی که افرید مشیت خود بود و اراده
خود بود مشیت و اراده یکمعنی دارد بیکمعنی گفته میشود مشیت و اراده خود را
افرید و هیچ مخلوقی از ان نزدیکتر بخداوند عالم نیست از این جهت ان مشیت

داشت جمیع کمالاتی

جمیع کمالات تا آنجا که ممکن است در رتبه مخلوقات از برای این مشیت بود هرچه
جز ذات خداست از انوار خدا و نور خدا غیر از ذات خداست هرچه غیر از ذات

خدا از قهاری خدا از کمالات خدا از خواص خدا از جباری خدا از قدر [illegible]

خدا از [illegible] خدا از صفات خدا [illegible] از ذات [illegible] خدا است جمیع [illegible]

[illegible] این شیئیت جمیع بوده دارای جمیع آن کمالات [illegible]

خدا [illegible] شیئیت [illegible] جمیع [illegible] خدا در همین شیئیت و جمیع صفات خدا

در همین شیئیت [illegible] کمالات از [illegible]

بطوریکه دیگر بالاتر از آن محال [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] شیئیت خدا [illegible] شیئیت خدا [illegible]

با [illegible] شیئیت خدا [illegible] خدا [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

در [illegible] ذات خدا [illegible]

در ذات خدا [illegible] عالم [illegible]

نپذیرد [illegible] ذات خدا [illegible]

عالم تغییر نپذیرد و خدا چیزی [illegible] خدا [illegible]

خدا [illegible] خدا [illegible] بر مخلوقات [illegible]

اشیاء

اشیاء نه چیز [illegible] خدا [illegible] چیزی [illegible]

جمیع [illegible] خدا جمیع کمالات خدا جمیع قدرت خدا جمیع علم خدا جمیع [illegible]

خدا [illegible] شیئیت [illegible] خدا این شیئیت بر مخلوقات [illegible]

[illegible] شیئیت بر مخلوقات [illegible] بر مخلوقات [illegible]

[illegible] شیئیت [illegible] آفتاب [illegible] خدا [illegible] آفتاب [illegible]

آفتاب [illegible] خدا

[illegible] آفتاب شیئیت [illegible] نور آن [illegible] شیئیت [illegible]

[illegible] بر مخلوقات [illegible] شیئیت [illegible] شیئیت [illegible]

[illegible] شیئیت [illegible] شیئیت [illegible] شیئیت [illegible]

[illegible] شیئیت [illegible] چراغ [illegible] چراغ [illegible]

[illegible] چراغ [illegible]

[illegible] چراغ

[illegible] چراغ [illegible]

بدون تفاوت [illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible]

افتابست که در این اینه می افتد پس این عکس افتاب بر صفت افتاب زرد است

چون زردی افتاب کم است چشم گردی افتاب درخشان است چشم درخشنده

افتاب و زیر ماه بگذاری اینه سیاهی نیز نور ماه سیاه نمایاند بر صفت ماه پس ان

هر چیزی بر صفت ان چیز است عکس هر چیزی بر صفت ان چیز است نیز عکس

تو در اینه تو مانند تو است و عکس زید در اینه مانند زید است و عکس حیوانی در اینه

مانند حیوان است و عکس درختی در اینه مانند درخت است عکس هر چیزی نسبت بان

چیز است البته پس نور مشیت خدا و عکس مشیت خدا بر صفت خدا ظاهر بود چنین

بر صفت مشیت خدا است الله ان عکس هم باید نامهای خدا در ان باشد

و صفتهای خدا در ان باشد و کمالات خدا در ان باشد و الا عکس مشیت

نخواهد بود بر صفت مشیت نخواهد بود و عکس هر چیزی بر صفت ان چیز باید

باشد پس عکس مشیت و نور مشیت خدا هم دارای نامهای خدا است دارای

صفتهای خدا است دارای اثار و کمالات خدا است پس چون بر صفت مشیت در

طور مشیت محبوب خدا است در عالم ظاهر بود بر صفت محبت خدا در صفت

صفتهای خدا و بطور نامهای و نورها ظاهر بود و ان نوری که از مشیت تابید .

در عرصه امکان

در عرصه امکان محبوب خداوند عالم است و بر صفت مشیت و بر صفت محبت

خدا است و بر صفت خواهش خدا است پس این نور همانطوری که خدا

خواسته است تجلی مشیت الله و کمالات الله و کمال حب الله پس این نور مطابق

با محبت خدا است مطابق با رضای خداوند است چنین پیدا و دانسته مطلب

دیگر شدم و عرض کنم و ان اینست اگرچه نور چراغ بر صفت چراغ است ولی

اگر اینه رنگین باشد این نور را رنگین میکند عکس چراغ در اینه قرمز

می افتد و حال انکه خود چراغ زرد است عکس چراغ در اینه که کج او از را

پنهان در پیچ اینه عکس چراغ پهن می افتد مخروطی حال انکه چراغ

مخروطی است پس کجی اینه لامحاله تغییر میدهد نور چراغ را پس بر حسب

قابلیت اینه نور چراغ پیدا خواهد شد سنگی بزن وسط اینه و انرا خورد

کن صد تکه میشود و بچراغ نگاه بدار صد چراغ در اینه پیدا میشود

این از قابلیت اینه است و الا چراغ یکی است چراغ صد تا نشده بجهت انکه

اینه صد تکه شد پس همچنین هر گاه اینه کج باشد سیاه باشد اینه

زرد باشد قرمز باشد بهر طوری که اینه است ان عکس در اینه پیدا

میشود پس الکه زید نگاه کند در اینه عکس خود را ان تو بیند صورتی
بسیار دراز بسیار کج و از ان بیزاری کند تعجب چه این چه بسیار بد صورتی
خدا کند ما چنین باشیم و حال صورت او صورت معتدلی بود در اینهٔ قابلیت
اینه کج رواج شده حتی انکه برای مسخره که در فرنگستان اینه ساخته اند
دادرا بست و بلند بطوری ساخته اند انسان در ان نگاه میکند صورت خود که
در ان می بیند هر چه نگاه میکند می بیند صورت صورت خوکست و طوری ساخته
اند انجاهائیکه خارج صورتست عکس نمی افتد و انجاهائیکه می افتد خوکست
می بیند خود را شکل خوک از اینه پیدا شد و خطابان انسان نمیزارد
صورت انسان در نهایت استقامت و نیکوئیست را بعضی جاها ذکر کردم
در فرنگستان همچو اینه ساخته اند بر من ایراد کردند ما همچو چیزی را تو
میگوئی ندیده ایم و خوی ندارد مگر هر چه شما ندیده اید باید نباشد بگو به
بینیم صورت در اینه دراز میشود یا نه البته این را دیده در اینه پهن میشود یا نه البته
این را هم دیده پس معلوم شد میشود ان اینه را طوری تراشید پهن و بلند ساخت
در بعضی از جاهای اینه مراجه با صورت تو نباشد و انجاهائیکه مراجه با صورت

بر حسب ٤

خوکم

خود که بطور مناسب همانجاها مینماید حالا عکس تو در انجاهائی از بهیئت
خوک مینماید بجهة انیست که انجا را تراشیده اند بر کنیه صورت خوک عکس
میافتد بصورت خوک میشود نهایت هیئت خوک در هم رفته معلوم میشود یکپاره
جاهاش عکس صورت تو نمی افتد یکپاره جاها عکس چشم تو نمی افتد یکپاره
جاها عکس ابرو لکن در هم رفته خوک میشود چنین اگر اینه را رنگ کنند میشود
رنگ کنند البته سبز دیده میشود که برنگ خوک هم کنند اندام را در رنگ خوک
هم میشود باری مقصود انست که این از قابلیت اینه پیدا میشود والا عکس تو
اعوجاجی نیست عکس تو بر هیئت انسانیت بطور راستی و نظام است و اورا
حرز کن انوقت در ان اینه نظر میکنی صد چشم برای تو تو اینه پیدا میشود
ده و هان صد و هان پیدا میشود و حال انکه تو یکنفر بیشتر نیستی پس اینها همه
از قابلیتهای اینه پیدا میشود انچه هست از قابلیت این اینها پیدا میشود این تعددها
این تعددها همه از اینهاست مثلی دیگر عرض کنم این شخصیکه نی میزند یا سرنا
میزند در توی سرنا یا نی بجز انکه میدمد بجز یک نفس که در ان میدمد چیز دیگری نیست
لکن سوراخها بر این نی هست انگشت خود را بر میدارد و میگذارد تند تر میگذارد

بهیئت ٤
اینه اینه قرمز دیده

وکند زمین گذارد گاه یکی را میگیرد گاه دیگر را گاهی شرایی سبز اوازهای مختلف
ازان بیرون می اید اشعار میشود وحال انکه ان دهنده یکی بیش نیست
دران نی هیچ تحریری هیچ اوازه وشعری نیست ان همان نی خالص است که در وسط
دست گذاشتن و برداشتن و انگشتها مختلف ان اوازهای مختلف ازان
نی بیرون می اید این اوازهای مختلف در رسیدن ان نی زن با قابلیت ان نی از
کلفتی و نازکی از بزرگی و کوچکی ان انگشت در ان از گرفتن و بستن سوراخهای
ان پیدا میشود معلوم است همین اختلاف از قابلیت ان نی است ازانجوری بسیار است
در ملک خدا چنین است این اب است همه اجزای او یکسان و در او هیچ رنگی نیست
وقتی در زمین جاری میشود بعضی ازین زمین گلها و رنگها و رنگ بیرون می اید
می بینید بوهای مختلف و گلهای مختلف پیدا میشود پس در زمین مختلف میشود دیگر بار
گوناگون جلوه میکند ایا ان اختلافها در ان اب از جانب ان اب است یا از جانب
این زمین معلوم است از جانب این زمین است جابجای این زمین اختلاف
دارد در طعم در رنگ در بو چنانچه این اب که میرود در اجزای زمین در هر
جزئی اقتضائی میکند در یک قطعه زمین سبزه زنبق میروید در یک قطعه

لاله میروید در

لاله میروید یک قطعه نرگس پیدا میشود باختلاف مکانها همچنین این باران که
از اسمان می اید یک باران است که در قطعهای در هر بلدی در هر کوهی این باران
میبارد و در هر گوشه گیاهی و لاله در جایی پیدا میشود بحسب قابلیت زمین است
که از اسمان می اید در او اختلاف نیست اختلاف نیست اختلافها در زمین است
حکایت پدر و مادر هم همچنین است پدر بمنزله اب است و مادر بمنزله زمین در نشت
پدر نه پسر است نه دختر نه خوش شکل نه بدشکل نه کافر نه مومن نه سعادت نه شقاوت
ولکن در شکم مادر اختلاف همه انجا پیدا میشود در شکم مادر پسر میشود یا دختر یا
خوش شکل میشود یا بدشکل یا سیاه میشود یا سفید یا سعید یا شقی میشود یا شقی زاده است
جمیع این اختلافها در شکم مادر پیدا میشود این است که فرمودند الشقی من شقی فی بطن
امه والسعید من سعد فی بطن امه شقی در نسب پدر شقی نمیشود و سعید در نسب پدر سعید نمیشود
سعید و شقی در شکم مادر میشوند گل خوشبو و گل بی بو گل سرخ و گل زرد اینها از شکم
زمین که بمنزله مادر است نه در نسب پدری که اب است و بمنزله پدر است در این اختلاف
نیست است حضرت پیغمبر فرموده علیه السلام یا علی لیس الاختلاف فی الله ولکن
وانما الاختلاف فیک یا علی یعنی ای علی اختلاف در خدا نیست خدا یکی است

اختلاف در بشر کجا بود چنین اختلاف در مردم که پیغمبر مرتبت همه اختلافها در او است
یعنی یکی مؤمن شده بواسطه تو یکی کافر شده بواسطه تو یکی سعید شده بواسطه
تو یکی شقی شده بواسطه تو یکی عالم شده بواسطه تو یکی جاهل بواسطه تو جمیع
اختلافاتی که در امت هست در صفات ایشان در احوال ایشان در اخلاق ایشان
از پدر تو آمده باعث همه این اختلافها تو هستی چرا بجهة آنکه پیغمبر خدا صلوات الله
وسلامه علیه فرموده انا و علی ابوا هذه الامة من و علی پدر و مادر این امتیم من بمنزله پدرم
و در نسبت پدر هیچ اختلاف نیست در خدای خالق پدر و مادر و فرزند و در نسبت این
خدا هیچ اختلاف نیست و در نسبت پدر اختلاف نیست پس محمد صلی الله علیه و آله
بمنزله پدر امت است و در نسبت او اختلاف نیست همه اختلافها در تو است
یا علی بجهة آنکه حضرت امیر مادر امت است برای تربیت و اختلافها در نسبت مادر است
پس اختلافها نسبت علی است از آنجهة علی قسیم جنت و نار شده از آنجهت علی
باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب شده از این جهت در زیارت امیر آمده فی
السلام علی رحمة الله علی الابرار و نقمته علی الفجار پس حضرت امیر رحمت خدا است
برکسی که ولایت او را قبول کند و غضب خدا است برکسی که ولایت او را قبول

نکرده اند

نکرده اند و اما پیغمبر رحمة للعالمین است پیغمبر پدر است برای همه امت و در نسبت او
اختلاف نیست اختلافها همه در حضرت امیر است نبأ است که خدا نازل کرده در شأن
آن بزرگوار عم یتساءلون عن النبإ العظیم الذی هم فیه مختلفون بحجه از چه سؤال میکنند از نبأ
عظیم و از آن خبر بزرگ سؤال میکنند که در او اختلاف کردند یعنی از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه احوال میپرسند بحجه چنین بگو یا رب مقصود اینست که حضرت
امیر است آن نبأ عظیم که در او اختلاف کرده اند خود حضرت امیر فرموده ای نبإ لله
اعظم منی کدام خبر در ملک خدا بزرگتر از من چه خبر بزرگتر از من اما خبر اینکه فلان
فلان رفت فلانجا بزرگتر است یا من خبر اینکه فلانجا خراب شد بزرگتر است
یا من فلان مملکت را لشکر گرفتند بزرگتر است یا من بزرگی اینها را دقت نگاه بکن
با بزرگی من بگو کدام بزرگتر است اما این خبرها بزرگتر است یا خبر اینکه علی در فلان
مجلس است البته اینکه علی در فلانجا است از همه اینها بزرگتر است ای نبإ لله اعظم منی
این نبأ و بزرگ امیر المؤمنین است معنی دیگر برای این یعنی من خبر از عرصه
ربوبیتم من خبر خدا و احدم در میان خلق منم آن خبری که خدا بواسطه من
خبر داده از یکتائی خود از قدرت خود از عزت خود از انوار خود از کمالات

چنین بگو ع

خود وصف خود از عظمت و جلال کبریا بواسطه فهم مردم سلا خبر کرده یعنی من
خصم جبروت خدا هستم خصم جز قدرت خدا هستم خود جز عزت خدا هم خصم جز
جبروت خدا هستم جز عظمت و جلال کبریا خدا هستم من بلند پادشاهی بی کیف صاحب بو
لا تنتهی بوسند در نهایت قوة در نهایت قدرت خود وجود این عالم جزو جود
قدرت پادشاهی است اگر عالمی پیدا شد اگر در سلا بجایی نرسند اما نشد اگر دو نهایت
کمال پادشاهی خود و جهان شد اگر جز علم استاد است که وقت شد اگر دیدن سعید معلوم
شود که استاد چه گوهر گران بهایی دارد که نیست کردن کرد اوست بااینهمه کمال
و علم و فضل پس جهت حضرت امیر اعظم جز نیست از خدا انجه کنیکه این بنده او را تعالی
شان خدا خداست که هیچ بنده دارد پس درجمعیت در عرصه ملک تمجید و تکبیر
و تعظیم و تقدیس و تنزیه برای خدا بالاتر وجه مبارک محمد و آل محمد سلام الله علیهم
نیز از اینست که در تشهد نماز خود باید بگوید اشهد ان محمدا عبده و رسوله تسبیح
و تقدیس بالاتر از این نمیشود و دیگر بیان تقدیس او حسنت دیگر قدس او عظمت
او کبریای او جلال او جبروت او جبست که این وجه باین عظمت واین قدرت
با این غربت با این علم با این کمال بنده اوست دیگر از این تسبیح بالاتر نمیشود

چون باین کلمه

چون باین کلمه رسیدم بدیست انیکه را شرح کنم اگرچه دوری افتم و خارج از
مطلب میشوم لکن بنده عرض نمیخواهم شما درس خوانده اید و عربیدان نباشید
نماز هم میکنید کسی معنی این را ندانسته باشد درست نمیشود بیرون که رفتی بپرس اگرچه
همین حالا میگویم مشهور شیعه ان است که این ذکری که در سجده میگویی که سبحان
ربی الاعلی و بحمده این در سجده یعنی چه یعنی بپاکی یاد میکنم خدای عالی اعلا خود را و بحمد خدا
یعنی چه این کجا نبدست چه دخلی بمطلب دارد و سبحان ربی العظیم و بحمده یاد کرد خدای عظیم
نه و بحمده او این محمد او یعنی چه بطور رسیده و نه عرب میفهمد نه عجم این و بحمده
او یعنی چه معنی این نه این است که این حمد که اینجا میشنوی یعنی ثنای خدای تسبیح میکنم
خدای عظیم را و به ثنای او تسبیح او را میکنم میفهمم این حمد چه چیز است این
ثنا چه چیز است حمد یعنی ثنا است که کمالات تو را بگوید و ذکر کنند فلان شخص
با فلان کس پادشاه را ثنا گفته است یعنی چه یعنی که گفته پادشاه جلیل است و پادشاه
عظیم است پادشاه صاحب قدرت صاحب کبریا است همینکه از این جور حرفها زد
میگویی پادشاه را ثنا کرد حالا ثنا چه جور است یک ثنایی که بزبان است لکن
میشود ثنا کرد کسی را نه بزبان بلکه بنشان دادن مثلا میخواهم بگویم زید قبا شر

چه زیست کاغذ سبز نشان تو میدهم بهمین نشان دادن گفته‌ام قبلاً
چه زیست کاغذ سبز را نشان دادم من شما را که معلوم است که اگرچه
گفتم لکن ذکر شما را بسیار کرده‌ام پس یکدفعه نشان دادن چیزی میتوان تعریف
چیزی را اگر و یکدفعه به بیان کردن چیزی بزبان تعریف چیزی را میکنند حالا خدا
وقتی خواست خود را ثنا گوید در عرصه امکان و ملک و خدا هم خودش ثنای
خود را گفته میکند نیز که پیغمبر عرض میکند که بخدا انت کما اثنیت علی نفسک انا لا
احصی ثناء علیک خدایا تو خود ثنای خود را میتوانی بگوئی پس خدا که خواست ثنای خود را
بگوید حضرت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را در عرصه امکان نشان خلق
داد که اگر میخواهی جمال خدا را نگاه کن بایشان علم خدا را میخواهی ببینی نگاه کن
بعلم ایشان اگر قدرت خدا را میخواهی ببینی نگاه کن بقدرت ایشان
اگر جلال خدا عظمت خدا را کبریای خدا را میخواهی ببینی نگاه کن بجلال ایشان
و عظمت و کبریای ایشان و همچنین جمیع کمالات خدا جمیع انوار خدا و نامهای خدا صفات خدا
را که میخواهی نگاه کن بوجود مبارک محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین که پیغمبر خدا
فرمود که من رآنی فقد رأی الحق که هر که مرا ببیند حق را دیده بجهت آنکه دیدار او دیدار

خدا را

خدا است ایشانند نامهای خدا فرمود نحن والله الاسماء الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه بها ح
نامهای نیکوی خدا فرمود اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم ما ایشیم پیدائی خدا
در میان شما و جلوه خدا چون چنینند تو در زیارت جامعه میخوانی من عرفهم فقد
عرف الله هر کس ایشان را شناخت خدا را شناخته هر کس ایشان را نشناخت خدا را
نشناخته و ستایش خدا که اینهمه جز از خدا بیا در دربار ایشان خلق آنها را میشناسند
پس چون خواست خدا حمد و ثنا گوید و باید بگوید وقتی که خواست خود را ثنا گوید چون
محمد را در عرصه امکان بعرصه ظهور آورد و ظاهر فرمود تا اینکه عارف باو عارف
بخدا باشد و جاهل باو جاهل بخدا باشد پس وقتی که محمد صلی الله علیه و آله حمد خدا
و ثنای خداست جهت یک آن بزرگوار حمد و ثنای خداست خوب این بزرگوار حمد
خدا است و ثنای خداست واقعاً محمد حمد خدا است حالا که همچو شد افتتاح عالم
را افتتاح کتاب خود را خدا بحمد خود کرد زیرا که اول ما خلق الله [illegible] فرمود
الحمد لله یعنی حمد مخصوص خدا و مال خدا است افتتاح قرآن را بالحمد کرد و بحمد کرد
بجهت آنکه محمد فاتح عالم است مفتتح الله است و باو افتتاح ملک شد و همچنین ختم عالم
را ختم ملک را خدا بمحمد ظاهر کرد بجهت آنکه عالم ملک خدا است منتهی شد باز

باز بر میگردد بمحمد صلی الله علیه و آله وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین ملک خدا که تمام شد
و حکم شد روز قیامت برای هر کس از وقت گفته میشود الحمد لله رب العالمین حالا
حمد سلطنت و ختم حمد حبیب سلطان خدا چگونه در کتاب خود بتفصیل این حمد کرده الحمد لله
کرده فرمود الحمد لله یعنی محمد لله است مجلس طول میکشد و بعضی از آنچه در آن بودیم
داری انستم مختصر کنم خبر یافتی حمد خدا را اول میگویی سبحان ربی الاعلی و بحمده
تسبیح خدا را میکنم بحمد خدا یعنی بوجود مبارک محمد صلی الله علیه و آله باقرار باینکه
این بزرگوار عبد خداست باقرار باینکه این بزرگوار ثنای خداست نه خدا یعنی
معنی این سطور میشود که من تقدیس خدا را میکنم بواسطه محمد صلی الله علیه و آله تقدیس میکنم
خدا را بواسطه محمد صلی الله علیه و آله تسبیح میکنم خدا را و همچنین سبحان ربی العظیم
و بحمده یعنی بواسطه این حمد و ثنا صلوات الله علیه من تسبیح خدای عظیم را میکنم
تسبیح خدای اعلای خود را میکنم و بحمد او صلوات الله علیه تسبیح او میکنم اگر
لالن محمد نبود من نمیتوانستم تسبیح خدا کنم اگر معرفت من بمحمد نبود من نمیتوانستم تقدیر
کنم خدا را اگر نه اعتراف به بندگی محمد داشتم نمیتوانستم خدا را تنزیه کنم پس
همینکه اعتراف دارم که محمد ثنای است که خدا برای خلق گفته این نهایت تسبیح
منت برای خدا

منت برای خدا الفهم چه میگویم اعتراف باینکه وجود پاک محمد ثنای خداست نه خدا
تسبیح خداست چنین ثنای خدا محمد است فالله اکبر که این ثنای او است بزرگی بزرگ است
آن خدائی که این بنده او است ببین او چه قدر بزرگ است . برادرم بر سر مطلب
مطلب این بود که در محمد صلی الله علیه و آله اختلاف نیست همه اختلاف در وجود آل الرسول
صلوات الله علیه است بجهت آنکه میفرماید لیس الاختلاف فی الله و فی نبیه الا الاختلاف فی ولیه و در قرآن نازل
کرده که یصورکم فی الارحام کیف یشاء پس در شکم ولادت علی بن ابی طالب که مادر است
برای این است همه این اختلافات در او پیدا شد پس شقی کسی است که بواسطه
ترک ولایت او شقی شده و سعید کسی است که بواسطه قبول ولایت او سعید شده
و عالم کسی است که از علی گرفته و جاهل کسی است که از غیر علی گرفته دیگر هر چه میخواهد
بگوید هر چه بگوید جهل بر جهل است همه اینها مزخرفات والله لیس العلم الا ما خرج
من هیهنا و اشاره بیده الی بیته جمیع علم پس آل محمد است علیهم السلام آنچه از خانه
ایشان بیرون آید علم حق است آنچه از پیش غیر ایشان بیرون آید علم شیطان است
آن علم علم رحمانی و علم حق نیست بار بر از این شهرها هم رفته یا فرط اختلافها
در قابلیتها پیدا میشود اختلافی در آنچه از جانب بالا است نیست مثل آفتاب چ

شد اوردم در افتاب اختلافی نیست اختلاف در اینها پیدا میشود پس همه اختلافها
در صورتست اگر چوب راستی را بر زمین نصب کنی اینه راست و درست برابر ان بگیر
عکس چوب در ان اینه راست می افتد و اگر اینه کج شد عکس چوب را
کج میگوید اگر اینه سبز میگردد سبز میگوید اگر اینه زرد میگردد زرد میگوید
پس در چوب اختلافی نیست همه اختلافها در اینهاست بعد از این مطلب را
محقق کنید چند باره عرض کرده ام و دانسته حالا بردیم بر سر مطلب اصلی مطلب این
بود ان نوری که از مشیت خدا تابید در ان نور هیچ اختلاف نبود و نسبت او
یکسان بود در جمیع قابلیتها ان نور یکسان تابید ان شاء الله خیلی شبهها رفع
میشود اگر دل بدهید و بفهمید پس ان نوری که از مشیت خداوند عالم تابید بجمیع
عرصه امکان یکسان تابید مثل ان بارانی که از اسمان میبارد یکسان میبارد
و مثل نور افتاب که از افتاب بر زمین میتابد بر همه جا یکسان میتابد لکن
در روی زمین چیزی از یک زمین معدن یاقوت پیدا میشود از یک زمین
معدن طلا از یک زمین شوره میشود همه جا افتاب همین افتابست لکن
در یک جا نمک بر در ده میشود در یک جا یاقوت بر در ده میشود یک جا معدن

میشود اختلاف

میشود اختلاف همه در اجزای زمین است اختلافی در افتاب اسمانی نیست
باران که میاید همه اب زلالست اختلافها در زمین از شوره زار تلخ
و معدنها میشود بعضی میشود یاقوت میشود طلا میشود همه همین بارانی است که می
اید در اختلاف زمینها اختلاف پیدا میشود پس ان نوری که از مشیت
تابید در او هیچ اختلاف نبود چون از جانب خدا امد بود و خدا یکانه و بیچون و بی
اختلاف است مشیت او هم یکانه و بی اختلاف است نوری هم که از مشیت خدا تابید
یکانه و بی اختلاف است لکن در این قابلیتها عرصه امکان ان نور مختلف شد
هر قابلیتی که هیچ رنگ دیگر از خود نداشت هیچ لاشی نگذاشت ان نور را چنانکه
بود بهمان صفا بهمان نمود و یکتایی خودش که بود بهمان طور نمایش داد و ان
قابلیتی که در او اعوجاجی در نگاهش بود ان نور را کج و اعوجاج نمود ضایع
شد از برای تو باز بگویم قوت جان تو یکیست هر گاه دست چپ تو را علتی پیدا
شود و رعشه در دست چپ تو پیدا شود و در دست راست تو صحیح بدان سبب باشد تو
جان تو در هر دو دست یکسان است لکن در دست راست که امده درست کار کند
سالم بود اثر میگذارد و بار می گذارد در دست چپ امد دست یکباره میگذارد که نه سالم

باشد عذر

برقص در می‌آورد و تزلزل بر آن او پیدا میشود همچنین است آن نور جز از شمس خدا
تابید هیچ اختلاف در او نبود لکن در این قابلیتهای خلائق که در عرصه امکان بود
اختلاف پیدا شد در قابلیت سعید افاده سعادت کرد و در قابلیت شقی افاده شقاوت
کرد قابلیت قابل علم بود علم شد و قابلیت دیگر جاهل شد همچنین بعینه مثلی که عرض
کردم قوت جان تو در اعضای تو جلوه میکند یک چشم تو معیوب است مثلا
دیگر چشم تو صحیح است بجهت آنکه آن قوت بینایی که در جان تو است و قدر دران
چشم لعلنه (?) نمی‌بینند و قدر در این چشم آمد می‌بینند قوت جان تو از آن گوش
سنگین تو نمی‌شنود و آن گوش که شنوا است می‌شنود و جان تو از آن پا که
زانوی او درد میکند راه نمیتواند برود و با آن پای تو که صحیح است میتواند راه
برود پس با اختلاف اعضا قوت جان تو جلوه گر میشود همچنین جمیع این خلق
که خدا در هزار هزار خلق عالم کرده بحسب اختلاف قابلیتها آن نور شمس خدا در این ارکان
جلوه گر شده نهایت هر قابلیتی که کج است آن نور در او کج جلوه میکند
کسی که چیزی شنیده و نه میگویند قابلیتها کجا بود اینهم داخل عرفانها شد
هر کجا نشنیده میگویند قابلیتها کجا بود و صحت مثل این سوال این است

که نخواهد

که نخواهد تقصیر را کردن خود بگذارد و همه کس جمیع خلق نخواهند تقصیر را
بر کردن خدا بگذارند آن از ظلم ربوبیت خلق شده نخواهد
تقصیر را کردن دیگری بگذارد و با نجهت سعی میکنند که تقصیر را کردن خدا
بگذارد و همه این با خوشش است و خودشان نمی‌فهمند میگوییم آیا خدا از
عالم پیش از آفرینش تو دانا بود یا نبود و با احوال تو از لقا تا آخر تو آیا خدا
دانا نبود خدا نمی‌بود مثل وقتی من نشسته‌ام کاغذی بنویسم چیزی نبیند چشم
من هم چیزی نمی‌بیند و چیزی که نوشته نشده من علم نمی‌بینم آیا خدا از عالم
همچنین بود وقتی میخواست زید را خلق کند او را نمی‌دید بعد از آنی که زید
را ساخت آنوقت دید چه خواهی گفت اگر میگویی خدا نشد من جاهل بود یا خدا
دانا و بینا بود جمیع آنچه می‌آفرینید تا روز قیامت اگر میگویی نادان بود
از اسلام بیرون میروی از توحید خارج میشوی و اگر اقرار داری که دانا بود
بجمیع مخلوقات خود که تا ملک او است آنها را می‌آفرینید میگوییم بگو ببینم آیا
این علم خدا راست بود یا درست یا کج بود و دروغ نمیتوانی بگویی کج بود
و دروغ بلکه میگویی البته راست بود و درست پس خدا دید آنکه این

فرزندی را میتوسید ایصورت ادمی خواهد بود که فلان طبیعت را داشته
باشد فلان طور باشد فلان شکل باشد قابلیت این چه قدر است و چه قدر
مایه باین باید داد مثل اینکه هرگاه تو کسی را ندیده نمیدانی قابل چه قدر
احترام و چه قدر اکرام است سرمایه باین چه قدر باید داد وقتیکه ندانی
ان را این برای تو ضرر ندارد و حالا خدا اینز عالم عالم بود قابلیت جمیع مخلوقات
تا روز قیامت و ان نور شتت را که بر عرصه امکان تا بانید برحسب علم که
موافق واقع داشت انطور باید افرید انطور که باید تا بانید پس اگر
تو را اینطور عرض کردم فهمیدی فهمیدی و اگر نفهمیدی برای جمیع شما یک قاعده
بدست میدهم که اصول الامحاله سفهید انرا اقرار کنید و دین خود را ضایع نکنید
و با جان خود خصمی نکنید که بخواهید تقصیر را از گردن خود بر دارید بگردن
خدا بیندازید و خود را نجات دهید ساعتی را که فرنگی میاورد تو تقلیس دارد بر
که این ساعت را شخص دانائی ساخته شخص حکیمی ساخته این ساعت را می بیند
درست کار میکند غروب که میشود ابد سر دسته با صطلاح درست کار میکند
حالا من از تو میپرسم این فنر را چه طور ساخته اند میگوییم نمیدانم بگویم

خود بود برحسب علم م

انچرخ

انچرخ را چه طور ساخته اند میگویی نمیدانم چه چیز است یا زنجیر است میگویی
نمیدانم حالا اینکه نمیدانی چه طور ساخته اند ابا هیچ منافاتی بااین دارد
و اقرار کنی این ساعت را حکیمی ساخته و درست ساخته چرا که درست کار
میکند اقرار بحکیم بودن سازنده این ساعت داری طور ساختن را نمیدانی
سهل است جمیع صنایعی که هست تو اقرار بحکمت صانعش داری و نمیدانی این
صنعتها چه باعث شده چرا انسان اطاعت کند شیطان را که اینجا
رسید بنا کند طور ساختن را از پیش خود گفتن و خدا را نسبت ظلم داد ان
پیغمبر را نسبت بدروغ دادن اگر گفتی که تقصیر خدا است بهشت و جهنم دارد غیبت
اگر میشود لغو درست میگوید ظلم است اگر دروغ میگوید پیغمبر دروغ گفته نعوذ بالله
که این بدتر حالا نسبت ظلم بخدا میدهی نسبت دروغ بخدا میدهی بجهت اینکه طور
ساختنش این ملک را نمیتوانی بفهمی و نمیفهمی بگو وانگهی اقرار دارم اینست که
خدا عالم است خدا حکیم است انچه خبر داده از جنت و نار است میدانم اگر من
معصیت کنم بجهنم میبرد مرا و خدا عادل است لکن باعث نجات هست لازم نیست من
و تو همه چیز را بدانیم ان بنای را که عرض کردم اگر فهمیدی فهمیدی اگر نفهمیدی

این اخر را بفهم زبان را ببند از انچه نمیدانی تو یک عقل فرنگی را حکمتش را
نمیدانی اقرار بکن نمیدانی حالا حکمت ملک هزار هزار عالم را بفهمی بیچاره
تقصیر را کم کن خدا بیندازی نهایت همین دینی است خیر بر این مزاد کلید است
همین قدر که اقرار کرده کنیم خدا حکیم است خدا عادل است محمد صادق
صلی الله علیه واله میدانم جنت و نار بر حق است اگر طاعت کنم مرا بهشت میبرد
اگر معصیت کنم مرا بجهنم میبرد دیگر حالا مرا چه طور افرید قابلیتم کجا بوده همه نیست
خدا خلق شده بود باشیت خدا عقل من باینها نمیرسد من کجا بودم که عقل
من باینها برسد من بیچاره زیر پای را راه نمیبرم چه طور ملک باین عظمت را باین
عقل بفهمم با این دل که اگر قوش اشلا بجوز دبیرین نشد میخواهیم این
کیفیت خلقت جمیع ملک را بفهمیم و دخل و تصرف در معقولات میکنیم
باری برویم بر سر مطلب هیچیک اینها مطلب نبود میخواستیم معنی عبادت را
عرض کنم اینها مقدمه بود اما انچه عرض کنم دستگیر شما شد که هر کس دو
جهت دارد یک جهت انوار نور مشیت است که نا بیده و یک جهت جهت قابلیت
او و خود او است مخلوق مگر انکه دو جهت دارد و این دو جهت بر ضد یکدیگرند

انی بنر

انقابلیت مخلوق نور خدا که نیست پس ظلمت ان قابلیت خود انسان است
همه فقر است همه بیچیز است همه ناچیز است همه نادانی است همه ناتوانی همه مرض
همه علت همه قصور جمیع شرها در ان جهت خود انسان جمیع اثار شرارت
جمیعا در انخود انسان جمع است و جمیع خیرات جمیع کمالات جمیع صفات
نیک در ان نور جمع است مگر تو دانستی که این نور خداست و ندانستی خدا اما
پس نور خدا اصالت است مگر ندانستی که خدا وفی است خدا با وفات مگر ندانستی
که خدا علیم است پس نور خدا علیم است جمیع کمالاتی که تو داری از جانب ان
نور خداست که در تو است و جمیع نقصها که تو داری از جهت خود تو است خدا
که علیم است جهت در پیش او کجا بود مسلما مسکه عجز دارم مسلما خدا هم عاجز نیست
پس این عجز از جانب خود منست همچنین جهت نور که من دارم و مسلما خدا
جاهل نیست مشیت خدا هم جاهل نیست پس نور مشیتم هم جاهل نیست
پس از کجاست این قابلیت خود است خدا در قران فرموده ما اصابک من
حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
انچه از حسن و حسنه و نیکی بتو بنا بد و بفعد بر تو در تو
واقع شود از جانب خداست و هر بدی و سیئه که بتو برسد از جانب خود

تو است شنو این سخن را از جانب آفتاب که با دیوار چگونه سخن میگوید آفتاب
بزبان حال بدیوار میگوید ای دیوار این نوری که در تو است از من است
من او را دادم باین نور (از تو) نیست بلکه برای تو است نور او لائق بان نیست که از من اگر چه من
منعم برای تو نیستم بنوری مطابق تو باشد و در ملکیت تو باشد اگر تو منعم نور من
پیدا نمی شد نور من بواسطه تو پیدا شد لکن من منعم برای تو نوری میشود اگر تو
نبودی نیز بود پس انصاف ده ای دیوار اولی بنور منم یا تو داد الیا نیستیم
یا تو ای سیه دیوار اگر انصاف دهی جواب خواهی گفت ای آفتاب نور از تو است و تو
اولی بنوری نیست که از من نیست من اولی بانم همچنین اگر خدا با تو بگوید ای بنده
حسنات تو از من است یا از تو من اولی بانها هستم یا تو و سیئات از من است یا از تو
من اولایم بانها یا تو اگر انصاف بدهی میگوئی ای خدا اگر کمال و مشیت تو کامله (نور) و
مشیت تو کامل همه کمالات که در ملک است از تو است و تو اولی بانها هستی و همه نقصها
و عیبها از منست و ذلتها همه از جانب خود منست و من اولی بانها هستم مخصص کرم مسجد
طلب کشید اگر انچه را که غرض کنم باقی دانستی در جمیع عبادات تو از جانب
ان نور است و جمیع معصیتها از تو از جانب خود تو است پس جمیع انچه تو عصیان کنی

میدان

میدان از صحبتش و معدنش و مادرش و منتهاش همیش خود تو است تو باید استغفار
کنی از آن و اعتراف کنی که خدایا من با جرم انچه خیر و خوبی است از جانب تو است
و انچه بدی است از بدی انچه است از قامت ناساز ناهنجار ما جمیع عیبها و نقصها از جانب
قابلیت ناهنجار من است از جانب تو هیچ قصوری و هیچ تقصیری نیست از جهت
هر کمال تو که در صدور معصیت و نقص من پس جمیع عبادات ای من سزاوار تو است
از خداوند عالم داد سزاوار تر است با این عبادات از تو جمیع معصیتهای که از تو
میزنند از نقصان ذات تو است و از قصور و نقص خود تو است و تو سزاوار تر با آنها
از خدا پس بر طاعتهای خود حمد کن خدا را و از جانب خدا بدان و از معصیتهای
خود استغفار کن و آنها را از جانب خود بدان اگر کسی انصاف بدهد و ملاحظه کند
چشم از بینا شود خواهد دید که از جانب خدا اگر نیست بروز نقص نیست و جمیع نقصها از جهة
ماست پس خوش بحال کسی که حضور خود را فانی کرده باشد و از خودی خود گذشته
باشد و سر تا پا بنور خدا منور شده باشد خوش بحال کسی که هیچ خود را
ننماید اگر آئینه زنگ و کثافت از خود زدوده باشد خود را نمی نماید
آئینه وقتی تمام نما هست بینا نما باشد که از خود هیچ زنگ و کثافت نداشته باشد

تورا چنانکه هستی بنمایاند مگر آنکه خود رسالتمآب صلی الله علیه وآله از تو بگوید ذکر
انبیا خود سلام کرد و تورا انکار کرد اگر زبان ایشان خوب است ولیکن بلسانی
تو کشف خود از سعادتم شد و تورا سر وجود هویدا کرد پس هرگاه انسانی خود را
خود سلام کرد و علیه السلام متوجه خدا شد آینه نماینده خدا میشود اما هر گاه لب از ثنای
خدا است ولب بثنای خود گشوده ما دایم قصیده برای خدا میخوانیم و دایم ثنای
خود میگوئیم بحضور که وارد مجلس شدیم نشستیم یا مرا از فلان چیز بدم میاید از آن
چیز خوشم میاید من طبیعتم چنین است من حالتم فلان است و دایم ثنای خود را
میگوئیم شب اجره همیشه انا میگوید همیشه خود را بنما ماند دایم خود بین است باید
اما عینک بلور خود را بنمایاند از خود میگوید دایم از آن طرف خود را حکایت
میکند و از آن طرف میگوید پس خوب است بحال قابلیت مانند آنچه خود نباشد
و دایم مانند بلور خدا نما باشد و سر تا پا سر با انوار خدا ظاهر شد خواه
شد کسیکه دیدارش دیدار خدا است چنانچه بعض عرض کردند بحضرت
عیسی که یا روح الله در مجلس ما با که بنشینیم ای روح خدا در جواب
فرمود جالسوا من یذکرکم الله **رؤیته ویزید فی علمکم منطقه** بنشینید بکسی که دیدار
ویرغبکم فی الاخرة **عمله**

[Margin:] انوار خدا را حکایت کند اگر چنین شد سرتا پا موصوف بصفات خدا خواهد شد

ایشان را

ایشان را بیاد خدا می آورد و گفتارش را در علم شما افزاید و کردار او شما را
راغب بآخرت میکند باز بشنوید بحمد الله که چه گفت آدم علیه السلام از خود لب بسته
سرتا پا بثنای خدا لب گشوده پس آن بزرگوار در میان مردم ثنای خدا است
در راه میرود دلیل علم خدا است دلیل قدرت خدا است همان کمال خدا است
لقد جائکم برهان من ربکم همان وجود مقدس در هر عصری باشد برهان
خداوند عالم است والقدر برهان محمد است الله همان وجود برهان علی است کدام برهان
بر نبوت محمد از کاملتر عصری که تصدیق محمد را داشته باشد محکمتر اگر خود پس
میخواست ادعای نبوت میکرد آنچه مردم عقلشان نمیرسد ادعا میکرد کسی نمیتوانست
برا او رد کند و دین با وجود این میگوید من بنده از بندگان محمدم لا الا محمدم چه عرض
کنم اگر چه هر ادعائی بکنند از ایشان میپذیرند مردمان زرنگ هستند که هر چه
ادعا بکنند مردم میپذیرند از آنها عقل مردم قاصر است از نبوت و از خدائی
و درک نمیکنند چیزی و بزودی قبول میکنند بباطل ادعای خدائی کردند و مردم
از ایشان بپذیرفتند بیا لا بشاره بلا بند گفتند انا الله لا اله الا انا
و گفتند لیس فی جبتی سوی الله و مردم از ایشان بپذیرفتند ادعای آن ادعای

کردند که ما در مقام نقطه ایم و محمد در مقام الف بعد گفتم عقب تر از محمد
لدم پس پیغمبر که الکمات تر از محمدم این مردم اقرار کردند باز همین مسلمانانی
که بیشتر محمد را خاتم النبیین میدانستند اقرار کردند که پیغمبری بهتر از محمد
و شرع محمد را برانداخت و دین محمد را فاسد کرد و باطل که لاشیء محض محض بود باطل
و هیچ نماند و مردم اینطور باشند اقرار کردند اگر اینها حق بخواهند طلب
بکنند برهان اقامه کنند و بنمایند چیزها با این مردم بر چه بحرانی این تصدیق
میکنند حالا با وجود اینکه من پیش چنین کلمات میگویم من بنده از بندهای محمدم میگویم
منم بنده از بندهای امام زمان کدام تقدس برای خدا از این بالاتر کدام ثنا برای
محمد و آل محمد از این بالاتر کدام برهان بر توحید خدا و بر نبوت محمد از این بالاتر
بدینگفته بود این الکرسی افندی بود در بغداد جعفر هم بود یکی از کاملین را بشر
از نام میبرد گفته بود فلان کس اگر ادعای امامت کند من اول او را اینم بحجت
آنکه امام میبایست صاحب علم باشد که من علم را می بینم در این امام میبایست صاحب
سیف باشد و هنوز شمشیر نکشیده پس اگر ادعا کند که من امامم نخواهم پذیرفت از او باید
قرار کرد میخواهم عرض کنم در زمانی که پیغمبر اقرار کردند بچه اقرار کردند

پیغمبر پیغمبر

پیغمبر پیغمبر امامت ائمه را بچه اقرار کردند بهمانطور که یک ره چیزها که از آنها دیدند
اقرار کردند اگر بخواهد شخص کامل آن چیزها را بنمایاند بقوت امامتش بقدرت امامتش بکرم امامتش
مینمایاند او وقت چگونه میتوانند دارنشند پس وقتیکه تصدیق نخواهند کرد کدام
برهان بر نبوت محمد و بر آقائی محمد از این بالاتر هیچ کاملی ذکر میکنند کوچک میکنند
برای او شد بنده ذلیل بی نوا در آستانه او در پیش خود بلا و سر در صورت خود بلا تراب
این خاکها و خاکها و کتابها خاک مالید و آن آستانه را میبوسد کدام برهان برای امامت
امامتش از این بالاتر هیچ برهانی از این برهان بالاتر نیست یعنی برهانهای بیشتر
که مردم میاوردند که از همه چیز بهتر است آیا اینها برهانست و وجود هجو بزرگی از این
طور کوچک میکنند برهان نیست پس برهان بزرگ بر خدائی خدا اینست که محمد تر
السعد برای او بعبادت و قدمهای او ورم میکنند و سینه او از خوف خدا جوش میزند
مانند منجنیق مانند این دیگهای بزرگ سینه او از خوف خدا میجوشید چنانچه از
لندن هر کس میامد صدای جوش سینه او را میشنید و بر قدم مبارکش چقدر
ایستاده بود که قدمهای مبارک او ورم کرد تا آنکه عایشه عرض کرد تا کی خود را
بمشقت انداخته و آیا نه اینست که خدا گناهان ترا آمرزیده چرا اینقدر ای رسول خدا

افلا اکون عبداً شکورا مقصود اینست که برهان بزرگ بر توحید خدا و بر خدائی خدا و پیغمبری

محمد صلی الله علیه و آله وقتی مردی نزد او را با وجود قدرتی بماه میگوید دو نیم شو میشود

بکوه میگوید بیا میآید بآفتاب بگوید برگرد بر میگردد و بزمین [illegible] میکند با طوفان

نوح جمیع عالم غرق میکند اخر جمیع انبیا معجزهائیکه بر دست پیغمبران جاری شده

معجزات پیغمبران بزرگوار بعد بر دست این پیغمبران جاری میشد با این قدرت و جلالت

و عظمت می بیند در پیش خدا میگوید من بنده ذلیلم مرا هیچ قدرتی نیست پیش

قدرت خدا مرا هیچ جلالی نیست پیش جلالت خدا معلوم میشود که این برهان

عظیم بسیار عظیم است بر توحید خدا و بر خدائی خدا همچنین برهان عظیم

بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله وجود مبارک علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه

که میگوید انا عبد من عبید محمد چه کار میکردند مردم اگر امیرالمؤمنین ادعای نبوت

میکرد آیا کسی از آدمی بزرگتر [illegible] لکن از دست [illegible] میکردند آن فصاحت

را آن بلاغت را آن سخاوت را آن شجاعت را آن علم را آن حلم را آن زهد

آن تقوی را معجزات الخارق عادات را حالا هیچکس ادعای نبوت میکرد

چگونه از آدمی بپذیرفتند وقتی دیدیم این امیرالمؤمنین با وجود این کمالات

میآید میگوید

میآید میگوید من بنده ذلیل باب محمد رسول الله پس بفهمیم پیغمبری نقاشش بلندتر است

و اقرار بنبوت او میکنیم پس کرام برهان بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگتر

از وجود مبارک علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و همچنین بر ولایت آل محمد علیهم

السلام کاملین شیعه اند که میبینیم ایشان را که با این اقتدار با آن علم با آن

فضل تصدیق دارند محمد و آل محمد را و تسلیم دارند محمد و آل محمد علیهم السلام

پس کرام برهان بر ولایت آل محمد علیهم السلام بزرگتر از کاملین شیعه حالا بگو

ببینیم این برهان قوی تر است یا برهانهای خیالی اینها همه اینها توهمات است

همه اینها مزخرفات است لهذا یکی میگوید لا نسلم آن یکی میگوید لا نسلم و میزنند

سر و کله یکدیگر و اینست آن برهانی که خدا در قرآن یاد کرده که لقد جائکم

برهان من ربکم یعنی محمد صلی الله علیه و آله و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مجلس دهم سه شنبه ماه بسم الله الرحمن الرحیم الله الاکرم شهر رمضان المبارک ۱۲۹ع

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین

و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من

الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه

در کتاب خود مبارک میفرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ...
یعنی از ... عبادت و حقیقت عبادت در بیان عبادت سخنی ... ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
از برای عبادت و از برای شرح آن بعضی در روز مقدمه عرض کردم ولی این بود
که خدا یکانه حقیقت نه لکن چیزی که آفرید مشیت خود بود جمیع کائنات را
بمشیت خود آفرید لکن مشیت را آفرید و بعد از آن باین مشیت ما سوی را آفرید
یعنی که میگوییم هر چیز را که خدا خواست مشیت یعنی آن خواست خدا بزبان عربی
مشیت خداست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود خلق الله المشیة
بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة یعنی خداوند عالم لکن مشیت خود را آفرید بعد بواسطه آن مشیت
جمیع چیزها را آفرید ولکن مشیت همان خواهش خداست که اگر بخواهد خلق
و اگر نخواهد خلق نمیکند و آن خواهش و نخواستن همان مشیت خداوند
عالم است و جمیع آن مشیت لکن مخلوق بود و از نزدیکتر از بخداوند عالم نبود
عرض میکنیم جمیع نامهای مقدس خدا و جمیع صفات نیکوی خدا و جمیع انوار
عظمت و جلال کبریای خدا در آن مشیت جلوه کرده است بجهة آنکه از او
نزدیکتر بخدا نیست و جمیع آنچه غیر ذات خداست باین مشیت آفریده شده

پس اسم نامهای

پس جمیع نامهای نیکو در آن مشیت جلوه کرده است و جمیع صفات پسندیده
خدا در آن مشیت جلوه کرده است و جمیع صفات پسندیده خدا در آن مشیت
جلوه کرده است و جلال و عظمت خدا در آن مشیت پیدا و جلوه کرده است بعد از آن
که مشیت را آفرید از نور آن مشیت خداوند وجود هستی کل کائنات را از انوار آن مشیت شعاع
آن مشیت خداست پس آن وجودی که به همه موجودات بخشیده و آن خلعت
هستی که به همه کائنات پوشانیده آن هستی و آن وجود مانند مشیت بود در صفت
مشیت چنانکه نور آفتاب بر صفت آفتاب است و نور چراغ بر صفت چراغ است نور
مشیت هم بر صفت مشیت بود پس چنانکه مشیت محبوب خداوند عالم بود این
نور و این هستی که از خداوند بر کائنات بخشید این نور هم بر صفت مشیت
خدا بود پس آن نور هم محبوب خدا بود آن نور مجمع کمالات بود هر کمالی که هست
از هستی است و اگر هستی نباشد نیستی است و در نیستی کمالی نیست بیاید جمع عرض
کردم هر کمالی از هستی است اگر هستی برطرف شد نیستی است و اگر نیستی کمال
در نیستی نیست پس معلوم است که همه کمالات در این وجود است که خدا بکائنات
بخشید جمیع کمالات در این وجود بود و جمیع نامهای نیکوی خدا و جمیع صفتهای

پسندیده خدا جمیعاً در این وجود بود پس این نوری که از نسبت تابیده
در عرصه امکان دارنده جمیع کمالات خدا بود و بر طبق مشیت خدا و بر حسب
مشیت خدا بود اما نه بر نور چراغ بر حسب چراغ است بطور دلخواه چراغ است
و نور آفتاب بر حسب آفتاب است بطور دلخواه آفتاب است ولکن عرض که عدم
آن نور در قابلیتهای خلایق مختلف شد چنانکه نور آفتاب یک نور است اگر تو
هزار آئینه زیر آفتاب بگذاری یک آئینه سبز یکی قرمز یکی آبی یکی راست یکی کج
یکی شکسته یکی منحرف یکی راست با نجا اقسام آئینه در زیر آفتاب بگذاری در این آئینه‌ها
عکس آفتاب نتیجه آن آئینه می‌نماید اگر آئینه سبز است آفتاب سبز در او
می‌نماید اگر آفتاب قرمز است آفتاب قرمز در او می‌نماید اگر آئینه کج است
در او کج و اگر راست آئینه راست است پس نور آفتاب از نسبت آفتاب آمد
تا نفس آئینه‌ها بر حسب آفتاب و موافق دلخواه آفتاب بود و چون در آئینه جلوه کرد
بر حسب قابلیت آئینه شد نه از نفس صورت تو نه از آئینه بر حسب صورت تو است
همینکه در آئینه عکس انداخت و در آئینه داخل شد آن وقت بر حسب آئینه است
اگر آئینه آبی است صورت تو آبی می‌نماید بگوئی این چه صورت است من از این صورت

بیزارم خدا بکند

بیزارم خدا بکند صورت من این طور باشد اگر آئینه کج باشد صورت
ترا کج می‌نمایاند اگر آئینه شکسته باشد صد چشم برابر تو در آئینه پیدا شود
و تو بگوئی خدا بکند من چنین باشم پس نقص در آئینه بحسب قابلیت آئینه است
و این فخرش و غیرتش و فیضش در این است که از خود هیچ رنگ نداشته
باشد از خود هیچ شکل نداشته باشد و ابداً نام خود را نشناسد بکند ابداً
خود را نشان ندهد لب از خود فرو بندد و بنگر آن کسیرا که مقابل اوست
لب بگشاید اگر چنین کرد صورت تو را چنانکه هست بگوید و هر گاه تو
و در نهایت اعتدال و جمالی پس آنچه در آئینه است و مطابق با تو باشد
در نهایت اعتدال و جمال خواهد بود و هر تقصیر که در آن صورت پیدا است
و مخالف اعتدال تقصیر آئینه است زیرا که در تو جز جمال کامل و اعتدال
حقیقی نیست پس همه تقصیرها جمیع کجیها جمیع نقصها از آئینه است اگر در صورت
آئینه فی الجمله قباحتی پیدا شد اگر در صورت آئینه نقصانی و کجی پیدا شد
تقصیر از آئینه است نه از تو بجهت آنکه تو در نهایت کمال و جمالی پس خدا و بر
عالم نقصان در او نیست و جمال خدا اجمیع ترین جمالهاست البته در این

شبها میخواند اللهم انی اسئلک من جمالک باجمله و کل جمالک جمیل
پس خداوند در نهایت جمالست خداوند در نهایت کمالست باز میخواند اللهم
انی اسئلک من کمالک باکمله و کل کمالک کامل پس خداوند در نهایت کمال و جمالست و بعلت
خداوند هر لحظه نور خداست در نهایت کمال و جمالست و نوری که از شمس
صادر میشود آن خلعت هستی از نور شمس است و در عرصه امکان تابیده اند
صاحب جمال و کمال است پس هر قبحی و هر عیبی و هر نقصی در مخلوقات پیدا شود
تقصیر قابلیت ایشان است تقصیر شخص است و از جانب خدا هیچ نقصان نیامده
از شمس خدا هیچ نقصان نیامده همه نقصانها از قابلیت بندگان است
ببین اگرچه میرعماد هم در نهایت کمال و اعتدال مینویسد اگر یک چاقوی بدی
بدست او بدهی و چیز خشن زبری و باز غال عوض مرکب بخواهد بان اعتدال
بنویسد نخواهد شد لکن اگر قلم خوب باشد و چاقوی خوب و مرکب بسیار خوبی
بر روی کاغذی که بسیار خوبست بخواهد بنویسد خواهد نوشت هر گاه
این الات و اسباب درست شد بسلیقه ذاتی خود میرعماد نوشته میشود و اگر
اعوجاج در خط پیدا شد از جهت اعوجاج کاغذ و قلم و مرکب است همچنین

نجار بسیار

نجار بسیار کاملی هم هست هر چند صندلی بسازد هر گاه چوب با اعتدال است
و اسباب و الات در دست او هست صندلی خوب میسر شد از جهت سلیقه ذاتی
خود آن نجار لکن چوب پوسیده کرم خورده را چه کند نجار صندلی آخر
نمیشود اگر بگویی برو درست و خوب بساز که جبر است اگر بگویی از چوب سست خوب
بساز که این چوبها را که کرم خورده باشد با آن بخواهد صندلی بسازد همینطور
میشود نجار دست و بازوی خود را با اعتدال حرکت میدهد لکن در اینجا چوب
خوب خراب میشود و در اینجا چوب بد اعتدال نمیشود نجار ظاهر نمیشود چوب بد
بد که شد آن وقت صندلی پوسیده سستی میسازد که تا روی او نشستی میریزد هم
میریزد و خورد میشود و تقصیری بر نجار نیست او در نهایت استادیست لکن او
قابلیت ندارد صنع استاد نجار در این قابلیت جلوه کرد این طور شد همچنین
خداوند خلاقیست که در خلق او و در ایجاد او و صنعت او هیچ نقصی نیست
کمال دارد و کامل است لکن قابلیت خلق مختلف است هر قابلیتی با اعتدال
باشد از جهت مشیت خدا و از جهت اراده خدا میشود هر گاه مخالف میشود با مشیت
خدا صنع خدا از نقصان قابلیت او از طبیعت خود او است در حدیث

قدسی خداوند بحضرت آدم خطاب میفرماید که یا آدم روحک من روحی و طبیعتک
علی خلاف کینونتی ای آدم روح تو از روح منست و از جانب من آمده لکن طبیعت تو
بر خلاف کینونت منست یعنی هستی منست آنچه که من خیر در تو اینگونه جلوه کرده و عصیان
در تو ظاهر شده از جهت تو است عصیانی که آدم کرد از نقصان طبیعت آدم بود
آدم را از بهشت راندند از نقصان طبیعت آدم آنچه از بلاهای دنیا بآدم رسید
نه از جانب روحی بود که نفخت فیه من روحی از آن روح هیچ نقصان نبود پس آن
که باین موجودات میرسد در آن نقصانی نیست تمام نقصان در قابلیتهای ماست
پس در خود هر نیکوئی که می بینیم باید حمد کنیم خداوند را زیرا که از عطای او
و از جانب او از فضل و کرم او آمده است و هر معصیتی هر نقصانی و عیبی که در خود
می بینیم باید خود را ملامت کنیم استغفار از آن کنیم اینست حضرت امیر فرمود
لا یحمد حامد الا ربه و لا یلم لائم الا نفسه هیچ حمد کننده حمد
نکند مگر خدا را هیچ ملامت کننده ملامت نکند مگر نفس خود را یعنی مبادا که
حمد کنی خود را ملامت کنی خدا را چه بسیاری از مردم که ملامت میکنند خدا را خود را
و دایم حمد میکنند خود را میگویند من چه تقصیر کرده بودم که باید مبتلا باین بلا باشم

شوم من چرا باید من چنین باشم ملامت میکنند تقدیر خدا را و سپاس میکنند خود را
بی تقصیر و خدای خود را ناقص این انکار رواست که حضرت امیر فرمود لا یحمد
حامد الا ربه و لا یلم لائم الا نفسه یعنی نباید حمد کننده حمد کند مگر خدای خود را آنها
که ملا استعید و عربیت دارند ملتفت میشوند چه عرض میکنم میفرماید لا یحمد حامد الا
ربه نهی است و بصورت خبر است یعنی حمد نکند هیچ حمد کننده مگر خدای خود را
از جهت حسنها و نیکیهائی که تو داری و جمیع معصیتها و نقصانها از خود تو است پس ملامت
نکند ملامت کننده مگر خود را شرط بندگی که اینست اگر چه اغلب نفوس را ضرر

صاحب ح

باین بینی کم نفس است اعتراف بتقصیر خود داشته باشند چنین که اینها را گفتم
شنیدگی شدم اینها را بگویم بدان چشم خود را باز کن و آنچه میگویم درست تامل
کن میفرماید والله ما اراد منکم الا ان تعرفوا له بالنعم فیزیدکم و تقروا له عنده بالذنوب فیغفرها لکم باید بدانند والله هیچ
خدا از شما نخواسته شما را که آفریده و نعمت این ملک ها کرده هیچ مطلبی از شما
نداشته مگر همین دو کلمه یکی اعتراف کنید که همه بدیها از ماست و خدائی بیامرزد
شما را لکن اگر کسی اعتراف بتقصیر نکند و بگوید چه گناه کردم معنیش اینست
که این مخالف کلام امیر مخالفت قول رسول الله است مخالف کتاب خداست

مخالفت سنت رسول است در تو که ام چه خوب که ام شرابی که میخوری اگر بفهمی
معنیش را اراده گفته دیگر تسبیح کرده تفسیح فهد او که نسبت فعل او را بالخطا
داده ای او گفته بد است تو میگوئی خوب است سخن تفاوت ره از کجاست
تا کجا پس اگر کسی اعمال قبیحه را خوب بسته و اقرار و اعتراف [illegible] خود کرد
لیکن این در حقیقت رده گفته است نتیجه اینکه اگر این خوب است اینها باید بد باشد و از او خدا
نمیکند از کسیکه اعتراف کند ممکن نیست خدا او را بیامرزد هر کس که
اعتراف کند که تقصیر از من است همه بدیها از من که ام و من مستحق
عذاب هستم خدا از سر تقصیر او خواهد گذشت و او را خواهد آمرزید حالا طور بر عکس
شده که این خلق میکوشند از اعتراف کردن بگناه که لت میورزند از
اقرار بگناه گناهان میکنند بلکه هم اصلا نمیخواهند تقصیر را عیب را
بر خدا وارد آورند که او مرا چنین کرده او مرا عاصی خلق کرده من تقصیر ندارم
بهمان وضع که مرا پروردم میبرده ام بهمین طور خواسته لذا من اینطور شده
ام نعوذ بالله ببین چه کفر است نسبت تقصیر را بجانب عز و جل دادن
و خود را بری از تقصیر کردن بر ده ام بر سر مطلب مطلب آن بود که آن نور

که از جانب خدا است یعنی تو لیده آن نعمتست از خدا است شکر اینها باید
گفت و آن ظلمتی که از خودی تو برخاسته آن معصیت است که باید از آن
استغفار کنی پس بنده مؤمن دایم در میان این دو عبادت است
یا شکر کند برای جهت نور خود یا استغفار کند برای ظلمت خود پس بنده
مؤمن با استغفار جهت ظلمت خود را برطرف میدارد و شکر کردن جهت نور خود
را زیاد میکند و قوت میدهد اینست که میفرماید وَلَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَلَئِن کَفَرتُم اِنَّ عَذابِی لَشَدِید
اگر شکر کردید من بواسطه شکر نعمت را بر شما زیاد میکنم پس حرف سخن باینجا
رسید اگرچه مقصود نبود بهتر است که این شرح شکر و این استغفار
را بکنیم که معنی بسیار بعیدیست که تفضل و کرم امام حالا از الهام فرمود
در رت شفقت باشید ایا شکر میدانی یعنی چه شکر یعنی کسی را
اظهار کردن کمالات کسی را اظهار کردند [illegible] یعنی اگر شخص بزرگی بنوید بیدید
مالیه میگوئی این را شما از راه مرحمت التفات فرمودید من قابل نبودم
لکن شما لطف کردید لطف فرمودید خدا عزت شما را زیاد کند
اینطور اگر گفتی میگویند شکر نعمت فلان کس را گفت و هر گاه بنا کرد بد گفتن کفران

میگویند کفران نعمت او را اکر در فارسی هم همین طور میکویند در عربی
هم همین طور شکر نعمت یعنی بیان کردن نعمت منعم را نیاز فضل او را اکر
اظهار کنی کمالات او را و در میان جمع اکر کمالات صاحب عطا را تو اظهار
کردی شکر او را کفتی و هر کاه کمالات او را پنهان کردی عیوب او را ظاهر
و هویدا کردی ان شخص را کفران کرده بعد از انکه یافتی انچه را که عرض
کردم حالا مثلی برای تو می اورم چراغی که فانوس بر روی ان میکذارند
چراغی که در اندرون فانوس کذارده شده بعینه است که بیان فانوس انعام کرده
بجهه انکه باعث چراغ این فانوس روشن میشود و بیان چراغ این فانوس
مرجع عام و خاص میشود باعث چراغ این فانوس محل اجتماع خلق میشود
معلوم است کمالات فانوس بچراغی است که اندرون اوست اکر این چراغ نبود
احدی از احاد منتفع از فانوس نمیشد و کاری از فانوس بر نمی امد رجوع
بانمیشد و اطراف مجلس نمی کردیدند که بر کرد او جمع بنشینند و
رو باو کنند معلوم است همه کمالات بواسطه ان چراغی است که در اندرون اوست
حالا این فانوس باید شکر چراغ را بکند ببینیم چکونه فانوس باید شکر

چراغ

چراغ را بکوید شکر فانوس مر چراغ را این است که کمال چراغ را اظهار
نماید فضایل چراغ را انکار کند پس هر کاه این فانوس از خود کثافت
را از دود و دوده ان کرفتی و حاجب بعضی پرده بعضی اطراف کرده و بکلی از حوالی خود
در کذشت و بکلی چیزی خود را پنهان کرده و سر تا پا شعله سان نمود فضایل چراغ
را منور منتشر کرده و برای در و دیوار شرح نمود پس فانوس اکر شد مردن کی
شده حالا بزبان فصیح بلیغ میکوید ای جماعت اینکه در و دیوار انچه میبینید
در اندرون منست با ما نیست ان چراغیست که در اندرون من است فروزان است انچه می
که در اندرون منست سوز اوست و چنین و چنانست هر موجودی بجزئی فضایل ان
چراغ اندرونی را برای مردم بیان میکند پس در حقیقت این فانوس شکر که
چراغ را بلیغ بزبان بی زبانی چراغ کشف و احوالات چراغ را و کمال و جمال
چراغ را بیان کرده پس این فانوس است که شکر نعمت خدا کرده و هر چه پیش
بیشتر کند نور در او بیشتر جلوه کند هر چه رنک خصوص از خود بیشتر بزداید از انیت خود
بیشتر نیست شود هر چه خود نمائی کند نور چراغ در او بیشتر فوت میکرد دو هر
او بیشتر جلوه میکند و نور ان زیادتر میشود و هر کاه نفس فانوس خود را نمود

جمع حکایت کرد
دیوار در هم

چراغ را پنهان کرد ظلمت خرمن شد کثیف و ظلمانی شد پس پنهان کنند
نماز باشد ان وقت کفران نعمت چراغ را کهه پوشیده نور چراغ
را کفر لغت بمعنی ستر است کفر یعنی پوشیده اگر می پوشی نعمت خدا را کفران
نعمت کرده اگر می پوشی وحدت خدا را کفر بخدا ورزیده غرض کفر بمعنی
پوشیدن است پس چون این فانوس پوشیده چراغ را پنهان کرد
کفران نعمت چراغ سر چراغ کهه پوشیده چراغ را پس ببین ان وقت
ان عذاب کشید اگر کفران نعمت چراغ کرد عذاب ظلمت او را فرا میگیرد
و عذاب کثافت او را فرا میگیرد و هیچ جمال و کمال از او ظاهر نمیشود بالا
دانستی این فانوس مثل برای چه بود مثل برای شخص تو و قالب تو بود
و ان چراغ مثل بود برای نور خدا برای ان نور شیشه در این فانوس شخص
تو گذارده شده پس تو اگر از شخص خود میکنی و از خود نمایی و حقیقت سیاه
خود میکنی پس تو با نور خدا دیگر تا با جمال خدا دیگر تا با کمال خدا دیگر تا با
اسماء و صفات خدا جلوه میکند زیرا که ان نور که در تو گذارده شده است [illegible]
ان نور خداست شنیده که پیغمبر فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ببینید

از ان

از فراست مؤمن و هشیار باشید مؤمن که مؤمن با نور خدا نگاه میکند امام فرموده
ای النور الذی خلق منه یعنی مراد از نور خدا همان نور شیشه است که در این
فانوس قالب تو گذارده شده پس بعد از آنی که معلوم شد ان نور نور خدا است
اگر تو از خودی خود گذشتی نور خدا را میشناسی بهانه غیر که تو خود را صاف
کنی هر قدر صاف شد با خدا ان نور را در تو زیاد میکند و ان نور در تو قوت میگیرد
تا کار بجایی میرسد که در جمیع مراتب تو ان نور ظاهر میشود میبینی انچه چشم میکند
ان نور اگر در چشم تو ظاهر شد چشم تو دیگر نظر میکند باسمان و زمین بعبرت
نظر میکند بقران نظر میکند باحادیث ال محمد علیهم السلام نظر میکند بمؤمنان
نظر میکند بال رسول نظر میکند بچیزهایی که عبادت و طاعت و اگر ان نور
خدا در زبان تو ظاهر شد نمی گوید مگر حق جمیع انچه حرکت میکند بحق
حرکت میکند جمیع انچه میگوید بحق میگوید و اگر در دست تو ظاهر شد نمیکند
مگر طاعت و اگر بپای تو ظاهر شد نمیرود مگر در راه طاعت بجهت انکه این
فانوس قالب تو از خود بیزار و در رنگ شخص اگر درش فانوس رنگ و خال
سیاهی باشد که خود نما باشد بغیر رنگ و خال نور چراغ را پنهان کهه اگر

دیدار او هیچ نباشد سر تا پا نور چراغ را ظاهر کجاست که ازین است کار و عمر بیجا نیست
که سر تا پا بر دوق نور خدا آمیخته همین طور رسیده حالا دیگر نور خداست که در میان
دارد الله میرود است کسیکه دیدار او نور انبیا و خدا آمیز اوست و بجهة آنکه در فانوس
وجود او در گرفته است پس بگوید بجهة آدمی نیست بجز او شود بجهة اینکه بجز
و میرود میدهد و بگیرد بجهة آن پس دیدار او نور انبیا و خدا آمیز اوست و بجهة آنکه
در فانوس وجود او در گرفته ایا نمی بینی که از طرف مقابل هم همین طور است که
کسی را می بینی در جمیع فانوس تا نبینی او نیست مگر ذکر ملک در گرفته است
بذکر ملک تا در مجلس می نشیند مجلوع فلانجا چه طور است امسال قنات فلانجا
فلان طور است آب چه طور و سر هم همینها را میگوید چشمش ملک است دستش در کار
ملک است پاش پیر وسعت بود ملک سر تا پا از کوزه همان برون طراود که در اوست
هر کس ذکر ملک میخواهد برود پیش او هر کس فانوس نمایند ملک میخواهد
بیاید پیش اینکه ملک همچنانست بعضی دیگر هستند در فانوس وجود ایشان
نیست مگر ذکر اکابر حکام و شاه و وزیر و امثال آنهاست هیچ وار از مجلس
میشنوی تا می نشیند پارسال در خدمت نایب السلطنه بودیم کجا میرفتیم

هیچ وارد

و هیچ فرمود و نمیدانم چه چیز الدوله چه کرد فلان روز که خدمت شاه بودیم
چه قدر آنجا ایستادم و او چه گفت و من چه گفتم و چه کرد و امثال اینها
از اول مجلس تا آخر مجلس ذکر فلانی و فکر و خیالش چیزی نیست مگر ذکر سلطان
و فکر حاکم بابا اینها چه و خطا و نسبت بجز اینها بعضی دیگر هستند در فانوس وجود
شان در گرفته ذکر ... تا نشسته صحبت از ... فلان طور فلان طور
بوده فلان قیمت میدادند فلان غراب فلانجا غرق شده فلانجا فلان ...
چه قدر صرف کرده از اول تا آخر مجلس ذکر این چیزهاست و همچنین
سوم هم از اول وجود تا آخر شهود او جمیعاً ذکر خداست پس بیایید دیدار او
را ببینید خدا آمیز اوست اگر نظر میکند لله نظر میکند اگر میگوید ثنای خدا است
میگوید اگر می نویسد علوم و تصنیف کتب میکند علم خدا را می نویسد اگر میرود
برای طلب خدا میرود اگر می آید برای طلب خدا می آید اگر سخن میگوید
همه ذکر خداست جمیع آنچه میکند همه ذکر خداست مرد نیست که از دیدن
او یاد خدا نیفتی تجربه کن اگر اینطور معرفت پیدا کردی دیوم هم اسلا
شناختی بحضرت که از او رسیده باشد بگوید لا اله الا الله و متذکر خدا

شود خود را جمع کرد بیاد خدا بیاید بحضرت که شنیده ام پیشتر نزد او
خدای را در کفایت شیرین هم شمار را یاد بکنید که یاد اش شما را چنین که چون
میکند چنین کسی رحمت کنند او را هیچ بیداری از خدا بار بزرگی انعام میکند
او را میپرسد آیا تو در حضور بی خود میکند جلوه صفات این خود میکند خفیه و آنهم
مقام خود در روز بین میشود پس زیارت او زیارت خدای شمرده است
او امانت خدای شود و صدا و صوت خدای شود اعزاز او اعزاز خدا شود جمیع ملائکه
او معاونت خدای شود تعجب مکن در حدیث است که روز قیامت خدای تعالی
میکند بنده را که ای بنده من از تو طعام خواستم مرا ندادی عرض بکند که
یا رب چگونه ترا طعام بخورانم و تو [illegible] میفرماید فلان بنده از
تو طعام خواست یاد که ندادی مرا ندادی پس طعام خواستن او طعام
خواستن خدای است همچنین میفرماید من از تو آب خواستم مرا ندادی عرض
بکند خدایا تو [illegible] آب میفرماید آب خواست فلان بنده من
از تو آب خواست ندادی [illegible] ندادی خواستن او خواستن من است خدای
میفرماید من مریض شدم چرا عیادت من نیامدی عرض بکند خدایا

اقدس

اقدس [illegible] مریض شود میفرماید فلان بنده من مریض شد عیادت
او نکردی پس مرض او مرض خداست در حدیث قدسی است [illegible]
[illegible] خدا میفرماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خداست در حدیث قدسی میفرماید من اطاع [illegible]
هر کس اذیت کند یکی از اولیای مرا [illegible]
که در [illegible] میفرماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
مردم که [illegible] شیطان [illegible]

منافقین بفرماید باین دو فقره فی صدورهم دوّت و درج فی مجاریهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم

یعنی شیطان در جمیع سوراخهای منافقین در جمیع رگ و پی تنشان فرو رفته

و تخم کرده و جوجه گذارده در اندرون سینهٔ ایشان و سوراخهای تنشان پس شیطان

نظر میکند از چشمهای ایشان تکلم میکند از زبانهای ایشان نگاه میکند از چشمهای ایشان

از جمیع اعضا و جوارح ایشان حرکت میکند فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم با دستهای ایشان

بازنهای ایشان با جمیع اعضا و جوارح ایشان شیطان کار میکند پس آن شیطان

در میگیرد در قالبیت یعنی در قانونش قالبیت یعنی قانونش منبوه هیکلی از هیکلهای شیاطین

چون راه می‌افتد هیکلی از هیکل شیطانست که در میان مردم راه میرود از آن تحت

میدارد (؟) را پیدا شیطان می‌آورد بیا که حیله می‌اندازد و بیا و فسق و فجور

می‌اندازد یعنی اگر فلان را از جهار بهشتی تو را بیاد و فلان را می‌اندازد و ...

تو هم برقص در آیش رب الخیر را ببین تو هم بیا و شراب می‌افکند معلوم

الخمر هیکل شیطانست همینکه از جهار رسیده تو را بیا و شیطان می‌اندازد

گفتار او ترا ترغیب معصیت خدا میکند کردار او تو را ترغیب بدنیا و اهل دنیا

کند هم چنین کسی خلیفهٔ شیطان میشود و قائم مقام شیطان کسی را نتوانسته

اغوا کند مگر

اغوا کند مگر آنکه در هیکلی در آید و اغوا کرده شیطان در فن اغوای حیوان در

نهایت استاد است بی مناسبت کسی را اغوا نمیکند خود شیطان از جبروت

دار دواج (؟) نهایت دوری دارد و مناسبتی ما بین او و ما بین این جسدهای عنصری نیست و چون

مناسبتی ما بین او و ما بین این جسدهای عنصری نیست نمیتوان جسدهای عنصری را

براهی که میخواهد ببرد مگر اینکه بپوشد پلاس هیکلی از هیکلهای بشری را و در لباس

جسد عنصری در آید و از زبان او تکلم کند و از چشم او نظر کند و از دست او بدر

دیگیرد و از بدن او بنماید چون چنین شد آن شخص عنصری دیگر گوش عنصری

خود را میدارد و سخن او را نمیشنود چشم عنصری خود را میگشاید او را

میبیند هر که را شیطان میخواهد اغوا کند با این هیکل میکند ببین اگر تو

بلباس یک میش آیی و گرگ باشی همینکه تو از جنب چنین آن گوسفندان آیی

هم بیجهد بجهه لکن می‌بیند جفت خود را که از جنب اینهم میجهد اگر یک بر

بجهد گوسفند هرگز جرأت نمیکند بجهد حالا شیطان نیز بلباس عنصری

پوشیده در آید در میان مردم و بنا میکند اغوا کردن و مردم هم گمان میکنند بشر

بگمان اینکه اینهم انسانست نه خیر یعنی شیطان است در دو غیر با این شکل در آمد

شنیده که بعد از آن شیطان خواست قوم لوط را بمعصیت بیندازد
خواست آنها را باللواطه بدارد در باب شنیع لواطه آمد در میان آنها بصورت
پسری [illegible] شد و آمد در میان آنها با آنها در یک لحاف خوابید و بنا کرد وسوسه
کرد تا آخر الامر لواطه با آنها داد آنها دیدند این هم کاری است کم کم آن عمل در میانشان
شایع شد چنین عمل خودشان در آمد وقتی دیدند این خبث زنان دیگر هم پیچیدند
پس شیطان آن عمل [illegible] در میان [illegible] چون با این هیکل کاری کنند سایر
مردم دیگر هم که دیدند هر چه بگوید [illegible] کنند که انا وجدنا آباءنا علی امة وانا
غافلند اینکه امامشان شیطانست و غافلند که شیطان در آن هیکل در آمد
از این طرف چنین لازم است چنانکه از آن طرف چنان لازم است که امامان [illegible]
با خدای غیب الغیوب که می بینند خدای غیب الغیوب را از جهت خدای [illegible]
هیاکل توحیدی گرفته و در آنها جلوه گر شده و آنها را اسوه و قدوه
امام و پیشوای خلایق قرار داده مردم همینکه آن هیکلان خدا را در آن هیکلان
توحید را دیدند اینگونه عبادت میکنند اینگونه خضوع و خشوع میکنند
اینگونه عدل و انصاف می کنند امام و پیشوای خود [illegible] پس از این هیاکل

در نظر میکنند

در نظر میکنند [illegible] ببینند خدا را و توحید خدا را میکنند و این هیاکل
و اوصیا و [illegible] کامل [illegible] و این هیاکل و پیشوایان و اعیان [illegible] خدا
و صفات خدا ببینند از آن طرف هم هیکلان شیاطین در میان مردم [illegible]
[illegible] شیطان هیکل خود گرفته و با آنها مردم را اغوا میکنند شیطان
[illegible] هر کس را اغوا میکند از راه خودش اغوا میکند اگر کسی را بخواهد
در راه دین اغوا کند [illegible] هیکل لوطی برای خود بگیرد لا محاله [illegible]
[illegible] عصای آبنوسی در دست عبای نازک بر دوش [illegible]
[illegible] تخم لا حول در زمین [illegible] نهایت خضوع و خشوع [illegible]
بکار [illegible] تا این هیکل [illegible] مردم صاحبان علم را اغوا کند [illegible]
باید امام آنها باشد اگر در هیکل یک لوطی [illegible]
[illegible] شیطان این را برای اینکار بگیرد شیطان
برای هر کاری باید هیکل مناسب آن بگیرد پس برای هر کاری [illegible] در این
هر لحظه [illegible] عیار [illegible] معلوم است دل [illegible] پس [illegible]
[illegible] طالبان علم را اغوا

کند باید دو هیکل عالم در این اگر یک هیکلی جا هست هر را از زبر شنیدند
برای خود بگیرد با این هیکل علما را انجو لبد بزند بفهمند این لا محاله هیکلی عالم را برای
خود باید بگیرد کدام عالم است این عالم این است که حضرت امیر میفرماید فهم
ظاهری اشان عالم متهتک و جاهل متنسک در این است دو نفر پشت مرا شکستند این است حضرت
امیر میفرماید دو نفر پشت مرا شکستند یکی عالم که فاسق باشد یکی جاهل که
عبادت کند این دو نفر پشت مرا شکستند ان عالم که فاسق است به زبان
علم خود فسق خود را انتشار میکند در پیش مردم و مردم را گمراه می کنند و آن
نادان عابد به زبان عبادت خود که رکوع میکند و سجود میکند و دایم مشغول ذکر
برنج گوئی سر زبانش میزند و روزها روزه میگیرد و کم میزند مردم را این احمقان
نافهمان کمال عبادت انبیا میخورند بعد از انبیا این عبادت را
از او دیدند در تله جهل این عابد می افتند این دو نفر پشت مرا شکسته
از بجهت اگر من میخواهم هدایت کنم مردم را او اینها میخواهند مردم را گمراه
کنند و اینها بر عکس اراده من هستند پشت مرا میشکنند پس از
هیکلهای شیطانی ان عالم است در حقیقت طالب دنیاست ولی زبان

علم دارد

علم دارد و طالب است که با اکابر بنشیند مجلس اکابر و سلاطین و حکام
و اهل دنیا صحبت بنشیند تحصیل اموال دنیا بکند هر چه حرام گیرش بیاید برباید
و باک نداشته و ایکه مشغول زبان علمی دارد درس میگوید تغییر احکام میدهد
رشوه میخورد فسق و فجور میکند در دنیا از هیچ مبالات نمیکند الا اینکه زبان
علم دارد در مجلس درس که می نشیند چنان شرح لمعه درس میدهد که میگوئی
شهید ثانی زنده شده چنان اسفار درس میگوید تحقیق میکند که میگوئی
ملا صدرا زنده شده است ولکن مرکب معاصی میشود این اعظم هیکلهای
شیطان است پس از ابلیس آدم رو که است پس به هر دستی نباید داد معلوم است
دست انچه تمنای من از شما این است که گول ما را و کمال زبان ما را نخورید
نگاه کنید باحوال ما بجهت انکه همه علم تنها نیست خود ابلیس اعلم مردم است
ابلیس اسم اعظم را میدانند ابلیس اعبد عابدان بود یک رکوع او شش
هزار سال طول کشید و یک رکوع که شش هزار سال بیشتر نمیشود نه کمال
انجوری عبادت را نخورید نه کمال انجوری علما را نخورید نگاه کنید تقوی که
دارد و نگاه کنید لله و فی الله حرکت میکنید لله و فی الله در حال است حرم

مفهوم نگاه کن ببین که از حرام حذر میکند یا نمیکند خدا امید انداد م... شناسم

ثواب تربا نشیف علی تحنه وان اتحفت بین فاکه علی... نمیکذارد در جهان بلاند مومن باغیر مومن

مشتبه نخواهد شد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ام نجعل المتقین کالفجار

خدا میفرماید افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون علم رجال متفرع و فاجر و مومن و کافر

بهم مشتبه شود در وقت سخن گفته می شود همه ندانستم لکن فردا روز که با او راه رفتی

معلوم میشود طالب دنیاست یا نه از کوزه همان تراود که در اوست و الکه

اگر شیطان است از او شیطان تراوش میکند اگر در او رحمان است از او

رحمان تراوش میکند هرگز گنگ زبان علم را نخواهد دید هرگز کمک لا احکی و لا اقوع

الا بالله مردم نخواهد دید گلن قدر جهان نازک نازکی را محرم دید یکی حالی پس

نذارید بگذر خود ببینید که عمر مشیر انجیان واین عمر را اگر خرج ما کنید

برای خدمتان نمی ماند محافظت کنید جان خود را انسان بهر دست نمی باید

دست بدهد نگاه کنید ببینید بند کیست بنده و بنده همیکی خداست یا بنده همیکی

شیطان نگاه کن در این همیکی سین لبنه همیکی کیست آیا خدا را حکایت

آیا خدا را حکایت میکنند یا شیطان را برای خدا کار میکنند یا برای شیطان

ببین

ببین خدا را میخواهند یا شیطان را آنکه همیکی خداست و خدا را میخواهند

دور بید از طرف او بروید و اگر از آن همیکی رشو بد شده ایدر و باد و

بر بپوندید که همیکه با او بپوستید بخدا بپوسته ایدر و آنکه همیکی شیطان است از او بگریزید

نخواهند خدا را طوری که کرده طبیعت شیطان بهتر لند امر را پیوسته شد به هر حالا باد

خود رسوا میکند به هر طور باشد معلوم میشود لیکن اینها را شیطانت بروم بر سر مطلب

مطلب این بود آن مومن که نماینده انوار خدا شده است نماینده اسماء و صفات

خدا شده او شکر کرده خدا را بجهت آنکه خود را گم کرده و بنمود فضل خدا

را بنمود و نام خدا را پس مومن نشر کننده صفات الله است پس مومن

ثنا کننده خدا است این را و رد و ... شناختیکه معلوم است جان

او با جان آشنا است حقیقت مومن همیکه راه میرود الحمد لله گفته همیکه

میرود لا اله الا الله میگوید همین که راه میرود خدا را تسبیح کرده و تقدیس و تهلیل

کرده نفس مومن تسبیح است نفس کشیدنش تسبیح خدا است خوابش عبادت

است خواب مومن تسبیح و تهلیل خدا است بجهت آنکه خود را از خود رد و دو چنین

زنگ خود را از خود رد و ده بصفات خدا جلوه گر شده است نشر صفات

مومن

و چنین بصفات شده

خداوندان خدا اکه پس بزرگ شان خدایست در ملک واز انطرف قوم شما
کور شیطانند مداح شیطانند نشر فضایل شیطان میکنند انکار فضایل
رحمان میکنند و انها که تابنده پنهان میکنند نور محمد وال محمد را صلی الله علیه
و نشر میکنند نور تعنوی را و آدمی در بعدی سالها بر سر هم الف انها را در میان
مردم منتشر میکنند اخر نخواهد یک کتاب را که باز میکنی از الف تا اخر کتاب هر صفحه
راکه باز میکنی می بینی نوشته قال ابو حنیفه کذا وکذا قال مالک قال شافعی
قال حنبلی علمای سنتی را بیک یک اقوال ایشان را ذکر میکنند یکی را میپسندد و یکی
را میکند از دیک کتاب دیگر که اشر الکه و اهکنی می بینی همه جا ش قال الصادق
علیه السلام قال الباقر علیه السلام قال محمد صلی الله علیه واله قال علی علیهم السلام
پس از انطرف سرتاپا نمایندهٔ ناجیان محمدیند و ال محمد علیهم السلام پس
چه که سرتاپا نماینده ناجیان خدایند بطریق اولا سرتاپا نماینده ناجیان
محمدند سرتاپا نماینده صفات و فضایل محمد وال محمد پس حنفی ... ماه بر ...
اگر چه صحیح بگوید نشر کننده فضایل محمد وال محمد است و شیع کننده کمالات
محمد وال محمد است بزبان فصیح بلیغ میگوید اللهم صل علی محمد وال محمد

پس از انچه

پس از انچه در اللقاء زیارت او زیارت محمد وال محمد است اهانت او اهانت
محمد وال محمد است سرور او سرور محمد وال محمد است خباثت او خباثت با محمد وال محمد
جمیع معاملات با او معاملات با محمد وال محمد است صلوات الله علیهم و از انطرف والله
اکرام ایشان اکرام شیطان است اکرام هیکلهای ... اکرام شیطان است والله اعزاز
ایشان اعزاز شیطان است و دیدار ایشان دیدار شیطان است گفتار ایشان گفتار
شیطان است جمیع معاملات با ایشان معاملات با شیطان است هر چه در اینجا است
در عقبی بعینه همین طور است انمردم که می بینی در طبیعت ... قسمند قومی الله از
پی هیاکل رحمان میروند و قومی از پی هیاکل شیطان میروند حضرت امیر علیه السلام
میفرماید کلامی که حاصلش اینست که اگر شمشیر خود را بر بینی مومن بگذارم
که از ایمان خود منصرف شود منصرف نخواهد شد و اگر دولت دنیا را بر سر
منافق بریزم مومن نخواهد شد پس معلوم شد که قومی هستند که انها از جانب
رحمانند و پی روی هیکل رحمان همین که هیاکل رحمان از دور پیدا میشود
دلشان غش میکند و قومی هستند که از جانب شیطانند و پی رو هیاکل
شیطان همینکه یک هیکل شیطان از دور پیدا میشود دل شیعه را او ایشان

عشق میکنند مثل مرغ بسوی او پرواز میکنند نه اینها با انها انس میگیرند

انها با اینها انس میگیرند در راه مکه گله مجبری را دیدم که هرگز ندیده بودم شاید

دیگری دیده باشد دیدم یک گله بسیار بزرگی دو شبان همراه ان

گله همراه بعضی امیند و گله بهم امیخته بعضی همراه میرفتند تا رسیدند

بسر دو راهی شبان از ان راه رفت یک شبان از ان راه هیچ هم نگفتند

دیدم جمیع ان گوسفندان دو فرقه شدند یک فرقه از انها پی ان شبان

رفتند دیگر فرقه انها از پی شبان دیگر بعضی یکی دو تای که ماندند

وادراکشان کمتر بود از انها پر گوسفند بودند حیران ایستادند یکی قوی

ان کشید انچه از گوسفندان ماندند از پی ان صدا رفتند یکی دیگر

دیگر ان کشید انچه از گوسفندان لنی مانده بعد رفتند ملحق شدند جمیع

اینها دو فرقه شدند همچنین والله هیکلهای رحمانی در این میانه میروند و هیکلهای

شیطانی در این میانه راه میروند در سر دو راهی رسیدند انها که

تابع هیکلهای رحمانیند بسوی خدا میروند و انها که تابع هیکلهای شیطانند

بسوی شیطان میروند جمیع این دو فرقه از هم جدا میشوند بعضی

خوبجو

خفه بجو و از ان راه میروند بعضی خفه بجو و از این راه میایند چه بسیار

از پی هیکل رحمانی میروند و شعور ندارند مردم بگو بیند از پی شعور بیایند

چگونه پی شعور تیغ چرا به پی شعوری از ان راه نرفتند این بجهت انست که بعوت

جاذبه هیکل رحمانی و ان مقناطیسی که دارد بسوی خود میکشد انها را خواه ناخواه

خواه نخواسته انها هم از انطرف قوه مقناطیسی قوه اهن ربایی دارد میکشند

و دلهای منافقین را بسوی خود غش میکنند دل منافق که کنگ عمر نگاه میکنند

چنان که از این طرف بالمومن غش میکنند بنیا را میبینند لکن منافق هم خدا است پس

او فکر میشود شتر میشود پشت او هم میرود و طاقت ندارد و اگر و گر غیر

خدا شود بش میشود خندان میشود خوشحال میشود از انطرف هم الحمد لله

همین طور است مومنان مطمئنند در نزد ذکر خدا اشتیاق دارند بلقای هیکلهای خدا

انس میگیرند بلقای هیکلهای خدا و چنین که از هیکلهای شیطان را ببینند انها هم

طاقت نمیاورند و صلی الله علی محمد و اله الطیبین

۱۲۸۶

مجلس یازدهم چهارشنبه بسم الله الرحمن الرحیم یازدهم شهر الله المعظم شهر رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولینا محمد و اله الطیبین الطاهرین

[illegible]

ولعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی بغضهم و منکری فضائلهم من
الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل
شأنه در کلام کریم خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من
رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قبل از شروع در
مقصود دو سه کلمه لازم شد عرض کنم یکی آنکه احترام مسجد و احترام خدا
وند عالم اینست که در مسجد صدا بلند نکنند خوب نیست اگر کسی نوکری
کرده میداند نوکری کردن خیلی ادب لازم است میکند خصوص پیش رئیس خود از جمله
در حضور بزرگ بر در خانه سلطان صدا بلند کردن قباحت دارد پس
مسجد باید احترام کرد قال قال کردن خوب نیست کار نیست که بنای جمع
باز انکه بنای مسجد است برای تذکر آمده اید برای خضوع و خشوع آمده اید برای
تحصیل مغفرت آمده اید چرا حرمت نگه ندارید گذشتیم از این این را نخواهید
شنید و نخواهید کرد حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید همینکه
موذن قد قامت الصلوة گفت صدا بقد قامت الصلوة که بلند شد
حرام میشود سخن برای اهل مسجد حرام است تکلم کردن دیگر حالا بعد از آن

فرمایش

فرمایش باید ساکت شد این قدر حرف میزنند بعد از قد قامت الصلوة
و بعد از تکبیر که در رکعت اولی هم قرائت را باشغال میکنیم نمی‌فهمیم
از باب اینست که احترام نگاه نمیدارند اگر نگاه میدارند چه طور است
پیش حاکم اگر بروید همه ساکت می‌ایستید پس احترام نگاه دارید این
یک سخن بود میخواستم عرض کنم یکی دیگر بیلش که سؤال میکنند منع
خیر میکنید یکی آنکه بر در خانه خدا سؤال از خلق کردن بسیار بد است
این سائل چه شان میدانند دیگر فریاد چرا که حواس مردم را بهم
بزنی تو که سائل میروی میان صفها مردم هم که ترا می‌بینند و می‌بینند
که چیزی نداری دیگر چرا فریاد میکنی فایده اش چه چیز است الا اینکه
مسلمانان را منع از نماز میکنی و منع از تعقیب کنی و حواس مردم را
پریشان کنی فایده دیگر ندارد و همان طور که راه میروی راه برود
دیگر قال قالش را مکن اگر آن یکی نمیشنود این یکی را خبر است شنید اینهم دیگر
سخن یکی دیگر آنکه وقت سلام میدهند این همه مردم ادا و دوره آوردن
و در زیر پا قرآنها را پاره کرده تربتها را لگد کنند مهرها را پامال کردن

بگذارید باین شدت پس نهایت احتیاط را داشته باشید در نوبت ارائه
بپاشید نه خاکی که همه را کشید خاکی که بسر دیگری کشیده باشید به آرای بپا کنید که نه قرآنها
لکه بشود نمرها پامال بشود بیائید این خیلی بهتر است از اینجور حرکت حالا دیگر برویم
بر سر مطلب عرض کردم در ایام پیش که خداوند عالم جل شانه این خلق
را که آفرید از نور مشیت خود آفرید و آن نور مشیت گفتم بر حسب مشیت خداست
موافق خواهش خداست و موافق محبت خداست نظر باینکه مشیت خدا محبوب
خداوند عالم است و نظر باینکه مشیت خدا همان محبت خداوند عالم است زیرا که
آن مشیت مجمع جمیع اسمهای مبارک خداست و مجمع جمیع صفات جلال
و کمال خدا و اثر خداست پس محبوب خلق است و محبت خداست و خداوند
باین مشیت نوری آفرید و آن نور بر طبق محبت خدا بود و بر وفق مشیت خدا
بود چنانکه نور آفتاب بر وفق آفتاب است و نور چراغ بر وفق چراغ است
و عرض کردم که آن نور مشیت تابید بر آئینههای خلایق و در آن آئینهها
بر حسب آن قابلیتها جلوه کرد یعنی اگر آئینه قابلیتهای خلایق از حیث رنگ
و شکل مانند آنست آن نور را بهمان طوری که بود نشان میدهد و هر گاه از حیث رنگ

بنشیند

تابیت

و شکلی داشتند بقدر آن رنگ و شکل آن نور را تغییر دادند اینجا
مثلی باید عرض کنم متقلب شنیده منقطع میشود از آن و آن مثل اینست
در عکس صورت تو عکس تو میرود و بر وفق صورت تو و باندازه رنگ
و شکل تو است بعد از آنکه رفت در آینه آن قابلیت آینه جلوه گر میشود
و بقدر رنگ و شکل آینه رنگ و شکل میگیرد رنگ و شکلهای آینه را در اجرا
این بود گفتم منقطع میشود رنگ و شکلهای آینه را در درجه آن یکدفعه رنگ و
شکل آن نور رنگ تو را از آنچه هست نمیگذارد و لکن اندکی تراشیده میکند
اندکی رنگ تو را زردتر میگوید اندکی صورت تو را کشیده میگوید لکن
باندازه ایست که هر کس در این آینه نظر کند میشناسد این صورت صورت
صورت تو است تمام تو را ارائه میکند و یکدفعه این رنگ و شکل آینه بر جلای
میشود که تو را از تو نمیگذارد که اگر شخص نگاه کننده باین نگاه کند
و این عکس را ببیند بگوید توئی و میگوید این عکس تو نیست بلکه تغییر میدهد
عکس تو را باز هشت برای این عرض کنم الف از آن استقامت کم
در خط بیرون است از آن استقامت تا بان اندازه اعوجاجی که دیگر بود از آن الف

بر حسب صورت تو است
از این صورت تو

الف نیز این صد آن الف است بسیار خوشخط الف است الف که از آن اندکی کج تر
باشد الف است الف بدتر از آن الف است همچنین الف بدتر و بدتر تا باید از
که شخص ها که می بیند میگوید الف است لیکن بسیار بد نوشته اند از آن اندازه
که گذشت بجنس کج راج شد که شخص ها که نگاه می کنند میگویند این الف نیست
این جیم شده این باشد این دیگر الف نیز نیست بیک اندازه است در کج
دو اجر [illegible] از آن اسم تو را بیرون میبرد و یک اندازه است در کج دو اجر اسم
تو بر آن گفته می شود لیکن زر و رنگ گفته میشود لیکن صورت آن دارد گفته میشود
قامت تو لیکن کوتاه و هکذا آئینه که به تغیرات تو از آنچه هست نیندازد لیکن
یکدفعه آئینه آنقدر کج و راج میشود هیچ شباهت بتو ندارد مثل آن اینها
عرض کنم فرنگیان ساخته اند انسان لوشر که نگاه میکنند بشکل خر که
در آئینه پیدا میشود پس هر گاه از حد شباهت تو گذشت خر آن گفت
من بیزارم از این شکل خر بری هستم از این شکل این وصلی بمن ندارد
اگرچه بالبسط من جلوه کرده در این آئینه و اگر من مقابل آئینه نمی آمدم در
در این آئینه نمی انداختم در این آئینه هیچ عکس نمی بود بواسطه من و دور کرده من
عکس در آئینه

عکس در آئینه پیدا شد لکن این اعوجاج و این کجی در این آئینه است از من
نیست من از آن بیزارم چرا صورت صورت من نیست این صورت کسی است
و من بخواهم نشاء الله نیک نباشم این نشاء الله شباهت بمن ندارد و اما
اگر اندکی تغیر و تحریف شده باشد عیبی بتو درست میبدهد اندکی صورت مرا
تغیر داده فی الجمله [illegible] مرده میشود میگوید این آئینه صورت [illegible] است میگوید
بیزارم از این نمیخواهم نمیگویم بشکل من نیست بشکل منست و از منست در
جوهر بسوی منست لکن تغیر در او پیدا شده است اگر این مثل حکیمانه را فهمیدی
عرض میکنم که اگرچه نور خداوند عالم و نور مشیت خداوند عالم از حیث هستی [illegible]
بدون تخلف لکن در این قابلیت خلائق که افتاده بحسب قابلیتها مختلف
شده بعضی اینها چنان انحرافی و تغیری پیدا کرده خداوند از آن
بیزار است و گفت برائة من الله و رسوله و گفت این هیچ دخلی بمن
ندارد و این از من نیست بازگشتش بسوی من نیست لعنة الله است نه فی لعنة الله
نه بالله است هیچ دخلی بمن ندارد و من از شکل این بیزارم بسبب آنکه
قابلیتهای من عکس مشیت که در آن افتاده خداوند عالم همان کرامت

دارد از ان و نه اینست که برابری از انه اشته باشد کر امتی دارد بجهت
ان انحرافات جزئی که برای او است میگوید از من است این شکی است این
شان من است باز گشتش بسوی منست الا اینکه تغییر و تحریف در او پیدا شده
الا اینه هیچ تغییر و تحریفی نداده و هیچ وجه من الوجوه تغییر در ان صورت نداده
ان صورت بحسب رضای خدا و بحسب مشیت خدا و محبت خدا در ان عکس من انداز
انصورتی که محبوب خداست انصورتست بحسب خداست بکسر مره خدا اگر امیست
از او نداده او را بالتحقیق حبیب خود میداند زیرا که بحسب محبت اوست او را جلوه
خود بیخواند او را خلیفه خود میگوید و او را قائم مقام خود قرار میدهد و او
اینست خود بنیاد میکند و او را در میان خلایق ایت خود و علامت خود و قائم
مقام خود قرار میدهد خلق را میگوید هر کس میخواهد بان اینه نظر
کند زیرا که عکس من چنانکه باید باشد در اینه جلوه کرده است ان
اینه معرفتش معرفت خدا است و جهت بان اینه جهت بخدا است و اما
ان اینهائیکه اندک تغییر داده اند که رنگ و شکل از خود داشته اند
انها مطلقا ایت خدا اند نمیتوانند باشند خلیفه و قائم مقام خدا

نمیتوانند

نمیتوانند باشند زیرا که کاهی افترا میبندند و اندک تغییر و تحریفی دارند
میگویند شخص رز دست و حال انکه شخص رز دنیست میگوید
شخص دراز است و در واقع شخص دراز نیست افترا میبندند بر او بتحریف
که در او نکرده است چنین افترا میبندند و دو ایت او صحبت و سند نمیشود بر به
از او پذیرفت و حکم او مطلق حکم خدا نیست و قول او مطلقا قول خدا
نیست و لکن ان اینه بکلی واگذارده خود را خود را که ابدا از خود ام
نشان نگذارده روایت او حقیقت دارد و او را در عدم حجت و در روایتی که میکند رد
بر او رد بر خداست روایتی که میکند اگر کسی افترا میبندد کافر شده بخدای او
عالم مشرک شده بخدای عزوجل است انکه علمش علم خداست رد بر او رد
بر خداست قولش قول خداست انکسیکه اخذ از او دو امتثال فرمان او
اخذ از خدا امتثال فرمان خداست و تسلیم از برای او تسلیم از برای خداست
و انست که معرفت او معرفت خداست و جهت باو جهت بخداست اما ان اینها
بیگانه که از خود هستند با رنگ و شکل میباشند بقدر ان رنگ و شکل
که از خود دارند افترا میبندند بر خدا و بقدر از رنگ و شکل از خود اش

میگذارند پس اگر همینقدر را که هنوز تمام نشده تا اینجا فهمیدید پیغمبران
راوی اند روات آل محمد اند و ارسال باید بمثال کوه از خود هیچ نگوید
وانچه گوید از محمد و آل محمد گوید سلام الله علیهم اجمعین وانچه بگوید از کتاب و سنت
گوید از خود هیچ رنگی و هیچ شکلی هیچ رائی هیچ ظنی هیچ اجرای هیچ
تحریکی از خود لاشی نگذارد و انچه گفته اند بطور شخص امینی از ان
دست بگیرد و از این دست برساند و هیچ در او تغییر و تحریف ندهد
از انچه ساکت شده اند ساکت شود و بانچه ناطق شده اند ناطق
شود اینست عدل انست که اگر تو لب کشودی علی کسی که در او افتاده لب بکشاید
اگر تو لب بستی علی کسی که در او افتاده لب ببندد اگر الف گفتی او الف بگوید
اگر با گفتی او با بگوید اما اینکه تو لب بسته و او لب بکشاید افترا بسته
و از خود بستی دروغ بتو داده قول او قول تو نیست حکم او حکم تو نیست
نمیدانم ملتفت میشوی چه میگویم یا نه پس اینجائی که میگویید نمیدانم از چه
لفظ بگوییم پس انهائیکه میگویند شخص چنین گفته و شخص چنین کرده
و حکایت میکنند از شخص تو نباید مطلقا تسلیم انها بکنی باید ملاحظه کنی

که او رنگ و شکلی از خود دارد یا نه اگر رنگی و شکلی از خود دارد بر تو رد است نه تصدیق
او و اگر رنگ و شکلی از خود ندارد واجب است تصدیق او و حرام است بر تو
رد بر او زیرا که رد بر او رد بر خدا است چرا که این اینه و اینهم راوی از خود
هیچ ندارد و ابدا ابدا اگر بگوئی من از کجا بفهمم همه اینها اوقات صفا میکنند
من از کجا بفهمم کدام راست میگویند میگوئیم این امر پنهان نخواهد بود برای اهل
پوشیده نیست در مقام سؤال که تو سؤال بکنی جواب میشنوی و مباحثه
بکنی این حرفها سیر نو بکنی اگر با او بنشینی با او راه بروی معلوم میشود و اشتباه
برای تو خدا نمیگذارد امر مبهم بماند هیچوقت اشتباه نمیشود برای تو بگویم هرگاه
پادشاهی بسیار عادل پادشاهی بسیار رئوف و رحیم بر رعیت نشسته باشد
بر تخت جلال خود و جمیع رعیت در پیش روی او در حضور او ایستاده باشند
در این اثنا یکنفر برخیزد از میان این رعیت و رو به رعیت کند و بگوید ای حضار از
رعیت این پادشاه حاضر چنین فرمایش فرمود که شما فردا جمیعتان
بروید بیرون شهر مثلا اگر پادشاه راضی است و این شخص نخود فرا زده سکوت
خواهد کرد و همین سکوت پادشاه دلیل است که خبر او راست گفته و هرگاه

او علی اعتدال میکند
ع

که پادشاه اینچنین فرموده گفته هرگاه پادشاه صلاح ملک را نداند بسته‌اند امرا
فساد در رعیت و فساد مملکت داشته همیشه این حدیث چنین جاری شده‌اند مشهور شدند
او را اسیر و بند و تنبیه میکنند منادی دیگر ندا میکنند در رعیت بهر سه که این جاری
دروغ گفت پادشاه چنین چیزی نگفته لیکن همه تان بدانید عیب عیب فردا
از شهر بیرون نیاید از شاه می‌پرسم که آیا میکند پس این کار را با هرج
و مرج است هر کس چیزی در هر ادعائی کند پادشاه میشنود هیچ نگوید اگر
هیچ پادشاهی باشد بسیار نافهم است بسیار حیوان است چنین کس پادشاه
نیست زیرا که فساد ملک او در اینست بلکه پادشاه صاحب هوش رؤف و رحیم
فی الفور منادی میفرستد ندا کند فلان کس دروغ گفت فلان مقصود ما این است
میفرستد او را می‌آورند تنبیه میکنند این پیشان ظاهری در این یکوجب ملک
ظاهری و دنیائی چنین میکنند اما چه گمان تو است با امام زمان تو که او
مظهر قدرت الله و مظهر رحمة الله و وارث شاهد بر همه ملک است رؤف و رحیم
بعباد او میبیند و میشنود که فلان شخص در میان رعیت ندا کرده حضرت این
حکم کرده من کردم این حکم امام شماست این حکم پیغمبر شماست این حکم خداست بر

با این حال

در ارشاد حضرت اطاعت کنید حالا گمان چه حضرات ایشان باید پادشاه یا سکوت کنند
که هر کس در ملک هر چه بخواهد نسبت بپادشاه بدهد یا آنکه بر ایشان ذو حجت است
در حکمت و سیاست مدن که او را رسوا کند تا رعیت بدانند او کذاب است بد نهند
او افترا بر امام خود بسته است والله نخواهد گذاشت البته که میفرماید در قرآن
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حق آمد و باطل رفت زیرا که باطل رونده است
باطل بر طرف شونده است میفرماید یحق الله الحق بکلماته و یبطل الباطل ولو کره المجرمون
خدا احقاق حق میکند بکلمات خود که ائمه طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین باشند و خداوند باطل را باطل میکند پس حرف باطل خدا باطل
ظاهر کرد و حرف حق را اثبات میکند میفرماید ما جئتم به السحر ان الله
سیبطله یعنی خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمیکند اگر سکوت کند
دفع او را بر او رد نکند که اصلاح فساد کرده و خدا اصلاح فساد
نمیکند در احادیث بسیار میفرماید کلامی که مضمون آن اینست که ان الله
لا یخلی الارض من حجة کیما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم وان نقصوا اتمه
لهم ولولا ذلک لالتبس علی المؤمنین امورهم ولم یعرف الحق من الباطل یعنی

اگر

خداوند حجت در زمین گذارد و زمین را خالی از حجت نگذارد تا اگر مؤمنان

چیزی در دین خدا زیاد کنند او بگوید زیاد کردید و اگر کم کنند او بگوید کم کردید

و اگر چنین نباشد حق و باطل از هم امتیاز نمی‌یابد حق شناخته نمی‌شود یا

باطل شناخته نمی‌شود پس چه گمان تو است اگر یک شخص هر سخنی سخن

خدا برخیزد میان مردم بگوید حکم من حکم خداست و دروغگو باشد امام تو او را

رسوا نمیکند والله رسوا میکند البته او را مفتضح میکند مفتضح کردن اقسام

دارد نه از یک راه است بلکه راههای بسیار دارد مثلاً اگر کسی را به تو فهمانیده

امیر دینی تعصب کشی مردی است فاسق مردی است فاجر مردی است که سایر موارد

کذاب است مردی است که رشوه میخورد و تغییر احکام میدهد پس برای تو امام

تو واضح کرده امر این را دیگر تو چرا تصدیق کذاب میکنی تو چرا تصدیق

فاسق فاجر میکنی و حال آنکه در قرآن میفرماید ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا

ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی اگر فاسقی خبری

بگوید شما در آنجا تأمل کنید و خودتان تفحص کنید حق باطل را تمیز دهید

بمحض قول فاسق نمیشود از او قبول پس اگر امام از برای تو کذاب این اشکار

کو پس

کو پس چه شنانیده این را اگر به تو اظهار کرده فسق این را اشکار کرده

کذب این را اشکار کرده تعصب و جهت این را اشکار کرده بطوری که خودش

هم میگوید اگر خودش میگوید این چیزی که از دین خودم یقین ندارم و قبول خودش

میگوید یقین ندارم که امام چنین گفته مظنه که امام چنین گفته باشد

تو میگوئی یقیناً چنین است خودش میگوید مظنه تو نباید بگوئی یقیناً

تو هم بگو مظنه اگر او مظنه میگوید تو هم باید مظنه کنی بلکه اگر او میگوید مظنه باید

برای تو شک حاصل بشود خودش میگوید مظنه چنین است تو چرا میگوئی یقین

از خودش میگوید مسئله حدیث ندارد و من خودم چنین فهمیده ام و چنین میگویم

تو میگوئی یقیناً امام چنین گفته همه اینها خلاف است پس بر امام لازم بود

که برای تو ظاهر کند که این شخص در روایت سهو میکند این حکم را نسبت به امام

میدهد این نسبت حکم امام بر امام این بود و کرده هر گاه دیدی که از هر جهت

که نظر کردی عیب و نقص از او دیدی دیگر قول امام در روایت امام و طریقه

امام و احوال امام و اخلاق امام دیگر چیزی از او ندیدی و حکم از آل محمد

بطور یقین رد میکند نمیتوانی رد کنی او را انجا است که فرموده اند که

برادر و کنند بر خدا از و که هست در حد شرک بخدا است بد برادر و در خلاف

بود برادر در خدا است بودیم بر سر مطلبی که بودیم جمیع این نتیجه را داد خواستم

این را هم عرض کنم باشم مقصود این بود این اینهای قابلیتها و جوره لیز

مجوره از انها اینه است شما که نگاه کنید در او از ان کراهت دارید

دیگر اینه است که از ان بیزاری بجوید همچنین قابلیتهای خلایق پاک است

خداوند عالم از ان کراهت دارد دیگر است خداوند عالم از ان بیزاری بجوید

پس انانی که خدا از انها بیزاری بجوید انها سر تا پا اقرار بر خدا ایند

وانها سر تا پا کافر بر خدا ایند وانها پوشاننده انوار خدا و انوار او

بند پس انها شده اند کافر وانهائیکه اندک تغییری داده اند اندک

تغییر داده اند انها سایر مومنانند واما انهائیکه هیچ تغییر نداده اند

سابقانند اینست واز انجهت است که خدا در قران تقسیم کرده بندگان

را در سوره واقعه بسه قسم را فرموده السابقون السابقون اولئک مقربون

بر قسم

یک قسم از انها سابقانند انها بند حالیکه بهیچ وجه من الوجوه نقصانی

در اینه قابلیت ایشان نیست و چنانچه است شخص امینی باشند

وانها

وانها مقرب باشند این مقرب باشند پیغمبر ترش دارد و دلیل از خود در

دارد وانها مقربند یعنی قرب انها بتوفیق خداست شد و خدا ایشانرا

نزدیک کرده و این نعمت را خدا بایشان داده نه اینکه ایشان بقوت

بازوی خود انعام را تحصیل کرده اند بلکه بفضل خدا و رحمت خدا نزدیک

شده اند مقرب یعنی نزدیک کرده شده و خدا ایشانرا نزدیک بخود کرده

واین نزدیکی از انجا شده که خداوند ان نور را در ایشان تابانیده اگر

ان نور نبود ایشان نزدیک بخدا نبودند نزدیک نمیشدند اگر چیزی

از جانب خدا نبود اگر چه اینه ایشان بی رنگ و بی شکل بود لکن اگر نوری

نبود البته ایشان نوری نداشتند پس از انجهت مقرب باشند السابقون

السابقون اولئک مقربون یعنی انهائیکه پیشی بر جمیع

کاینات گرفته اند اول ما خلق الله شده اند وانهائیکه در شان

ایشانست سابق بر جمیع مخلوقاتند اگر سابق بر کل نیستند اگر

سابق بر ایشان هست ایشان سابق نیستند اب بقیت پس در قرب

سابقند که اول ما خلق الله باشند و قرب لاحقند بمحک بر ایشان

لا یسبقه سابق و لا یفوقه فائق و لا یلحقه لاحق

۴۰

بزرگ‌تر این مقدم نباشد اگر کسی مقدم است نشد که ایشان الاحقند
نه سابق پس همین السابقون اشاره شد بمحمد و آل محمد صلواة الله
علیهم اجمعین ایشانند مقرب درگاه خداوند ایشانند کسانیکه در نزد خدا
هستند عالم هستند که میفرماید وله یسجد من فی السموات و من فی الارض و من عنده
لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یعنی از برای خدا جمیع اهل آسمان
و زمین سجده کردند لکن کسانیکه در نزد خدا هستند و من عنده لا یستکبرون
عن عبادته آنهائیکه در نزد خدا هستند از عبادت خدا تکبر نمیکنند اما
هیچ میدانید چه مقام است شخص در نزد خدا باشد و این نتیجه داد
خیلی مقام بزرگیست فی الجمله اشاره کنم از جمله خاصیتها در نزد بودن این
است اگر کسی در نزد تو باشد آنچه تو میکنی او هم بکند نتیجه در نزد تو بودن این است
و هر کاری که او میکند تو خواهی گفت ما چنین گفتیم حالا از برای همین
میگویند این شخص و آن شخص که در نزد اوست دو تا این انکار
را کرده اند از آنجهه این شخص میتوانند بگوید ما چنین کردیم میتوانند
بگوید ما چنین گفتیم حالا از برای همین میگویند این شخص و آن شخص

و در نزد او

که در نزد اوست دو تا این انکار را کرده اند از آنجهه این شخص میتوانند بگوید
ما چنین گفتیم همین شخص میتوانند بگوید هم آن شخص میتوانند بگوید چنانچه
حضرت خضر با خدا ما گفت فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا
فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا
جع
پس خضر چون با خدا بود از آنجهت ما گفت ما ترسیدیم
یعنی من با خدا ترسیدیم که این طفل پدر و مادرش را گمراه کند
پس ما خواستیم از او بگیریم و عوض آن خداوند فرزندی بهتر از این به
پدر و مادر بدهد پس از این معلوم شد که آن بنده که خداست میتوانند
ما بگوید و خداوند با این بنده ما میتوانند بگوید آنچه در قرآن ما فرمود
از این باب است والارض فرشناها فنعم الماهدون میفرماید زمین را
ما فرش کردیم پس ما خوب مهد کنندگان هستیم این ما کیست که خدا
میفرماید با همه جا میگوید چرا نمیگوید سایر بندگان از راه
شرف و عزت خود ما میگویند یعنی مرا تنها خیال نکنی خیال تنها رسید
برهمن نسترلی میتوانی بشوی من یکنفر نیستم ما جماعتی هستیم که خدم و حشم
و جمعیت بسیار داشت از آنجهه میگوید ما همچو گفته ایم پس تو از ما بترس

اگر بگویید من هیچ گفته ام هر که میشود میگوید مثلکه یکنفر را همه کار میتوانم
بکنم مردم هم که میگویند دلیل ضعف ایشانست و ما که میگوییم
دلیل جلال ایشانست اما خداوند هر جا که من گفته دلیل وحدانیت او است
دلیل احدیت او است و دلیل این است که بر جمیع ماسوای برتری دارد و بر
منی که خدا میگوید دلیل این است که من از هزار هزار عالم برترم و از
انجا که ما میگوید دلیل این است که با دستند بندگانی که هر گاه که
ما گفت معنیش اینست که در عرض خدم و حشم امده ام یعنی من جلوه
کرده ام در محمد و آل محمد صلواة الله علیهم اجمعین و در اینمقام که جلوه
کرده ام ما چنین کردیم و ما چنین گفتیم پس مایکه خدا میگوید پر
تر است و منی که خدا میگوید بالاتر است بر خلاف سایر سلاطین
که ما ایشان از من ایشان بالاتر است پس و من عنده لا یستکبرون
عن عبادته ولا یستحسرون آل محمد علیهم السلام ایشانند که در نزد
خداوند عالمند و دیگر کیست اگر ایشان نیستند کیست که در نزد خدا است
کیست در عبادت خدا هیچ استکبار نکرده و بهیچ وجه رنگ و شکی در

در اسماء خدا و صفات خدا از خود ندارند بجز آل محمد علیهم السلام
خلقی نیست که صاحب این مقام باشد و عصمت کلیه کبری را داشته
باشد پس آل محمد علیهم السلام مقربند یعنی منتهای قرب بخدا رسیده
اند یعنی در نزد خدا اند ایا نشنیده خدا در قرآن مقربان میفرماید:
ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون خداوند عالم با ان جماعتیکه تقوی پیشه
کرده اند یعنی از خدا ترسیده اند و بغیر خدا نظر نکردند از غیر خدا
بریده اند و تقوی پیشه کردند این تقوی کدام تقوی است این تقوی آن
تقوائی است که میفرماید فاتقوا الله حق تقاته بپرهیزید حق تقوی از خدا
تقوی پیشه کنید حق تقوی در قوه احدی نیست یعنی امر تعب آور دیگر
محمد و آل محمد صلواة الله علیهم اجمعین پس آن بزرگوار انند که حق
تقوی را دارند پس ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون خدا با محسنین
است محسن حقیقی آن کسیست که از خود هیچ اسائه نکرده باشد هر کس از خود نام
و نشانی دارد و بدی کرده هر کس از خود رنگ و شکی دارد و بدی کرده زیرا که
همه جا همه بهتر از برای خدا است و از برای نور خدا است پس آنچه که از خود

ان الله مع الذین اتقوا ... محمد و آل محمد ... که تقوی ... دارند پس

رنگی از خود نمی پیدا کرده است بدین کیفیت پس محض حقیقت اکبر است
که از خود هیچ رنگ و شکلی نداشته باشد تعالی حقیقت را چنین کسی دارد
و آن محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین پس معلوم شد که ما محمد است خدا
با آل محمد است علیهم السلام پس پیغمبر باید والارض فرشناها فنعم الماهدون پیغمبر باید
والسماء بنیناها باید وانا لموسعون ما آسمان را با دستهای خود بنا کردیم و ما
این کردیم
او را وسیع کردیم و ما زمین را پهن کردیم و دیگر مجهد کردیم پیغمبر باید
کی باشند وقتی ثابت شد قوم با خدا اند و نزد خدا اند بعض آیه قرآن
بخوان زیرش رو کافر میشود آدم پس نزد خدا قومی پیشش با خدا اند و نزد
خدا اند بعض آیه قرآن بخوان زیرش رو کافر میشود آدم نزد خدا
قومی هستند پس خدا میگوید ما هیچ کردیم هر جا خدا گفته ما هیچ کردیم
یعنی بواسطه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین چنین کردیم مثلی برای این
بیاوردم وقتیکه بلور را در پیش آفتاب میگیری و در اطراف پنبه میگذاری
و بلور آنرا میسوزاند بگو ببینیم بلور به تنهائی او را سوزانیده و آتش از خود
بلور بوده حاشا و بگو ببینیم آفتاب بی‌واسطه بلور سوزانیده اگر بی‌واسطه

بلور سوزانیده چرا اطراف را نمی‌سوزاند پس آفتاب بی‌واسطه بلور
بلور نسوزانیده و بلور بی واسطه آفتاب نسوزانیده بلور از خود سوزش را هم
نداشته و لکن آفتاب میگوید ما پنبه را سوزانیدیم یعنی من بواسطه بلور سو
زانیدم و بلور بواسطه من یعنی من بواسطه بلور سوزانیدم اما بلور بی من سوزاند
بگوید من به تنهائی سوزانیدم و اما آفتاب به تنهائی احتیاج از این که تو جبر یا جبر
کند در لباس بلور در می‌آورد و قبضه میکند و پنبه را میسوزاند در لباس بلور از
اینجهت خدا است پیغمبر باید السماء بنیناها وانا لموسعون بایدا
هر جا قرآن انا به بینی پیغمبر باید از همین باب است انا انزلناه فی لیلة القدر
و امثال آن هر جا ببینی بدان مقصود این است که خدا خواسته فطنت
این بلور را بگوید خواسته امر این بلور را بیان کند که این بلور با آن
دهن بالین بلورم هر جا ما گفته خواسته بیان کند این بلور از آلات
منت و از اسباب و دست منت من بواسطه او میکنیم هر چه را میکنیم و این بلور
سبب احراق است وقتی خدا خواسته محمد و آل محمد کند فرمود یعنی ما تو
اگر صاحب شعوری و از من بپرسی که خدا شما بود خدا که نکنید پس منت

آنوقت در جواب بفرماید و من عنده لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون

و بگوید ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون و بگوید السابقون السابقون اولئک المقربون

پس اگر غیر محمد و آل محمد علیهم السلام کسی است که صاحب انتقام باشد انتقام هست

در قرآن مثلاً پس غیر خدا با خدا است مثلاً حالا بگو ببینم اگر غیر خدا غیر ایشان

و ایشان نیستند حالت اینکه نمیشود کسی افضل از ایشان و اگر ایشان هستند

و دیگران هم هستند پس مطلب ثابت است که بگوییم ایشان هستند نزد خدا

نهایت دیگری هم هست اینکه ثابت شد میگوییم اگر دیگران باشند با ایشان

که ایشان اول ما خلق الله بخواهند بود دیگران لا محاله شریک با ایشان

خواهند شد و حال آنکه ایشان در جایی هستند که لا یفوقه فائق

و لا یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق و لا یطمع فی ادراکه طامع هیچ برتری

جوینده بر ایشان برتری نجسته و هیچ پیشی گیرنده بر ایشان پیشی نگرفته

و هیچ ملحق شونده با ایشان نشده و هیچ طمع کننده طمع ادراک مقام ایشان

را نکرده پس ایشان منفرد در این جلال عظمت باری پس از آنچه

سابق بیان کردم معلوم شد که مراد از السابقون السابقون اولئک المقربون

محمد نیز

محمد نیز و آل محمد نیز صلوات الله علیهم اجمعین اما آن قسم که انبیاء ایشان

اند که هیچ رواج شده فی الجمله تغییر و تحریف دارند اند انبیا هستند اصحاب

میمنه و ما ادراک ما اصحاب المیمنة. انبیا اصحاب یمین فسلام لک من اصحاب الیمین

جماعتی هستند که اصحاب دست راست اند یعنی اگرچه فی الجمله در ایشان

تغییر و تحریفی هست لکن بکلی تغییر داده نشده مانند سابقان نیز مومنان که تابع ایشان

است اند که قرآن درست چیند پس انبیائیکه انبیاء ما بعث الله ایشان اند که اگرچه فی

دارد و لکن جمال خدا را نمی بینند بطوریکه هر کس نظر کند ببیند جمال

خدا است و جمال محمد صلی الله علیه و آله را نشناسند بطوریکه هر کس نظر کند

ببیند جمال جمال محمد است و ببیند اینها کسی روایت از محمد است و حق

از محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین و لکن فی الجمله نقص در ایشان هست

و فی الجمله خبر بکل و شکل در ایشان هست و لکن نه بحدی که نام محمد کم

شود و نام محمد نیست شود از این جهت انبیا اصحاب یمین هستند و نامه عمل

ایشان در علیین است و مآل ایشان بخیر است و خدا از ایشان مؤاخذه

میکند بقدر آن انحراف فی الجمله لکن مؤاخذه میکند از ایشان بعضی از

هلاک میکنند والا این شما عرض کنم بقول مطلق بدیهی است که محال است محال
که طاعتی در نزد خدا از عالم بی ثواب باشد و محال است محال که گناهی در
نزد خدا بی عقاب باشد آخر مگر همین راه و سیاست را عقاب کرده الله
همین که او را از سر تا شاخ فرود آورده لذا بنفس آن منقصتی که داشته
نقد در پایش کرده که اگر هیچ نقصی اینجا دست نداشت انهم سر و سردار بود
همینکه در افتاده یکدرجه از سر فرو تر کرده عقابش که ازدیاد دست
اینست که این تکه و نقص از خود اوست پس گناه او هم خود را گرفته و اولا
هر درجه پایش ترسیده نمیشود هیچ گناهی بی جزا نماند نمیشود هیچ طاعتی
بی ثواب نهایت تو میگوئی پس توبه و استغفار ثمرش چه چیز است پس
اگر معصیت کنیم و جزای با باید بما برسد پس ما چه طور نجات خواهیم یافت
عرض میکنیم که هرگاه از کیسه تو صد تومان بیرون رود صد تومان
ضرر بتو رسیده و اگر تو تدارک کنی و صد تومان بیاوری از جائی
دیگر و در کیسه کنی تا صد تومان جایش پر شود حالا صد تومان بجای
او آوردی لکن آنرا که از جای دیگری آوردی بجای آن صد تومان که از این

میشد که تو صد تومان

میشد که تو صد تومان اول را از کیسه در نکردی آن صد تومان دیگر را هم تحصیل کنی
بر روی آن بریزی آن وقت تو در کیسه دویست تومان پول داشتی حالا صد تومان
بتو ضرر خورد و نقصان صد تومان بتو رسید نهایت زحمت کشیدی رفتی
صد تومان دیگر تحصیل کردی جای آن ریختی معلوم شد که تو مردی بودی که
میتوانستی تحصیل صد تومان بکنی بلکه عرض میکنم که اگر آن صد تومان در نمیر
فت از دست تو آنهم میشد بود قوت و قدرت هم که تو هم میشد بود میتوانستی
تحصیل کنی حالا ضرر صد تومان بتو خورده و تو رفتی از جای دیگر صد تومان
آوردی جایش ریختی رفت بحال اول استیناف رحمتها که کشیدی بیجا شده
در دست ملتفت بشوی چه میگویم پس نقصانی که تلافی کردی پس از اول تا حال
بر سر جای خود ایستاده هیچ ترقی نکرده اگر مردی بودی که صد تومان سال
نگذارد از کیسه بیرون رود دیگر اگر مردی هستی تحصیل صد تومان دیگر میکنی
امروز صاحب دویست تومان میشوی پس آنکسیکه معصیت میکند و سالی بعد از
آن استغفار میکند و توبه و گریه و زاری و تضرع میکند گناهانش که گذشته او
پاک میشود نهایت جای ضرر آن پر میشود و اگر آن ضرر سال از اول نکرده

بعد از این استغفار و این گریه و این زاری زیاد هم حالا صاحب بیست تومان
در زیاده بعد هم طاعات بیشتر سال داشته هم این طاعات را حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه میفرمود استغفر الله ربی و اتوب الیه و هر روز هفتاد
مرتبه میفرمود اتوب الی الله بدون اینکه گناهی از او سر زده باشد برای اینکه
اگر چه صد تومان را از دست نداده لکن صد تومان دیگر هم روی آن میخواهد
بریزد پس نقصان عصیان همین است که شصت سال معصیت کرده از حالا که
توبه کرده از رفتهای درجه که اگر سیر توی خانه اگر شب اینکه حالا
هیچ عمر نکرده ظلمات حالا تا آخر تدارک است و هر گاه که تا حالا عبادت کرده بود
و حالا هم با تضرع میکند توبه و لابه و استغفار میکند مرد کاملی میشد معلوم
شد میتوانستی کاری کنی که در آنجا ترقیات برای تو حاصل شود اینست که
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین با وجود عصمت کبرائی که برای ایشان
بود الخ بیدار میکنند انفس و تهار را میکنند لا یستکبرون عن عبادته
والنهار لا یفترون ولا یستحسرون یسبحون اللیل بر ترهم عبادت میکردند برای اینست که حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه میفرماید در دعای خود غیر ضنین بنفسی فیما یرضیک عنی اذ به قدر

قدر ضنینی خدایا من چگونه نخجلت در عبادت تو کنم تو
همین عبادت مرا پسندیده حالا من بیایم کوتاهی در این کنم اینست
که دائم در عجز و لابه و توبه و انابه بودند پس فهمیدی انشاء الله صحیح گناه
نیست مگر اینکه جزای آن باید بایشان برسد هر کس رو با قبله نور آن
میشود و هر کس پشت با قبله رفت ظلمانی میشود این امر است محکم و حکمت
تنقض نه این است شصت سال که معصیت خدا را کردی و حالا توبه کردی
با این توبه طاعت کبیره ترمیم آید نه خیر اگر قبل شده بود میمردی بحالت الحال ادراک نمیکردی
اگر حالا استغفار زیاد کردی توبه کردی وقت ابتدا فرصت است پس گناهان
که کرده امر زیده میشود نه اینست که رفع درجه میشود مثل طفلی که تازه تولد
شده باشد میشوی درجه او چه خبر است باری بردیم بر سر مطلب پس صاحب
یمین یعنی مومنان لیقدر رنگ دل که ایشان نقصان در درجه ایشان
دست شده اند و در زمره سابقان نیستند و اینها هستند مومنان پس
در سوره واقعه که میفرماید و اما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین
میتوان گفت از سالهای دیگر از عمل دیگر که همین را دارد و این سهم دارد

چهل این شصت تن دارد که پنجاه است یعنی صد و سیزده هزار از زمین
علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که علی هم صد و سیزده است پس مراد از یمین
علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه و اصحاب الیمین یعنی صاحب امیر
المؤمنین یعنی مؤمنان شیعیان جمیع مؤمنان و شیعیان اصحاب امیر المؤمنین
و اصحاب علی بن ابی طالبند و اصحاب شمال یعنی ضد و دشمنان مراد
حضرت صلوات الله وسلامه علیه واما اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم وحمیم
وظل من یحموم   پس اصحاب شمال آنانند که چنان
تغیر و تبدیل داده اند دین خود را چنان کج و دراج کرده اند که خدا از ایشان
بیزار و خشم گرفته والله عدو للکافرین خدا دشمن کافران است اینها دشمن خدایند و خدا
دشمن کافران است پس کار ایشان از کج و دجی بجائی رسیده که دشمن خدا ایشان
شده معلوم است ایشان دشمن خدا میشود و دشمن یک میشود چه اینها اینجور از اسلام
کج و دراج کردند که یکجا روی نور را پوشیدند و یکجا دین خدا را خراب استند یکجا از
یکجا اولیای خدا را خراب استند بر آنها از چنان کج و دراج شدند و یکجا
بر عکس اولیای خدا سخن گفتند و لا محاله اینها ناصب شدند یا ضد مؤمنین
شدند

شدند بجهة اینکه یکجا بر عکس مؤمنین شدند آنچه مؤمنین گفتند اینها گفتند
نه آنچه مؤمنین اثبات کردند اینها نفی کردند آنچه مؤمنین دوست داشتند اینها دشمن
داشتند پس این دو تا ضد همند از روز ازل یعنی روز الست تا ابد ضد همند از روز ازل
ممکن نیست یکنفر از اصحاب یمین از اصحاب شمال شود و ممکن نیست یکنفر از اصحاب شمال یمین
شود و ممکن نیست یکنفر از اصحاب شمال اصحاب یمین شود نامی اصحاب یمین در علیین نوشته
والئن کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون
کتابی که نامهای مؤمنان در آنست در علیین نوشته نسخه او پیش محمد و آل محمد است
صلوات الله علیهم اجمعین کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و کتاب فجار که نامهای کافران
در آن نوشته شده است در سجین است و آن کتاب هم نسخه او پیش محمد و آل محمد
است صلوات الله علیهم روزی حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در دست خود دو
ابجد که در دو یا صحیب کرده و فرمود اما میدانید در این چیست گفتند خدا و رسول بهتر   دست
میدانند فرمود که در این نامهای اهل بهشت و نامهای پدرانشان و قبایل ایشان و عشایر ایشان
فرمودند بعد از آن تا تمام عمر خود را با بیعت که شما بعثی که مردم یکی بند حاصل
تر از این کسی نیست اما هیچکس نمی تواند ببرد ختم او بخیر شود و از ضمن اصحاب یمین شود

بعد دست حسین خود را بلند کردند فرمودند سید انبیاء در این حدیث عرض کردند خدا پیش ایشان
در باب بهتر سید انبیاء فرمودند در این دست اسم اهل بهشت اسماء اهل جهنم و
وعشیره شان باسماء خودشان و پدر ایشان همه در این دست است مضمون
حدیث است عرض میکنیم بکسی که اقرار طاعت کند در تمام عمر خود بگوئید از این
با تقوی تر از این صالح تر کسی نیست چنین وقت مردن شود کافر شود و در نتیجه
شود و داخل اصحاب شمال شود پس این در کتاب در نتیجه ایشان است
نام کافران اصحاب شمال شد و نام ترتیبشان اصحاب یمین شد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس دوازدهم یکشنبه بسم الله الرحمن الرحیم پانزدهم شهر الله المکرم رمضان المبارک ۱۲۸۶

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولینا محمد و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن
و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جلت عظمته در
کتاب مجید خود میفرماید وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم
من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
چنین هر سال عادت داشتیم که در اواسط این ماه که وقت اجتماع مردم است

بجهت شبهای

بجهت شبهای قتل و احیاء و اشتغال انبیاء و مردم یکبار میشنوند اجتماعی در مسجدها
میکنند چنین اجماع ایشانست و در هر تجربه هر عهدی باامام ایشان را بکرده ایم تا آنکه
خود را مردم عهد نشکنند اراده و چنان نمیدانید که خداوند عالم جلت عظمته
این عالم را باین عظمت بنیاد کرده و اینها را در توی این عالم رها کرده که هر طور ایشان
میخواهند حرکت کنند بخورند بیاشامند و بر خیزند و فرو خیزند اینطور نمیدانند بلکه
مینمایند برای پادشاهی عظیم ایشان و دست ایشانرا خداوند برای فایده آفریده
خلق خود را نفهمند در این عالم شاید بکلی فراموش کنند آنچه را که برای
همیشه امری را مواظبت نکردند و آنرا حرمت نداشتند از نظر خدا افتاد
حکماً این از مجربات است که هر چیز را که حرمت لایق بآن را ملاحظه نکردی چنین
حرمت آنرا که خدا برای او قرار داده و باندازه حرمتی باو داده اگر حرمت را از
او ندانستی و آن اندازه تواضع که خدا از برای او مقرر کرده بجا نیاوردی
کفران نعمت میشود و چنین کفران شد خداوند نعمت را میگیرد نعمت خدا را
باید حرمت داشت تا برای شخص بماند اینکه شنیده اید ایران طایفه را از
سر سبب بعضی سرها عظیم بوده اما سر قومی بعضی در لب آن نهر مسکن

داشتند و در آنجا بجهت برکت آنها رود خانه بسیار عظیم خدا بآنها داده بود
آنقدر زراعت میکردند آنقدر گندم خدا بآنها میداد و نان در میان ایشان
بی قرب شده بود و بی عظم شده بحدی که نانواهای آنها از نان قرص کوچک کوچک
می پختند و تا خمر نمیک اندازه می ساختند زیادتر از آنچه می پختند
و عادت آنها بر این بود که تغوط میکردند خود را با یکی از این قرصهای نان
میکردند بیشترها با سنگ و کلوخ خود را پاک میکردند و دیگر معلوم است نان
نرم بنظر ایشان نمی آمد برای اینکار بنظر ایشان بهتر بود دیگر معلوم است هر
اندازه میخواستند بهتر گشت بهمینجور هستند خود را بانها پاک میکردند
این قرصهای نان را در یک جائی تپه میکردند روی هم می ریختند چون نجس
شده بود کسی نمیخورد آنها را و اولیاء خدا براو عبور میکردند آن نجاست را
میدیدند ایشان را میترسانیدند از غضب خداوند و زوال نعمت میفرمودند این
طور نکنید دوست نعمت خدا را بدارید اگر نه خداوند نعمت را از شما
خواهد گرفت میگفتند برو پی کار خودتان ما از بس زیادی داریم باز هم
حرفهای غم نداریم خداوند اینها را ایشان را کم کرده برکت زمین را از ایشان

گرفت

گرفت و آن نعمت تمام شد در میان آنها قحط آمد کار آنها بجائی رسید که
از روی گذار همین قرصهای نان نجسی که خود را بانها پاک کرده بودند بعضی دیگر از آن
قرصها را آنکه خشکیده بود و بر نبود میخوردند اینطور نکنید خدا با نعمت چیزی دیگر
نیست همین این طور کردند خدا از ایشان گرفت در مذهب ما اینقدر ارشاد که
زیر پای خود اگر نان یافتند انبار دارند شوید اگر کثیف شده باید بخورند
بجهت اینکه نرسیده ائمه و حجتهای خدا از زوال نعمت ما زیاد از برکات نباید
گذار ظرفی نباید قرار داد نان را با اینطور چیزی دیگری باشد که نان اسلام را بع
آن نکنند بجهت اینکه زوال حرمت آن میشود پس همین زوال حرمت شد
زوال نعمت میشود و حالا قابلیت نان معلوم است که در کنار محمد و آل محمد و اولیای
ایشان علیهم السلام بگذار این نان خیلی کم حرمت دارد عرضم این که تقدر بکم
حرمت محمد و آل محمد و اولیای خدا را البته هزار مرتبه باید بیشتر بداری که حرمت
نان در پیش محمد و آل محمد و قدر حرمت نان را اندازی اینطور میشود اگر حرمت
محمد و آل محمد و اولیای خدا را نداری البته این نعمت بزرگ را خدا از آدم میگیرد
همچنین هر سطری را هر نعمتی را اینقدر بکه خدا با و حرمت داده اگر کسی آنقدر حرمت

را برای او ملاحظه نکرد آن چیز پیش او خوار میشود خوار شد کفران آن نعمت
میکند کفران که کرد خدا آن نعمت را میگیرد همه چیز اینطور است هرچه باشد
حتی قلمدان خودش را اگر حرمت نگذارد او را بالای طاقچه بگذارد این
را پیش میبرند اگر اینها را تو بی دست و پایی بیندازد و سر پا میبرندش یا توی بخچه
یا توی حوض میافتد تمام آب که افتاد میخیسد فاسد میشود زوال نعمتی
میشود حرمت هرچه را نگاه داشتی برای تو میماند این مثلهای عامیانه را که شنیدی
بدان که جمیع دین همینطور است همین نماز تان را اگر حرمت داشتی اگر اول
وقت که عصر طهارتش را درست بجا آوردی حاضر شدی بجماعت و از انجا غایت
کردی با توجه کردی این نماز برای تو ثابت میماند اگر بی احترامی کردی بی
اعتنائی کردی باخر وقتش انداختی بجماعت نگذاردی دیگر این نعمت از دست
تو رفت خدا از تو گرفت کم کم اگر اینطور کردی میشوی تارک الصلوة و
تارک الصلوة فاسق است بلکه کار در این شرایع بجائی منتهی میشود که بکفر
میرسد استخفاف امر خدا حقیر شمردن حکم خدا و بی اعتنائی بانها کار را
بکفر میرساند پس اگر کسی ترک نماز کند که از روی استخفاف و بی اعتنائی

کافر و نجس

کافر و نجس میشود مرتد از دین خدا میشود جمیع آنچه را حرمتش خدا برای او قرار
داده آن حرمت را باید ملاحظه کرد و اگر ملاحظه کردی آن چیز را خدا برای تو نگاه
دائم خواهد کرد همه جا چنین است همچنین حقوق آل محمد علیهم السلام ایشان
حقوقی دارند بر ما اگر بنای بی اعتنائی با ایشان شد ذکر ایشان شد ذکر
ایشان بکنی فضایل ایشان را گوئی تصدیق فضایل ایشان نکنی منکر فضایل
ایشان شوی موالات اولیای ایشان را نداری و این موالات اولیای ایشان
نمیدانند که چه قدر ذکر بزرگی از ایشان است غافلند از این مردم مثلا پادشاه
نشسته در طهران اینجا یکنفر نوکری میفرستد این نوکر ذکر پادشاه است هرچه
حرمت از او میداری حرمت پادشاه را داشته چرا که ذکر پادشاه زبان پادشاه کدام است
حرمت پادشاه است از آنجهت اگر بگفت با این نوکر پادشاه است و تو کفر برو
برای خودت نوکر پادشاه کدام است حرمت پادشاه را نداشته پس
شما هرگاه ذکر آل محمد علیهم السلام التحیة نکنید و احترام از اولیای ایشان
و اخوان و برادران مدارید بجهت اینکه نوکر پادشاه است نه برای خودش
خودش شد بار مرد است بلکه بجهت اینکه نوکر پادشاه است یا از موالیان

اونست و شیعیان است مثلا منصب در خانه پادشاه دارد و دیگر پادشاه پیش

اگر احترام ندارد دیگر پادشاه احترام نه بشنه پادشاه حکایتی شمرد از آن

خانه پادشاه را باید حرمت داشت فرش پادشاه را باید حرمت داشت

اسب پادشاه باید حرمت داشت اگر چهتران اسب سواری پادشاه را به نظر

اسپهای دیگر با دلگاه کنند مثلا منظر ابی که قبل منقلی نیز نشد حرمت اسب پادشاه

راند اشته چهتر را از او میگیرند و در او دش میکنند تا نزد پادشاه باید حرمت

داشت اگر مثل تک کلمه با او سلوک کنند تا نزد باز اعراض میکنند پس هر چه

چیز پادشاه را باید حرمت داشت همچنین آل محمد سلام الله علیهم شهنشاه دنیا

و آخرتند جمیع متعلقات ایشان حرمت دارد پس حرمت یکی یک اینها را

باید داشت همچنین محمد صلی الله علیه و آله خیلی حرمت دارد و دین شریعت محمدی

از آیات اوست اگر این شریعت را احترام نداری خدا انتقام این را

از تو میگیرد مثلا اگر بتو گفتند شراب حرام است کفر بر اینها ملاها از خجالت

شان را در او رده لغو پا کنند چرا از نمکی کفر رو میز چه چیز را بجهت

شبا این را که گذارد کفران نعمت کفر کفران نعمت که کردی خدا از تو

را از تو میگیرد

میگیرد نعوذ بالله و اگر خدا از ایشان را از کسی برداشت انسان میشود

کافر پس حرمت باید داشت محمد صلی الله علیه و آله را جمیع مضافات

محمد را باید حرمت داشت مسجد را خانه محمد است اوضاع مسجد را باید

حرمت داشت شریعت را باید احترام داشت رجال دولت را باید احترام

داشت متعلقان دولت را باید حرمت داشت و اولاد هند و چهار تا در این

در این ولایت هستند کسی با اینها بد نمیگوید میگویید اینها رعیت انگلیس هستند بیاین

مذهب هندو است رعیت انگلیس است در ولایت تو حرمت از او میدارد

کبرها در ولایت حرمت دارند چرا حرمت دارند به جهت آنکه اینها رعیت دول

دول خارجه هستند چه طور شد اینها حرمت دارند محمد صلی الله علیه و آله حرمت

ندارد رعیت او حرمت ندارد مضافات او حرمت ندارد و اینها حرفهایی

است که بگوش کسی نمیرود لکن روزی که جدید شد کارها و حرفها آن وقت

دیگر زوال از میان میرود آن وقت خواهند فهمید اما حالا آنچه باز است

حالا اوضاع همه زوال است جدید نمیشود نیامده روزی که بنا است جدید میشود

آن روز پای مؤاخذه از جزئی جزئی امور میشود و آن وقت خواهند فهمید

چه خطاها میکرده اند پس همه متعلقات دولت را باید حرمت داشت دو
لت دولت محمد سلام الله علیهم مسجد از حرمات ایشان است باید حرمت
باید از احترام داشت کعبه از حرمات ایشان است کسی که مستطیع میشود
و مکه میرود و نمیرود حرمت کعبه را نداشته قبور ایشان را زیارت کردن
کوچک در نزد انها کردن احترام قرآن احترام کتب احادیث انها همه
از حرمات ایشان است بنای حرمت چه شد عظمت پیدا میکند نعمت در
نزد تو روز بروز اگر تو جمیع متعلقات شاه ولایت را داشتی عظمت زیاد میشود
نزد تو لکن وقتیکه این یکی را از دین انداختی آن یکی را هم از دین انداختی دیگر هم
و از دین کم کم همه را و این زمان تو عمر دیگر نخواهی یکدفعه بی دین میشوی
همچنین است جمیع اوضاع عالم دولت آل محمد علیهم السلام با تمامی حفظ
متوجه باشید والله شما را از دین افریده اند نه برای خوردن و تغوط
کردن و خودسری و خودرائی چنانکه عرض خواهیم کرد ان شاء الله همچنین است
امر خدا امر خدا امر محمد هرچه پا اعتنائی بحکم خدا نکنی حرمت نداری
اثر اکم کم عظمتش از نظر تو میرود کار بجائی میرسد که دیگر ادم چه بگوید

از همین

از همین ولایت یک کسی رفته بود تفرنگستان در خانه فرنگی که مهمان
که بود بعلاوه صاحب خانه فرنگی نشسته بعض و صحبت میداشتند و
میخندیدند و شوخی میکردند در این اثنا حکمی امده بود از جانب پادشاه اولاد
که صاحبخانه را حکم که از چنین بکن این شخص صاحبخانه گفت حالا دیگر چون
فرزندان ملکه ایم همه تعظیم کنید همه بطور ادب بایستید کنید از جا بر
خاست رفت پوشیدن رختهای دولتی را پوشید بطور قاعده امد نشست و حکم پادشاه
را از روی ادب زانو زده و حرفها را گفت و ان حکم را ابلاغ کرد از روی ادب
بعد از انکه تمام شد دو مرتبه رفت رختهای خود را کنده و امد
امد توی مجلس نشست شب لقب [illegible] شوخی شد خنده و شعف زدن [illegible]
بود که چرا چنین کردی گفت ان وقت عامل حکم بودم از ان وقت احترام احترام
ایشان اگر حرمت نمیداری خودت را نداشته حکم از دولت امده بود
در زبان من زبان دولت بود باید گوش بدهی سخن من حرمت [illegible]
سخن مرا حرمت دولت است حکم دولت خنده تغیر چه لکن بعد از ان
که خلع نسبت را از دولت کردم حالا دیگر منم از دولت حالا دیگر هیچ کاره

متعلق نیز هم بار برای مقصود این بود که اینطور کفار امر خود را منضبط میکنند انبیای
که ادعای اسلام میکنند چرا باید حرمت دولت اسلام را اندازه نگاه ندارند
رسیده در اسماء الله را در مقام هر زکی میگویند نمیشود که گفت چه
میگویند منهم میخواهم بگویم برای تعلیم است مثلا در مقام هر زکی در تسخیر میگویند
ماشاءالله ماشاءالله و تسخیر که میکنند اینجا چه جای اسم خداست بر درس مثلا
برای یک اسم خدا را میبرند نعوذ بالله در مقام تسخیر که اسماء خدا را
ذکر میکنند بابا انجیر فهاحرفهای دولتی است اینها را باید از روی جد نزنند
اینها را با ادب باید بگوئید تا اینکه اسماء الله را هر زکی ذکر کنید تسخیر که
در ریشخند ذکر کنید بیاید اسمهای حق تعالی را در این مقام ذکر کردن احترام ای
میشود کم کم عظم تمام میشود عظم خدا کم میشود اما عظم خدا که رفت دیگر بندگی
نخواهد کرد پس باید کاری بکنند مثلا اسماء ائمه را اسماء الله را اسماء
محمد و آل محمد را سلام الله علیهم اینها را وقتی میخواهید بگوئید در مقام ادب
بگو با سکون قلب با احترام تمام با طمانینه و وقار در مقام جد با نهایت
عزم اینها را باید گفت تا اینکه نعمت عظیم برای تو ثابت بماند فراز علم

ابراهیم

رحمت که هرچه را حرمت داشتی برای تو بماند تو حرمت نگهداشت را اگر بندگانش
کنیزها و نوکرها سرپا نشنند و بپرند تا تو هی خلاف خواهد افتاد اما اگر گفتی بابا
یکی این را بردارد طاقچه بگذارد این را لگد نکنند برای تو میماند وقتی گفتی را
حرمت بدار برای تو اینطور میشود همه امور چنین است همینکه آدم خدا را حرمت
نداشت عظم انوار خدا اعظم اسماء خدا و صفات خدا تمام میشود پس باید
حفظ کنید حرمت را آخر چنین است حرمت داری برادر مومن خود را بقدر
اندازه که حرمت داری حرمت بدار از زن از فرزند از غلام از کنیز هر چیز را
نعمتهای شکر نعمتش را بگوئی حرمتش را بدارد والا نعمت از دست تو خواهد
رفت خیر الدنیا و الآخره خواهی شد از جمله امور عظیمه بلکه اعظم امور جمیع
امورت بدانیم که این عالم صاحب دارد این عالم سر زکی برار دارد نیستیم گوسفندان
ما را خلق کرده باشند و در این عالم ول کرده باشند نشسته باشیم که
تو بیابان ول کنند هیچ بند و هیچ شبان نداشته باشیم یا هیچ ساربان
نداشته باشیم اینطور نیست بلکه این عالم صاحب دارد و عظم امور مسلم که باید
انسان حرمت بدارد آخر چه چیز است اعظم امور آنست که بدانند جمیع ملک

بلکه جمیع این هزار هزار عالم صاحب دارد ولی حب دارند باید مراقب این امر را
بکنی و مواظب این باشی اگر مراقب این نکردی یکلّی فراموش میشود چنانکه اگر
بلند اورا حالا از بالا نیز هم ذکرش را نکنند دیگر تو هم هیچ حدیث را اگر
نکنند فکر بیاد او نباشد یک سال هم بگذرد دیگر هیچ از او ذکری در میان نمی‌آید
یکلّی فراموش خواهد شد پس از اینجهة هزار عالم لا حول و لا قوة الا بالله
بتایید خود صاحب الملک در این رساله این تحریر کنیم و این میثاق را
تازه کنیم و ذکر احوالات آن بزرگوار را در زمان ظهور او و کیفیت خروج
او را و علامات ظهور او را و تغییر اوضاع عالم را از اول تا آخر بطوریکه از احادیث
بر می‌آید نقل میکنیم برای مردم و این عبادت ما خواهد بود انشاء الله عبادت
بزرگی خواهد بود بجهة اینکه تجدید عهد که شد انتظار ظهورش را میکشیم تذکر
حاصل میشود برای ما که ما هم صاحب بنشینیم مگر در پیش او نباشید این را
برای خودم نمیگویم بلکه بار حرمت [illegible] این گفتم هم سبب نعمت میکنند
از ادم پس احترام بدارید همه شما جمع بشوید گوش بدهید و قربت باشید
انتظار فرج داشته باشید عرض حاجات خود تان بان بزرگوار بکنید

چرا بعد از

چرا بعد از آن چه فهمیدی بصیرت پیدا میکنی میفهمی که همین حالا صاحب تو نزدیک است
و همین حالا جمیع حاجات تو را بر میتواند بیاورد و معرفت که پیدا شد کار
آسان میشود لیکن اصل مقصود چه چیز است برای اینکه معلوم شود بسیار چیز
نباشی است اولاً مقدماتی برای این باید عرض کنم پس برای مقدمه عرض میکنم اگر
گاه بنظر تدبر و تفکر و بنظر تعقل و فهم باین عالم نظر کنی می‌بینی این عالم را بر وفق
حکمت است اگر جمیع حکمای عالم جمع شوند یک امری از امور این عالم را تحلیل کنند نقص پیدا
کنند چه بگویید اینجا شش طور دیگر بهتر میتوانستند ولیکن عامیانه مختصر اینکه کلام
ولیکن بر اینکه این ساعت همه اجزائش درست و موافق حکمت است حالا نخواهیم
بفهمیم اجزای این ساعت هزار سال یا ده هزار سال است می بینیم این ساعت دارد
کار میکند هیچ آن تخلف نمیکند و جمیع چرخش و اسبابش درست حرکت میکند
جمیع اوقات را بوقت خود میگوید دیگر بعد از آن که ده هزار سال این ساعت را
نه عیب او دیدیم دارد کار میکند و همه چیز را بوقت میگوید دیگر دلیلی
از این بهتر که این ساعت را موافق حکمت کار میکند سبب معلوم است جمیع
چرخهای این موافق حکمت است زمین ملک باین عظمت ده هزار سال با این گردش را

که این چرخ این آسمان و زمین این فصول این ماه و این ستارگان
این موالید دارند کار میکنند جمیعش بوقت معینش باندازه
بقدر مصلحت موافق قاعده دارند کار میکنند هیچ جای این نه هیچ جایش
عیب نکند محکم از این کدام دلیل برای اثبات بنیه تو درست و موافق حکمت است بهتر از
اینکه درست بشنیدی درست هر چیز هر صنعت را بجای خود میتوانی جمیع مایحتاج
ترا در بدن تو آفریده و در بدن خود محتاج هیچ چیز از خارج نیستی کدام
مختصر تر و نافع تر از خود تو برای تو بهتر است و اگر حکمتهای این عالم را بخواهیم
تفصیل دهیم ماهها و سالها از [illegible] نه تنها بلکه ماهها و سالها بسیار بلکه [illegible] باید
بیان حکمت این عالم را اگر دانا باشی تعجب میکنی از این خانه عظیم که آسمان سقف او
و زمین فرش او و آفتاب و ماه و ستارگان قندیلها و دیگر چراغهای اوست که انهارا گاه
بر داشته میشود و گاهی گذارده میشود و این زمین زمینی آنچنانه است و دریاها
و دریاچهای آنچنانست و معدنها خزانه آنچنانه است و کوهها مخزن جواهرات او شده
و قفلهای آنهای اوست اما هیچ تعجب نمیکنی از این جنگلها و این باغچها و این چمنها و این
و این مرغهای این چه او صاحبست که انتظار میکرد و این ساعت چه طور کوچک کرده است

وده هزار سال

وده هزار سال است کار میکنند و دیگر جدائی نمیخواهد میکرد و منصب هم بیدون
اینکه یکمو تخلف نکند پس همین قدر اکتفا میکنیم در بیان حکمتهای عالم چرا
در باب واسع که این میشناسد و در بهار شخص را با نشانهای این سال که این [illegible]
پس این عالم موافق حکمت است ببین این حکمت را که چگونه هر چیز را مناسب
هر چیزی باندازه آنچه داده جز بیانش را بگوییم هوش از سرت میرود فیل را
گردن نداده است و عوض گردن خرطوم او را بلند کرده مرغی که گردن ندارد
منقار بلند باو داده پا بلند است گردن بلند داده این چه چیز که همچو طور شده
این جوجها را در تخم ببین چه طور با این ترکیب این پرها با این رنگها داده
جمیع مایحتاج او را در ان تو قرار داده بطوریکه جمیع انها را بر وفق حکمت
در هر کس نگاه کند هر [illegible] هر چیزی که نگاه کند میفهمد از روی حکمت و موافق
حکمت است پس چنین این عالم موافق حکمت است پس لامحاله سازنده این عالم
حکیم است نمیشود سازنده این عالم سفیه باشد نادان نافهم نمیشود همچو خلق
با این استحکام و با این نظم بنیاد فرمود البته صانع این عالم حکیم است مسلما
حالا که صانع عالم حکیم شد و اتفاق جمیع عقلای عالم است حکمت صانع عالم

پس صانع حکیم کار لغو از او سر نمیزند لا محاله کار او فایده دارد باید فایده‌اش
هر کاری که حکیم میکند برای فایده میکند فرق میان لغو و حکمت همین است
وقتی می‌بینی کسی نشسته کاری میکند میپرسی این کار را برای چه میکنی جواب
ندارد میگوید همین طور میکنم میگویی همین طور میکنم یعنی چه همین طور میکنم
لغو است اگر گفت برای فلان فایده میکنم معلوم است از روی حکمت میکند معنی لغو
ندارد و معنی دیگر حکمت ندارد غیر از اینکه عرض کنم پس کار حکیم باید برای
فایده باشد و کار سفیه و دیوانه برای فایده نیست بعد از اینکه این معلوم شد
حالا بپرسیم خداوند عالم این را برای چه آفریده خوب این آسمان با این عظمت این
زمین با این وسعت این دریاها این بر و بحر را برای چه آفرید این خلق را
آفرید و لغو که نیست این عالم حاصل این چه چیز شد فایده‌اش چه چیز است اگر میگویند
اگر میگویی هیچ فایده ندارد اقرار کرده که خدا سفیه است گفته است زنده این عالم
عاقل نیست حکیم نیست و کسیکه حکیم نشد سفیه شد چه طور این عالم را از روی
حکمت میشناسند اگر خدا حکیم است موافق حکمت که پس این عالم را باید
فایده باشد جز دو تا را برای یک فایده آفرید لیکن برای یک فایده آفرید آفرید
و معنی دارد

و معنی دارد هر گاه فایده برای کاری ذکر شود اگر آن فایده قابل اعتنا نیست
آن کار کار بزرگ نیست مثل اینکه بچه‌ها می‌نشینند تخت خوش کود آب میکنند
زمین را گود میکنند چاله میکنند میپرسی برای چه میگویند برای اینکه آب توش کنیم فایده
بکند لکن قابل اعتنا نیست کار بچه گانه است یک دفعه نیست کار را برای آن فایده
که میکنند آن فایده قابل اعتنا نیست معلوم است که آن کار بزرگ نیست همچنین هر کار را حکیم برای
فایده بکند و آن فایده بعضی بنیاد این دلیل عجز حکیم است مثلا کاردی یا چاقو
بر شیر ساخته وقتی میپرسی برای چه میسازی میگوید برای اینکه ببرد با آن قلم
سر کنم پس باید ببرد حالا بعد از این ساخت فایده ندارد و نبرید بر آنید دلیل عجز
است و دلیل بی حکمی است و دلیل بی قدرتی است چرا که خیالش بود خوب ببرد
و نتوانسته پس نفع این دلیل بی قدرتی او میشود و دلیل عجز و بی حکمتی او میشود در هر کار
کاری برای نتیجه که مقصود شد و آن فایده بعض امد دلیل بی حکمت و قدرت او میشود
حالا فایده برای این خلق دانستن ضرور است حالا آن فایده اگر بعضی بشاید آیا
نیست که دلیل بی قدرتی خدا شد بچه بازی شد لکن کار باید آن امری که
و آن امر شد مثل اینکه کسی تخت بسازد برای نشستن برای آن روز تخته

شد بر ردی آن بمنزل آن نشست و دیدی آن فایده بعنی نیامد پس معلوم شد

پس اگر فایده بعنی نیامده دلیل بی قدرتی عاجز صانع است و کار

آن فایده بعنی نیامد دلیل حکمت وی است و او حکیم است صانع این کار

عظیم است یعنی خالق خوب حال پس خداوند یعنی ملک را که آفرید بی فایده

نباشد حکیم هرگز بی فایده هم البته باید بعنی نیاید و حالی پس باید شنید

از آنکه فایده بعنی محال اید احتمال ندهد که بعنی نیامد البته بعنی مرا بید

پنهانی را که بگویم چیست [illegible] این حرف هابیت که معنی این [illegible] در روز بشر

اگر ملی بد نهید و بعد از آن [illegible] شد ان شاء الله دیگر دلهای [illegible] تخوابد

شد حالا که نباشد فایده داشته باشد ببینیم فایده خلقت ما چه چیز است

فایده ۲

منحوا لهیم نعوبیم معلوم است صنعت را فایده خلقت را خود صانع حکیم بهتر میداند

کس که از ما فی الضمیر او خبر ندارد کسی از نیت او و اراده او خبر ندارد

پس رجوع کردیم بخود داند [illegible] که ببینیم فایده این خلقت چه بود دیدیم

در حدیث قدسی پیغمبر ما ید کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

من گنج پنهانی بودم خدا میفرماید من گنج پنهانی بودم احدی از من اطلاع نبود

کنج نامیده

کنج نامیده بجهة آنکه جمیع کمالات است و مراد جمیع کمالات آن ذات و جواهر صفات

و اسماء او است مراد گوهرهای انوار او است و جمیع بهای خدا کمالات بی نهایت

بود از آنجهة تعبیر از معرفت خود بگنج اورده و من پیغمبر باید گنج پنهانی بودم

دوست داشتم مردم از این گنج اطلاع پیدا کنند این گنج را بشناسند

خلق را خلق کردم تا اینکه گنج را بشناسند یعنی مرا بشناسند دوست داشتم مرا

بشناسند خلق را خلق کردم تا شناخته شوم پس این سر است برای اینکه

من چرا خلق را آفریدم حدیث شریف معنی نسبه دارد این بحث که حالا

حاجت بعرض کردم پس خداوند عالم هم نور را برای معرفت خود

آفریده شکی در این نیست باید تحصیل معرفت کرد همچنین دیدیم در قرآن

فرمایش فرموده ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون من جن و انس

نیافریدم مگر از برای بندگی و عبادت معلوم است فایده خلقت من

عبادت است باید من و تو عبادت کنیم خدا را باز در حدیث قدسی

دیدیم پیغمبر ما ید یا خلقتکم لاربح علیکم انما خلقتکم لتربحوا علی یعنی من نکردم خلق تا بود کنم

از سود مخلوقات خود بلکه تا بندگان سود کنند و ایشان نفع از من

به هر بند حالا آن سودی که ما باید ما از خدا ببریم آن جزای آخرت برای اعمال
حالا کی در دنیا باید عبادت کنیم او را و او را بشناسیم پس خود تو برای
برای بندگی آفریده است نه برای آقائی مسلماً این همه را خود به زبان
که ما را برای عبودیت آفریده است ما عبیدیم نه آقا اگر ادعا کنیم خطاست
او پس خدا جمیع ما را برای عبودیت آفریده جمیع ما عبید اوئیم
کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا جمیع کائنات عبید اند
برای خدا جمیع کائنات را برای عبودیت آفریده است پس چرا تو باید
این همه عبودیت را از خود برداریم خود را عبید بدانیم خیال آقائی را از سر بدر
کنیم و اگر غیر از این کنیم خلاف غرض صانع عالم کرده ایم خلاف خیر
که منظور نظر او بعمل کرده ایم و خیلی امر بزرگی است خلاف منظور سلطان
کردن فی المثل اگر پادشاه خانه عظیمی بسازد و صد هزار کرور مثلا
خرج کند و آنخانه را بسازد از برای اینکه تو بیائی و مهمان او شوی
و فی المثل تو بیائی آنجا بنشینی بگوید برای این ساخته ام که تو بیائی
آنجا بنشینی و حالا که ساختند این عمارت را از پی تو بغیر شدند و تو زودی

ببین چه کار

ببین چه کار بزرگی که جمیع رحمت این پادشاه را بهم زده
و سعی که صد هزار کرور خرج کرده و تو اعتنا نکرده خلاف منظور او کرده
پادشاه از ساختن آن این همه اعتنا کرده برای نشستن تو و تو کجا اعتنا
نکرده معلوم است باشد در این جا العجب خدای عظیم این عرش عظیم
این کرسی رفیع و این سموات بلند را و این ارضین پهناور را برای این
آفریده که ما بندگی و عبادت او کنیم و بندگی او کنیم حالا هرگاه ما بندگی
کنیم و از این گذشته ادعای هم کنیم خلاف غرض او کرده ایم غرض
او را باطل کرده ایم و خدا پیغمبر باید ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین هر کس استکبار از بندگی کند لا علاج
داخل جهنم خواهد شد ذخیره جهنم خواهد بود من تو برای بندگی آفریده
... برای آقائی و باید ما در صدد بندگی باشیم و در صدد معرفت او
او باشیم در حدیث پیغمبر باید عبادة الله خدمته فی الارض عبادت خدا آن
خدمات است که در روی زمین باید بانجام رساند هر کس این خدمتها را
کرد عابد است هر کس نکرد عابد نیست معنی دیگر ندارد عبادت بجز انجام

رسید از خدمات خدا بعد از اینکه باقی کردن تو را برای بندگی
افریده است حالا عرض میکنم و بسیار امر بسیار مشکل توجه تمام داشته باشید
و با خبر باشید منفعت دارد و آن این است که پادشاه بر خلاف مخلوقات
است و همه مخلوقات خودشان فقیرند و محتاج و خدای غنی و بی‌نیاز است پس
تو را برای عبادت افریده است از برای اینست که خودش از عبادت
انتفاعی ببرد و با عبادت تقویتی از او کسب کنیم و اصلاح مزاج او بکنیم یا
اصلاح بدن او بکنیم یا خدمت او بکنیم و غلامان او بخواهی خدمت تو را
کنند یعنی خدمت و مالت کنند اما اینها بعهد رفع عطش از تو بکنند نان بتو بدهند
تو را از گرسنگی برهانند لباس برای تو بیاورند و تو را از علت بر حذر برهانند
لکن خدا اینها عالم حقیقتاً غنی است از خلق و از عبادت خلق
حضرت پیغمبر باید لا تضره معصیة من عصاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه
طاعت مطیعان بخدا نفعی نمیرساند و معصیت عاصیان بخدا ضرر نمیر
ساند و در قرآن فرموده من کفر فان الله غنی عن العالمین ببین چه عظمتی ظاهر میفرماید
پیغمبر باید شما اگر یکنفرتان کافر بخدا بشود خدا از عالم بی‌نیاز است

نه بآن

نه اینکه خدا از همان یکنفر بی‌نیاز است از جمیع عالم بی‌نیاز است پس اگر
همه کائنات کافر گردند معلوم است بر دامن کبریائیش ننشیند گرد
هیچ تفاوت برای خدا نمیکند خدا احتیاجی بعبادت خلق نیست
انتفاعی از عبادت آنها ندارد و لکن خدا در ملک خود بجهة عبادت
افریده جهتهای عبادت افریده و ترا امر کرده بواقع ساختن آن
را آن جهتها اگر عبادت خود را بر آن جهتها واقع ساختی خدمت خدا را
در روی زمین کرده خدمت خدا کردی عبادت خدا کرده و اگر عبادتها را
بر آن بر آن جهتها واقع نساختی خدمت نکرده و خدمت نکردی عبادت
نکردی مثلی عرض کنم پادشاه تو را میگوید تو نصب مهتر را داشته باشی
آن اسب را خدمت کن باید تو شب و روز متوجه آن اسب که فرموده باشی
و روی تو بآن اسب باشد و دست تو بر پشت و بر سر و پای آن اسب باشد لا زوال
آن اسب را جو بدهی تیمار بکنی ... لکن پادشاه را
نمیشناسی ... پادشاه ... لکن عبادت تو را این پادشاه همان
خدمت است [illegible] پادشاه ... داده خرید و عبد ... عباد

عبادت پادشاه بندگی پادشاه این خدمتی است که پادشاهش داده اند
اینست که حالا بگوید من میخواهم تو را با علم این پادشاهان برای خود تو
بیاورم اسب تحفه تو بدهم این بنده که بنیت خدمتی رجوع کرده اند تا آن
بنده باید خدمتی را که من رجوع شده بکنم فضولی نباید بکنم اگر فضولی کند
میگویند تو را چکار با این چیز فهما اگر بگوید من میخواهم چیز بابت نیز هم بدهم
خود تو میخواهم با آن بدهم خود رای است اگر بنده آنچه خدمت برای او
تو معین کرده لیز باید بسوزان جهت تو خدمت کنی و آن اینست که از بی
خود سلطان اسب کنی و دوست خود را بتیمار اسب سر آری اگر چنین کنی
تو خدمت پادشاه را کرده خدمت که کردی عبادت پادشاه
شده خیلی لئمان برسد خود پادشاه را باید بر دید شد مال کند
هم این خدمات عبادت است اگر کسی را منصب تازی پاکی میدهد جهت
خدمت پادشاه برای او آن تازی است دیگر نباید دخل و تصرف کند در آن
نجس است من خدمت تازی نمیکنم چیز متوضها پاک کردن هم جهت
خدمت است حالا جهت خدمت تازی است این غلام را پادشاه حکم
کرده خدمت

بعاشی بکند

کرده خدمت تازی را که حب او را درست کنند گوشت با و بدهد تا آن
وقت باید پاکیزه باشد بکوده بیشی بکند بهر است جلو دار پادشاه که وقت
[illegible] اگر این کارها را اگر عبادت پادشاه و بندگی

این

پادشاه را کرده و الا این خودسری خود رای است نباید فضولی بکند
بگوید اگر من عبد تو ام دلم میخواهد برای او خدمت کنم من میخواهم خدمت تازی
کنم در بیست خدمت تازی یعنی چه چیز خدمت تو عبادت تو خدمت آن
تازی است باید عوام بگویند فقد چه اصراری دارد اینها چه چیز است
میگوید اینها حکمتهای عظیمه است حکمای بسیار بزرگ در آن در مانده
اند من بزبان عامیانه میگویم پس جهت عبادت خدا معین کنم
برای بندگان خود بجهت آنکه خدا غنی است از عبادت بندگان
نظر [illegible] بندگان یاد نفع میرسد از معصیت عاصیان باد ضرر میرساند
و بندگان از سلامی میشنند که عبادتی برای او بکنند او را از رتبه
خدائی خود بدر آید تا از اسلامش بهره کنند بندگان از رتبه
خود بالا میروند که با او قرین شوند پس در سر بس بعبادت خدا اندکی رند امدا

و هیچ عبادت و در هیچ مسئله از مسائل هیچ بنده از بندگان در رسیدن
به خدا اینکه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر
را درس نیست بخدا پس در جمیع امور خدا که جهت خدمت قرار داده
و چندی از خادمان هم مقدر است نه یک جهت است جهتهای خدمت بسیار مقدر
الا اینکه بعینه مثل انجماعت مثل سربازان است که همه سرباز اند لکن هر ده نفر
شان تا یک نفر برای یکدیگر ده باشی این ده باشی نسبت بانده تا یکی است و همه
این ده باشیها در دست قدرت است او را که یطلبند هر ده باشیها را طلبید این
او را که دور کنند هر ده باشیها را جمع کرده این از تفنگ هر گاه ده باشیها از این ده باشیها
جمع شوند در تحت یکنفر یوزباشی جمع میشوند در تحت یاوری اقتند یاور
یاورها هم در تحت سرهنگ جمع میشوند سرهنگها هم در تحت سرتیپ جمع میشوند
و دیگر همه این ها سرتیپ جمع میشوند ان میر پنجه دیگر بر همه انها حکم [illegible] و همه
مطیع او باید باشند و همه انها که هستند در زیر دست ان پادشاه در تحت
این قائم مقام پادشاه باید باشند که او بیاید و تصرف بکند و او [illegible]
و به همه حکم میدهد همه در تحت فرمان او باید باشند جنبا ننده کل این سلسله

ان یک جهت جهتهای خدمت خدا هم در روی زمین انطور است اگر چه
همه اینها خدمات بسیار است لکن هر چندی از این خدمات در تحت
یک بزرگ جمع میشوند چندی از این بزرگها در تحت یک بزرگی
دیگر همینطور این جهتهای خدمت میرود تا جمیع اینها جمع میشود در جهت خدمت
و او بزرگتر از همه است جنبانده همه این خدمات اوست باید جمیع اینها
[illegible] جمیع این خدمتها جهتش اوست همه باید با امر او باشند همه باید باو
باشند بصلاح و بعد از باشد خوب باز اینجا میگوییم پادشاه حکم کرده که جمیع
این ده سرباز مطیع این ده باشی باشند انچه این امر کند ان ده باشیها اطاعت
کنند و او انها را اجرا دهد و دیگر بعد از ان جمیع این ده باشیها بحکم یاور [illegible] میشوند
و یاورها هم بحکم سرتیپ و سرتیپها هم بحکم میر پنجه [illegible] میشوند و همچنین درجه بدرجه بالا
میرود تا اینکه جمیع اینها بحکم پادشاه [illegible] پس اگر این سربازها
اطاعت نکنند ده باشی خود را اینها مخالفت سلطان کرده اند زیرا که جهت خدمت
را از دست داده اند عبادت سلطان خدمت اوست در عرض مملکت او
گفته اند شما ده تا مطیع این ده باشی باشید حالا اگر کسی اطاعت نکرده

نزدیک ۲

و سرهنگ سرهنگ ها بحکم ح

و چون جهت خدمت را از دست داده اند ح

نشده‌اند چنانچه که هرچه را پادشاه جهة خدمت قرار داده آن مطیع آن
جهة باشند و از آن جهت خدمت خلیفه پادشاه است و هیچ کس خلیفه پادشاه
بر آن خلیفه تا در قبر پادشاه است منصب او معصیت پادشاه است از حکومت
داشتن از او حرمت داشتن از پادشاه است یعنی آن صد تا سلطان با جمیع
باید باشند نه باقی سربازها با حرمت منصبی برای است که سربازها هم
در تحت پیر باشی دیگر هستند باید حرمت منصبی از این بدارند کلمه پیر باشی
را نباید بپرهیزند اگر یکی از آنها را بجای نفر نشستند نخواهد نماند اصلا
کنند همچنین طوری است جمیع امور تعیینات درجه بدرجه بالا می‌رود تا آنکه
جمیع این خدمات هست در تحت خدمتی بزرگ جمع می‌شود و آن جهة خدمت
بزرگ بزرگی که دیگر از آن بزرگتر نیست میشود و آن کسی است یکتا مالک الملک
و بالاتر از او خلقی نیست و آن موجودی نیست و آن محمد بن عبدالله صلی
الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که اولنا محمد
اوسطنا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد جمیع ایشان محمد بن صلوات الله علیهم
اجمعین پس همه یکی هستند این یک بزرگوار این جهة خدمت کل کا

سرباز بود تا همیشه خلیفه پادشاه است راه صد تا قائم مقام پادشاه است بر آن صد تا ع

کاینات

کاینات است حالا که جهة خدمت کل کاینات است پس باید از او امداد
صادر شده باشد از نهی او نیز چه شده باید در جمیع امور اطاعت
او را کرد و حالا اگر حرف این را شنیدی عبودیت این کردی عبادت
خدا را بعمل آمد اگر نه من یطع الرسول فقد اطاع الله و بکر جاهل دیگر
نیست اطاعت خدا اگر غیر از این باشد بگو ببینم اطاعت خدا دیگر چه طور
می‌شود بنحو لم نفهم ندارد خدا را باطنی غیر طاعت محمد صلی الله علیه و آله
بگو ببینم از کدام راه میشنوند که از خدا شنیده‌اند خدا که از زبان
حرف نزده برای او که از چهره کسی جلوه کرده برای او بجز از محمد و آل محمد و آل
طیبین الطاهرین او صلوات الله علیهم پس جهة خدمت کل کاینات وجود
مبارک محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم پس هر کس این بزرگوار را خدمت
کرد عبادت خدا را شده عبادت خدا همین است دیگر با عبادت دیگر
برای خدا آسمان و زمین این خوب بگو ببینم چکار برای خدا میکنی میگوئی
بجز و الحاح پیش او میکنم رکوع و سجود برای او میکنم میگویم همین نماز را و این
رکوع و سجود را محمد قرار داده و الخبر که جهت خدمت برای این رکوع و سجود

هم قرار داده جمیع شما را باید در نماز تان رو بخانه کعبه کنید درست باید

بخانه کعبه بلند کنی حالا بگو ببینم خانه کعبه بگو اشش خداست چه بهوش خداست

فرش خداست نه هیچ باشش خدا نیست بلکه خدا زمین را جهت نماز تو قرار

داده پس این نماز چرا بطرف خدا نیست و روان با خدای خود حرف میزنیم

چطور خانه کعبه است همین با خدا حرف میزنیم بعد چه مگر خدا گوش دارد

شد گفتش تو چه تو حرفهای خود را بگو پیش خدا رسانی چه خدا گوش

ندارد پس دخلی بخدا ندارد و حرفهای ما حالا که خدا گوش ندارد پس که

میشنوه میزنی سکوتی با ذات خدا حرف میزنیم میگوییم صدای تو صد قدم

راه بیشتر نمیرود چگونه بذات خدا اعلام بخبر رسید خدا گوش ندارد

شد گوش خلق لکن السلام علی اذن الله الواعیة فی الامم و ید الله الباسطة

بالنعم و جنبه الذی من فرط فیه ندم در زیارت حضرت امیر است نوشته بس امام را گوش خدا

هفتم

شنوای دورا مشهای تو وان امام تو است او است گوش خدا او است

گوش که آنچه در ملک است از صداها خدا آن گوش میشنود هالیک او

شنید حالا دیگر خدا شنیده هر سخنی را که تو این دم تا سر باز ده باشی

شنید شاه

شنید شاه شنیده چه حاجب خود را باید ان دم تا سر باز بان ده باشی

بگو بشنید انکه شنید پادشاه شنید حاجب تو را عرض تو بگوش ده باشی

میرود تو را نمی بیند در مجلس سلام تو بی بالا رفتی بطور مثلا نبشنند تو اگر

بخواهی عرض به پادشاه بکنی تو عرضت را باید بگوش ده باشی برسانی

از آنجا بیشتر بمقام بو ندارد بر تبه بالا از این بیشتر گوش ده باشی

سخن تو بجای دیگر نخواهد رسید اصلا نخواهد کرد در نزد سلطان

مذکور نیستی تو که سهل است سرهنگ هم در آنجا فکری ندارد پس

تو نیستی انجا که پادشاه بتوانی حرف بزنی پس انده باشی گوش بعرض

این سرباز ها سید و جمع گوش ده باشی شنید دیگر گوش ده باشی

پادشاه است حکم او حکم پادشاه است دست او دست پادشاه

پس این آنچه شنید پادشاه شنیده نه این است شاه گوش است ولی

شاه ما احتیاج بشنیدن ندارد الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر اکرام

شنیدن آمد کمش پیغمبر اکرم است دانستن آمد خدا به ذات

بانچه آفریده دانا است بآنها پیش از آفریدن آنها و بعد از آفرید آنها در حین آفریدن آنها

۱۲

دانا بخلق خود بوده است لکن گوش نداده باشی و همان شنیدن نداده باشی گوش
پادشاه و شنیدن پادشاه است خدای را حاجت بگوش نیست پس خدای
شنونده سخن بندگان خود است لکن با اذن الله الواعیة فی الامم خدا بینا است
لکن بایده الباسطة النعم خدا پناه سینه است لکن با جنبه الذین فرط فیه بنده همه کار
میکنند پادشاه ها لکن کرم میکنند با آفتاب تر میکنند با آب خشک میکنند با خاک
میسوزانند با آتش و هیچ نقلی هم نیست همچنین میشود با این گوش تو چرا
روزی میآوردی میبیند با این چشم تو چرا روزی میآوردی هیچ جای
دنیا هم عیب نمیکنند پس میکنیم که محمد صلی الله علیه و آله قائم مقام خدا است

حدی

آن بزرگوار یکه یکتا در عرصه امکان است یکتا در کل کائنات است قائم
مقام خدای واحد است جهت خدمت کل کائنات است باید جمیع اینها
بامر او باشد نهی او باشد با اطاعت او باشد عرض میکنم بنظر
میشود نقلی نیست عربی و فارسی شده هم است سکه اطاعت تو را اکرم
مطیع تو مطیع تو مطاع من میشوی مثل اینکه غلامی که بنده آقای را اطاعت کردی
غلام عابد میشود و آن آقا معبود نمیشود کفری واقع نمیشود پس مطاع

کل کائنات

کل کائنات محمد و آل محمد هستند مخدوم کل کائنات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
الخلق اجمعین جمیع جهات خدمت منتهی میشود بمحمد و آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین والله اگر اطاعت کردیم او را اطاعت کرده ایم خدا را
بنص آیه شریفه من یطع الرسول فقد اطاع الله اطاعت او عین اطاعت
خدا است دیگر طرح دیگری خدا را اطاعت ندارد کذلک هر کس خدمت
کند آل محمد سلام الله علیهم خدمت خدا کرده و طاعت خدا نموده است
عبادت خدا همین است عبادت خدا دیگر طرح دیگری نیست چه میکنند
اشان نمیخدا بروم اسب بخدا بدهم نان بخدا بدهم چه خدمت برای خدا بکنم
خدا جهات خدمت قرار داده صد دینار که برادر مومن دادی
خدا میگوید من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا خدا آنچه قرض میگیرد از برادر
مومن که بقرض دادی بقرض خدا داده مثلا ای حالا دیدن خدا بروی
عبد لله است دیدن خدا مثلا من بروی چه میکنی میفرماید من
زار الحسین کمن زار الله فی عرشه هر کس بزیارت حسین برود
بزیارت خدا رفته است چه خدمت و هکذا جمیع مثلا تمام

لکن بسیار مردم خلق نمی‌کنند بسیار لعنت الله علی من خلق الله اند از کجا بیرون بیشتر خدا
خفته‌اند پیدا شد تصدیق بکنند آن نبی خدمت این را فهمیدند آن که بیست
در حجاب با این تو خدمت و اهل بیت و لعنت الله علی من خلق الله آیت خدمت
که را میکنی میکویی خدمت میکنم از فایده ایجاد بیرون بیرون خدمت
میکنی بکو چه میکنیم خدمت که را میکنی مخدوم شما کیست لکن من تجربه کرده‌ام
این مردم به هیچ اعتقاد عظیمی دارند هر چیزی که هیچ باشد هیچ
هیچ باشد اعتقاد عظیمی دارند بان دارند اثر عظیم عظیم کیش
هیچ در وجود ایشان دارد این مردم که از چیز میترسند بجهت آنکه نمی‌بینند
او را چیز نیست اگر ببینند چیز را مشت کرده میشد شد شیر میشد
نمی‌رسیدند چون هیچ نمی‌بینند قصر این دیوار دالون هیچ نیست گ
نرسند همچنین مردم به هیچ خدمت میکنند خیلی اعتقاد دارند چه
به هیچ اخلاص میورزند هیچ را باعث نجات خود میدانند بکو ببینم
چه میکنی اگر نه تو خدمت میکنی از جهتی که خدا گفته هیچ را الوا اعتقاد
که غرض اینکه جمیع عبادتهای خدا جهت دارد و باید عبادت را

با محمد و آل محمد بکنید با مر خدا و کلم خدا بطوریکه خدا قرار داده این و
عبادت خدا این میشود خدمت خدا و بهر طور دیکری کنی دیکری
کار دیکری نیست مثلی عرض میکنم و لا قوة الا بالله این چراغیکه در دنیا
گذارده شده تا که بیرون مردم که همتی استکبار از مردیکه چیزی
اگر از مردیکه استکبار کنی از کدام راه بچراغ میرسی بچراغ نخواهی
رسید مگر اینکه از راه مردیکه میکویی صلا چراغ نمیخواهم در توی
ظلمات افتاده اگر چراغ میخواهی تو بی مرد نکی پس بحث بیغرما بد
هو المحجب و نحن حجبه یعنی ما کسانی هستیم که خدا در ما جلوه
کرده پس من رانی فقد رای الحق اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم ایم جلوه خدا
و ظاهر خدا در میان شما پس چنین شدند جلوه خدا پس تو
استکبار میکنی از که میکنی و چرا استکبار میکنی از خدمت محمد و آل محمد
و اهل کرم از ایشان تمکین نمیکنی از کدام راه بیرون میبری خدا بکو
ببینم تو خود لعنت الله علی من ظلم اللهم حجت محمد و آل محمد ترا رایات الله
با ظلم دیگر سراغ داری ابا سوی عجب لعنت الله علی من ظلم الله بعض ابا

ابن بابا

بسوی انجمن ادا کرد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مجلس سیزدهم [۱۳] دوشنبه بسم الله الرحمن الرحیم شهر شوال المکرم ۱۲۸۶

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولینا محمد و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و
و ناصبی شیعتهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین
خداوند عالم جلت شأنه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن
و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین

دیروز عرض کردم در مقدمه مختصر آن اینست که هر کس نظر کند در این عالم
این عالم را موافق حکمت خواهد یافت بطوریکه هیچ حکیمی در این عالم
نمی تواند خدشه بگیرد در این طورها در نیکوترین قسمی این عالم
بنا شده بطوریکه هر کس در این عالم بنظر عبرت نظر کند
می بیند که این عالم صنعت حکیمست صنعت عالمیست صنعت قادریست
نه اینست که این عالم را شخص جاهل نادان سفیهی بنا کرده باشد
پس چنین یافت آن که این عالم را حکیم عالم قادر بنا کرده خواهد

یافت

یافت که آن حکیم عالم قادر این عالم را لغو و عبث بنا فرموده پس
برای فایده این خلق را بنا کرده و آن فایده باید فایده باشد
که قابل اعتنا باشد نه فایده که محل اعتنای عقلا نباشد و هیچ
عاقلی برای آن کاری نکند عرض کردم بچه کودکی میکند از او می پرسی
برای چه چنین میگوید خوشم میخواهم آب کنم حالا این فایده نیست که عقلا
بان اعتنا کنند و حاصلی از آن ببینند لکن چنین فایده‌ای
و ساقت کار حکما و عقلا نخواهد بود پس باید فایده باشد که محل اعتنا باشد
و عرض کردم که هرگاه حکیم علیم قادر کاری را برای فایده کرد باید آن فایده
بعمل هم بیاید و آن فایده حاصل هم بشود این مختصری بود از آنچه
دیروز عرض کردم حالا ببینیم فایده خلقت این عالم چیست اما فایده
خلقت این عالم چیست آیا فایده خلقت این عالم همین است که مردم
بخورند و بیاشامند و تغوط کنند یا قومی بعضی را بکشند آخر
ببینیم که این عالم را برای این آفریده اند که قومی شراب بخورند
و خر بشوند و مست بشوند و تغوط کنند توی شراب بغلطند و قی کنند

ریشه دیر خود را ملوث کنند در تغوط خود غوطه بخورند این عالم
بااین عظمت را برای این چیز بنیا فریده است که ببی بخورند و از ان پایمال
در کنند این چه چیز شد بعینه کودال بازیچه هاست پس خداوند
عالم علیم حکیم این عظمت را این افتابی را که هزار هم سر بروی زمین
است خیالت نرسد این افتاب کوچک است چهار هزار سال راه
دور است از تو و بزرگی او هزار هم سر زمین است پس این عالم باین
عظمت را خداوند بلغو و عبث و بازی و برای فایده های ناقابل بنیا فریده
بلکه برای فایده که ان فایده محل اعتنا باشد افریده و ان فایده معرفت خدا
وند عالم است و ان فایده عبادت عالم است انعالم را برای این افریده
که بندگان عارف بحق او شوند و بندگی کنند از برای او و نه این است
که از بندگی این بندگان نفعی باو برسد بلکه بندگی اگر بکنیم خود
منتفع میشویم مثلی مختصر برای این کلمه عرض کنم مثل بندگیهای شما
مثل کندن معدن طلا ند و مثل کلنگ زدن و زمین کندن و از ان
سنگهای سخت معدن بیرون اوردن و گداختن و از ان بعد جوهر

این افتاب

خداوند

بیرون

بیرون اوردن و طلا و نقره بیرون اوردن است این بندگیهای شما عمل است
که شما میکنید شما را هدایت کردند بکلنگ زدن بمعدن کندن و سنگ
بیرون اوردن و گداختن و امثال انها و فایده این کار و حاصل این کار
دو چیز است که برای شما حاصل میشود شما اگر معدن را بکنید فایده ان عاید خود
شما خواهد شد نه این است که خیال کنید شما را از بیابان این ولایت
بقلعون برده اند به بیگار برده اند خدمت بیحاصل برای یک کسی
بکنید هیچ نیست بلکه شما را تعلیم کرده است کیفیت بیرون اوردن از معدن
را و منتفع شدن از معدن را تا اینکه صاحب دولت شوید و صاحب گنجهای
گران شوید اینکه دلالت کرده شما را بکندن این معدن دلالت
کرده شما را بکندن سنگ و گداختن ان نه از برای منفعت خود او بوده
هیچ حاجتی بتو ندارد و بهچیزی نیست خداوند عالم خزاین رحمت و خیرات او و معادن
های جود و کرم او بسیار عظیم است بسیار عمیق است شما را دلالت
کرده است بسوی انها از برای حاصل کردن انجود و ان کرم و ان رحمت
فایده او را بدست شما داده است علم او را بدست شما داده است مثل اینکه

صاحب علم سحر میفهمید که اگر میخواهی میان زید و عمر حسنی ببندی آنرا
چنین کن چنین کن آداب باز تو میدهد بجای آنکه میخواهی میان
زید و عمر دشمنی ببندی آنرا چنین کن و چنین کن اگر میخواهی منافع
چنین کن آداب تعلیم میکند حالا ایا معلم سحر تحصیلی بر تو وارد می آورد
ایا تورا اینکه هر که رفته ایا فلان گرفته تورا حاصل بلکه اینها را برای منفعت
خود تو برای تو حاصل کردن مرادات خود تو بتو تعلیم کرده یعنی
خداوند عالم این دین را که بتو تعلیم فرموده این عبادتی را که
بتو آموخته برای حاصل کردن مرادات خود تو است برای پیدا کردن
منافع خود تو است برای جستن حیات ابدی برای خود تو است برای
یافتن رحمتهای بی نهایت برای مقرب شدن در درگاه جلال الله
او است و جلال یا یافتن عزت یا یافتن منصب یا یافتن وجاهت برای
حکم و امر شدن است این عبادتی که تورا تعلیم کرده اند برای ازکیا
شدن و برای منافع یافتن تو بتو تعلیم کرده این دین و تورا خیال
میرسد این تحصیلات و برای این عذرها میتراشیم برای ترک

دین

ترک دین بو بعضی میجوئیم بلکه تورا آداب معدن کندن تعلیم کرده اند
که بتحصیل دولت کنی تو بهانه میجوئی که بتحصیل نکنی عذر می آوری که
نمیدانیم فلان شد و فلان شد هرچه میخواهی عذر بیاور در ضرر
خودت از کیسه خودت رفته یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا
انفسهم وما یشعرون این است که خدا میفرماید آنکه
الذین خسروا انفسهم کسانیکه نفوس خود را ضرر زدند خود نفس او را
از دست او میبرند خود حیات و دوام و ثبات او از دست او میرود
بهانه برای که می آوری کسالت از چه می ورزی خوب بگو کسالت
بهانه را برای که می آوری حالا نمیخواستی نماز را القی وقت کنی چرا بهانه میجوئی
حالا دیگر ضرر که عذرهای چه می آوری پس ما از روی جهالت خیال مان
میرسد که خود این اعمال فلونی است بگردن ما انداخته نماز
نکرده اند اینها را نفرد امید داشته هنوز هم نماز پیش
اینها فلونی عبدالرشید خانی است فلونی هم گفته اند فلونی
عبدالرشید خان بگردن اینها گذاشته است حالا خیالمان

نرسد که این عجب و تهاون این طاعتها بیها خلوت محمد است صلی الله علیه و آله
هاشا هیچ خلوتی نیست داللّه بلکه طریق اکسیر خشن یاد تو داده
اند فرمعه اند هیچو کن هیچو کن ... تو عذر می آوری که من شلا اتیوا نسته
ام عرق جز الکشم عذری نمیخواهد بکش اینکار را که نکردی اگر کردی
نمی اید حالا که نکردی ضرر کرده شد بخدا ضرر رب نمیدی نه بخدا ضرر
رسد بمحمد ضرر رب نمیدی نه بلکه ضرر بخود است رسید بقدر یکه حرص
داری این اکسیر عمل دراز کن هرچه کمتر حرص دران نیز کمتر کرده است
می اید چون سخن باینجا رسید پس مناسبست این را عرض کنم و آن
اینست که بسیاری از عوام و عوامی هم که من میگویم شاید خواص
قومی دیگر باشند غرض بسیاری از عوام چنان می پندارند که خدا
را غضب هست یعنی خدا کج خلق میشود و خدا غضب میکند خدا سخط میکند
رگهای گردنش سیخ میشود و خون دل او بجوش می اید کج خلق میشود
انوقت حکم میکند که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه
این را که شنید میپندارند خیال میکنند خدا در او تغیر پیدا

میشود و غضبی در ذات او پیدا میشود که نبود و چنان میپندارند که خدا
بکسی نمیخواهد بکند رحمت نرم میشود دل او نازک میشود دل او رقتی در قلب او
پیدا میشود و در او جوشش خونی پیدا میشود سبب نفسانی پیدا میکند که
پیش از این نبود و انوقت میگوید این بنده را ببرید بهشت من رحم
کردم بر این خیال میکنند خدا اینست خود این اشتباهی است بسیار بزرگ
که میکنند من نمیخواهم ولا قوة الا بالله شما ها دیگر عالم باشید
و عارف نه مثل جهال و عوام پس عرض میکنم در جمیع این اعمال که غیر
که شما میکنید یا امر خداست یا نهی خداست و این امر و نهی شنیدید ادویه
است که خدا خلق کرده چنانکه در میان ما ها هست [illegible] پیش
میگویید آن پیش سم است حق اینکه گفته اند سمی است اگر بکباب
بزنی نوار را میکشد اگر بسر نیزه بزنی نیزه دار را میکشد خلاصه
سم است خدا این دوا را خلق کرده و جدوار هم میگوید [illegible]
دارد اگر کسی آن زهر را خورده باشد آن جدوار را که نمیخورد
دفع زهر نمیکند [illegible] از تن آدم میکند یک پاره ای ما ها مضر

یکپاره دواهای مضر آفریده که آدم اینها را خورده فاسد میکنند بعضیها

سبب ملتوی میشوند [illegible] دوائی که باعث [illegible]

ازینها یکپاره دواها باعث سر درد و چشم درد میشود یکپاره دواهای

نافع آفریده که اگر آدم بخورد دل درد دفع میشود یکپاره است اگر آدم

بخورد چشم درد رفع میشود نقصان رفع میشود با این طور اقسام

دواها آفریده والله حقیقت است جمیع اینها اعلا که تو میبایید در این

عالم بعد از این ببین جمیع اینها شد دواها بعضی از اینها مضرت است

بعضی از اینها نافع است لامحاله اثر دارد اعمال اگر میگوئی برو

تو بازار بفلان کس بگو پدر فلان ببین چه طور فی الفور این کلمه

حرف احداث غضب میکند در دل او برو تو بازار کسی بگو

قربان شما شوم ببین چطور فی الفور این کلمه حرف احداث محبت در دل

او میکند پس دیدی که اثر کرد یک مشت بکسی بزنی ببین چطور

بیجان میاید غضب میکند بروزیر بازوی یک [illegible] را بگیر

ببین میگوید قربان دست شما زحمت کشیدید التفات فرمودید

اعمال اثر دارد اقوال اثر دارد جمیع اقوال جمیع اعمال اثر

چگونه

دواهای

دواهاست یعنی خدای رئوف رحیم چنین شما را آفرید و برای شما دواها ما بین

باشد چیزها انبیا را فرستاد به سوی شما و اینها را امر کرده شما را

بگویند که فلان عمل و فلان عمل سبب فلان در دنیاست و فلان عمل و فلان

عمل سبب در آخرت است چنین کن و چنین کن دنیای تو اصلاح شود

چنان کن و چنان کن آخرت اصلاح شود انبیا آمده لهذا آثار اعمال را

برای تو ذکر کرده اند این کتابی که اسم خاصیت بکجا دواها را در آن مینویسند

اسم آن مفردات ادویه است حالا همچنین این فقه و این علم شریعت

هم کتاب مفردات ادویه است معالجه‌اش را هم نوشته اند جا بجا خاصیت

هر چیز را فرموده اند حالا هر کسی میخواهد از آن زهرها بخورد و بمیرد

هر که اسم میخواهد بخورد از آن تریاقها [illegible] که از هر چیز

میخواهد بخورد هیچ مانعی نیست لا اکراه فی الدین باور نمیشود

میخواهی ببینی چه آثارها دارد این اعمال است اما نمی بینی دروغ

گفتن بی اعتباری شود در میان مردم دیگر احدی اعتنا بتو

نمیکند دروغ مگو تا مردی باشی معتبر اعتنا بتو کنند غیبت

مکن بجهة آنکه لا محاله میرسد به صاحبش باد که رسید میان شاهها
تفرقه میشود و نظم مدینه از هم میپاشد مال مردم را مخورید جاش
مکنید بزن یکدیگر نگاه مکنید بجهاز مردم نگاه مکنید طمع در مال
مردم نداشته باشید شریعت دیگر چه چیز است غیر از اینها بجز آنکه
آثار اینها را خواسته اند که بشارت چیزی دیگری نیست تحیلت دیگر
نیست قلوبی بر تو نگذارده اند هیچ چیزها دیگر که بروح تو اثری میکند
فرستاده اند خلق خودت را خوش کن تو کلک کن خودت را راحت
شود زهد در دنیا داشته باش جانت راحت بشود تا کی و تا چند اینهمه
غم و غصه پس جمیع این اعمال که تو را بان امر کرده اند برای راحت
خود تو است گفته اند غسل کن حالا تو عذری میاوری برای چه
خواسته اند کند آن عرق شغل که از جنابت برای تو حاصل
شده از تو دور شود خواسته اند پاک کنند تو را از آن منی
کثیف نجس اینکه عذری نمیخواست دیگر چه گفته اند گفتند چشمها
را بجز مکن نور چشمت زیاد شود گفته اند مسواک کن برای اینکه دندان

تو پاک شود

تو پاک شود زینت است که تو شاد شوی برادرت هم با او سر گوشی بکنی
از گندهای دهان تو شاد شوی غسل جمعه کن برای اینکه متعفن نباشی
باشی مردم از گند بدن تو شاد شوند جمیع این شریعت نافع
خود تو است عذر میاوری که بله نتوانستم غسل کنم حالا نتوانستی
نتوانستی حالا عذر میاوری پیش خدا که کلک نزند بلکه خدا برای
اعمال اثری قرار داده آن اثرهای مضر غضب خداست و سخط خداست
و آن اثرهای نافع رحمت خداست هر گاه تو آن اعمال را که کردی
که اثرهای نافع دارد و اثرهای رحمت تو را در می یابد رحمت یعنی بهشت
که خدا در دنیا و آخرت برای تو آفریده حالا دیگر تو از اهل جنت
در بهشت میشوی کارهای مضر را کردی اثرهای ضرر تو را در می یابد
غضب خداست و تو داخل غضب خدا شده و داخل جهنم
شده چرا داد و بیداد و فغان داری بجهت آن اثرهاست حالا کننده
است که گفته اند با تو میان این چیزها گذارده اند و منع کردند
که اثر اینها در دست غضب است و جهنم الا اینکه جهنم در دنیا

کلک نمیزند

است

دحیه آخرت رحب آخرت و بهشت دنیا رحب دنیا است و بهشت
آخرت رحب آخرت است پس این بعضی انحراف گفتم صاحب حرف
آمده معدن کاری پادشاه زاده پنجاه معدن طلا کاری کنی
طلا کیرت میرا پنجاه معدن کوگرد مشعل کاری کنی آتش بغضب
تو میشود اینها هم معدنها است بعضی از مردم هستند که کلنگها بدست
گرفته اند و در معدن غضب کار میکنند یک کلنگ میزنند در معدن
کوگرد آتش مشعل شعله میکشد و ازان میسوزند باز کلنگ دیگر
میزنند آتش دیگر شعله میکشد و بیشتر میسوزند همه معدن کوگرد
مشعل سامی کاویدند هی غضبها برانها شدید میشود هر کلنگی
در وادی برهوت خواهید افتاد و خواهید سوخت بعضی از
خلق این طورند بعضی از مردم معدنهای رحمت را می کاویدند
و هر کلنگ میزنند و طلا بیرون می آورند لعل بیرون می آورند
یاقوت بیرون می آورند خزاین از برای خود درست میکنند حالا
ببین چه میکنی خدا میداند که این چیزها یک غرض میکنم که آنجا
بهشت

اینست که محسوس است بچشم دیده میشود پس کار خود را نفهمی بینی علم
کجا است پس بدان که این حرفهای مزخرف را شیطان میزند بجهت را
می‌زنی میگوید خدا کریم است برو چه میدانی بلکه من از تو بهتر باشم
مرد که تو داری میکاوی معدن کبریت افروخته را و میگوئی خدا کریم
است خدا کریم هست لکن اگر راست میگوئی خدا را کریم میدانی
چرا از راه غضب میکنی چرا کسب میکنی بگو خدا کریم است و دست از دب
هم بکذار هیچ کار مکن اینکه نشد خدا کریم هست اما لکن تو داری
کلنگ بر معدن کبریت افروخته میزنی و میگوئی خدا کریم است پس بدان
که اینها را شیطان بتو میگوید تو اگر بخدا معتقدی تو را نهی کرده اند
از کوگرد کندن از آتش تو چرا در این معدن کار میکنی تو اگر معتقد
بخدا هستی تو را امر کرده اند بکندن معدن رحمت تو معدن غضب
میکاوی و طلب رحمت میکنی این اشتباه است بر دیوار معدن کوگرد
مشعل نوشته شده اسم المنتقم خدا اسم معذب خدا اسم مهلک
خدا اسم کریمی که تو میگوئی بر سنگهای معدن طلا نوشته شده

بر دیوارهای معدن طلا نوشته شده بر دیوارهای معدن طلا اسم
کریم است اسم رحیم است اسم عفو است اسم غفور است اگر اینها بگوئی
ان ناعرهای را نمیخواهی تو معدن کار کن الآن این معدن که معدن
آتش است و تو در آن کار میکنی اسم منتقم خدا بر سنگها و دیوارهای
آن نوشته شده تو در آتش کار میکنی و میگوئی ای منتقم با اسم کریم
دروغ میگوئی اینها تسویلات شیطان است لیس بامانیکم ولا امانی
اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به اینها حرف است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره هر کس در هر معدن که کار میکند همان را دارد لیس للانسان الا
عرض کردم با قدرت الله که خدا غضب میکند که خون میل ادمیجان
در این که خلق متغیر میشود و عداوتی در ذات خدا باشد با قوم کفار
حاشا چنین که خشم خدا آنچنانی با مومنین نیست هیچ وقت قهر از
خدا حادث نمیشود برای مومنین بلکه خلق خلق نگرده اعلای ابرار
اینها آفریده برای هر عمل اثری قرار داده پیغمبران شدند اطبا اطبای
نفوس شدند مردم را دلالت میکنند با آثار اعمالشان میگویند و لیت

لیز ٤

منجولید این را لکن این اثر را ما دارد و دلالت منجولید انرا لکن آن اثر را
دارد اگرچه تفویض کرده اگرچه آن شارع چنین بار اشد حیوانات
یافت میشود یافت از بابت بیشعوری بار ما ترحم فرموده پدر
ما شد طفل هستیم دست دراز میکنیم زهر را میبداریم میخوریم
در زهر ما را آخر هلاک گشت از روی حماقت و نادانی یکباره کارها
میکنیم با نیجه یکپاره اسباب تخویف تکلیف ره حدی برای ما قرار داد
تازیانه قرار داده حد تعزیری قرار داده بلکه شد چوب استاد
ما بترسیم و زهر نخوریم اگر عقل داشتیم و شعور رسیده بودیم البته
چوب کتک را برای ما قرار نمیداد مگر ابرا شنیده اید که بعد از آن
که حضرت آدم منهی شد از الشجره آمد نزدیک الشجره ملیکه که حافظ
و حارس الشجره بعضی ملیکه دیدند آدم نزدیک آن درخت میگذارد
آدم و حوا از آن درخت بخورند حتی رسیدند با نهایت خشم سوال
حافظ و حارس این درخت کرده ام برای عقلا انهیه عقل
دارند شما را حافظ و حارس قرار داده ام بر حیوانات بهشت سابق

امد حضرت ... باید بخورند
ادراک خیر ملیکه شنیدند
انی سوال عزم کردند اد
خور کند از آن درخت
م

امر بهشت برای طاعت بهشت شما را داد فقط داخل بهشت قرار دادم
که انها از این بخورند لکن آدم مکلف نیست و حاجت قسم چه دیگر را باید که
ام بگذارید خود میدانند حالا در اینجا بیائیم اسم سیخ و میخ و حقه و تازیانه
که قرار داده ایم این برای آنست که چشم آنها بچوب است و تازیانه
و حقه لکه دزدی میکنند از ترس دست بریدن است از ترس خدا است
مثل اینکه الاغ را که میزنند از ترس است که تخم میکنند و برای
آنست که حق صاحب را باید ملاحظه کنم آخر چون نمی‌بیند کار
نمی‌بینند چرا از ترس نیست همچنین چه بسیار مردم از ترس حدود
یکپاره کارها میکنند یکپاره از ترس دیگر هم هست که حیا میکنند خدا
دیدار حکمت بالغه خود ابر هر دو را در میان خلق قرار داده یکپاره را که
قرار داده از آن باب هم خیلی مردم معصیت را ترک میکنند الا اکثر
عقل داشته باشند خیر هیچ حقه و تازیانه ضرور نیست خود ضرر شر
را می‌بینند ترک میکنند پس خیال کنند بعضی که گناهان
حقه دارد انها بزرگترند آنچه حقه ندارد کوچک نیست

باید عقل
صح

ام بکه

امر بلکه امر اینطور است که هر امری که چوب و کتک دنیا کفایت اینها
میکرد چوب و کتک دنیا و حقه برای او قرار داده نشد و هر امر که چوب
و کتک دنیا کفایت آن را نمیکرد و او را اگذارده بار مسئله این بود
که خداوند شما را که تکلیف کرده باین شریعت از برای منفعت
خود شماست هیچ منتی بر کسی نداشته باشید که ما باین شریعت عمل
کردیم بلکه باید ممنون باشید که این شریعت را بشما تعلیم کرده اند و شما
را از عذاب خدا نجات داده اند یمنّون علیک ان اسلموا قل لا تمنّوا
علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین پس منت از برای اوست که
ما را هدایت کرده باین شریعت اگر عمل نمائیم منفعت آن عاید
خودمان میشود هیچ منفعتی بخدا نمیرود ابداً جمیع منفعت آن
بخود خودمان میرسد پس خداوند ما را که برای عبادت آفریده است معلوم است
برای حصول عبادت آفریده جهت آنکه عبادت میل کنند
معذب نشوند وقتی بگویم من شما را نفرستم بمعدن معلوم است
که برای خود طلا و نقره حاصل کنید برای خود منفعت تحصیل

برای آخرت زحمت بکشند
برسد انها کوچک نیست
که حقه برای ایشان قرار
مردم
صح

کنند پس فایده فرستادن شما کندن معدنست لکن منافع او برای
خود شما منفعت دارد اینست که در حدیث قدسی فرموده خلقتکم لتربحوا علیّ
ما خلقتکم لاربح علیکم من شما را خلق کردم تا شما از پهلوی من سودها
ببرید منفعت حاصل کنید نه اینست که شما را افریدم که از پهلو
شما سودی ببرم ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین ما ارید منهم
من رزق وما ارید ان یطعمون این خلق را که افریدم و برای عبادت افریدم
و تکلیف بانها کردم نه از برای اینست که بیایند بجهت من چیزی بدهند
کمک من کنند عبید و اما مرا چیزی بدهند هیچ حاجت بانها
نداشتم بلکه برای عبادت و رعیت خود انها انها را افریدم پس انچه
عرض کردم معلوم شد که خلقت بنده امری بزرگست و ان
عبادت کردن و منتفع شدن است بعبادت کردن و نفع بخدا
رسانیدن این مقصود نبوده است حالا ببینیم این عبادت
را چه طور باید بکنیم این عبادت را چه طور بعمل بیاوریم مثلا
اگر پادشاه گفت مرخصی برو فلان معدن را بکن و در ان
کار بکن.

ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین ح

منفعت ح

کار کن و هر چه میخواهی طلا و نقره بردار هر چه برداشتی مزد خود
تو باشد مال تو باشد حالا پادشاه ترا امر کرده بکنی یا امر باشد
دخل بذات پادشاه ندارد بلکه جهت عبادت و بندگی ان
معدنست تو بهره ببری ان معدن اگرچه صد فرسخ باشد
در دور تو بمعدن است و کلنگ تو بمعدن بخورد در معدن را
میکاوی و از انچه بابت جوهر و گوهر بپیدا کنی در معدن هیچ دخلی
بذات پادشاه ندارد همچنین خدا ترا افریده و بتو حکم کرده خدمتی
چند را بجا اورید انها دخل بذات خدا ندارد حالا یاد گرفتی
این خدمات را میخواهیم بجا اوریم چگونه ان خدمات را
باید بجا اورد عرض کردم نه خدا از سمت لب سخن او را
بشنود و علانیه او را ببینند و نه اینست که خلق بالا بپرند
برتبه ذات خدا او را مشاهده کنند معلوم است همه خلق بی
نمیتوانند اگر بی واسطه گرفتن محال است از این جهت خدا ما بین
خود و ما بین رعیت جاهل و نادان مخاطب قرار داد پیغام او را ب

و با حقیقت پادشاه لکن این کار را از ... که نسبت بذات پادشاه میکنی ح

بی جدید و مطلق ح

از خدا ح

چند که از جانب او پیغام بیاورند بسوی رعیت و آن پیغام او در زبان ایشان
رعایا قائم مقام خود کرده حاکم بر ایشان قرار داده و ایشان را مطاع
یعنی خلق قرار داده و امر و نهی خود را از زبان ایشان بخلق رسانیده
حکم و سلطان خود را از جهت ایشان آشکار افرموده پس یعنی رسول این
رسولان نشستند در میان خلق و حکام بعضی از جانب خدا و امر
و نهی از لب ایشان بیرون می آید و از زبان ایشان شنیده میشد از نور
خدا از خزانه رسولان دیده میشد خدا دیده نمی شد و سخن او شنیده
پس رسول را خدا او نیز در میان مردم آشکار کو لب او را لب خود قرار داده
زبان او را زبان خود قرار حکم او را حکم خود قرار داد چنین شد رسولان
در میان خلق نشستند در منصب حکومت و قائم مقام شدند برای
خدا هیچ فرقی میان ایشان و میان خدا نبود بخر اینکه مگر اینکه
ایشان پیدا اینند و خدا پنهان ایشان بنده اند و خدا خالق
ایشان ایشان قائم مقام خدا اینند بدون تفاوت الا که با فرق
مطلب را پس بدان که خلق شدند برای اطاعت محمد و آل محمد

سلام الله علیهم اجمعین

رضا

خلق

سلام الله علیهم اجمعین بجهة اینکه اطاعت یعنی امتثال کردن حالا سکه
فرمانی بنخواهیم ببرم سکه ابدا نمی شناسم خدائی مگر به بیان محمد
نمیدانم خدائی مگر آنچه محمد بر این حس بیان کرده جاهل نگوید بنچه
ملائی نگوید که در اثبات خدا ما محتاج نیستیم محمد اگر هیچ نبود
با ذهن گفتند قل هو الله احد را از ما ابلاغ کردند یوحی الی انما
الهکم اله واحد بزبان او امر بتوحید میکردند مردم متکلف بتوحید نبودند
از کجا توحید را اختند ایا میگوئی از تو پرسند توحید را تو
میگوئی اگر بخواهی بگوئی چه طور میگوئی پیغمبر خود ت هستی
ایا توحید را خفت باید بفهمی پیغمبر را برای کارهای دیگر قرار داده
حاشا و کلا چنین باشد بلکه پیغمبر اول اعظم کلامی که او در گفت
قولوا لا اله الا الله از جانب خدا آمده هم مردم را بسوی خدا خواند خدا است پیغمبر
پس پیغمبر معلم را بسوی خدا باید بخواند اگر هر خود خدا را بشناختم
دیگر چه ضرور بود که بمن بشناساند پس بدانید اینها مزخرفات حکما
و مزخرفات متکلمین و مزخرفات ملاهای سنی است اینها این

خل
حمد پیغمبر خدا
بسوی خدا باذن امر قرموده
ادع الی سبیل ربک
ح

پیغمبر امری که صاحب این
سخن که حدیث بیان است با نام حسن که
دنیا است می فرماید اگر

این حرفات را در اورده انشا سینده توحید مسئله بواسطه
پیغمبر باید باشد ما سیم می بینیم اگر را خدائی غیر خدا انگه نه بود رسولان
او بسوی تو می آمدند و آیات ملک او را می سپیدی حالا که نفرستاده
رسولان بسوی تو معلوم است که خدا را دیگر نداری اگر خدای داشتی باید
پیغمبران او هم نیامدند خدا پیغمبر پیغمبر سند پادشاه باید حاکم نصب
کند تا آن حاکم مردم را بر جنبش پادشاه بدارد به هر حال مقصود این
بود که ما را رابطه بسوی خدا است با سوای حق خدا است پیغمبر فرق نخر
و شرح حقایق اشیاء است باید خدا خود تعلیم ما کند تعلیم خدا بغیر
دیگری ندارد در ملک ندارد مگر اینکه زبان محمد را بجنبش در آورد
و زبان محمد دهان محمد بیان آید سخن را با ما بگوید و امر کند و نهی کند
هر وقت پیغمبر سخن در آمد خدا حرف زده هر وقت پیغمبر سکوت کرده
خدا ساکت شده سکوت که کرد از این شخص گفت چه پیغمبر سکوت
محمد سکوت خدا است کلام محمد کلام خدا است آیا نشنیده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله روزی با علی علیه السلام نجوی میکرد و نجوا را طول داد منافقین گفتند
محمد

محمد چه قدر با پسر عمش خود نجوی میکند فرمود من با علی علیه السلام نجوی نکردم بلکه
خدا با علی نجوی میکرد و خدا سر گوشش میگفت با علی و نجوای با دیگری خدا
نجوی که میخواهد بکند سر محمد را سر گوش علی می آورد هیچ که کرد گفته می شود
که خدا نجوا کرد و هیچ خدا هم سخن که میخواهد تعلیم کند لب محمد را میجنباند
بکسی که میخواهد رو کند محمد را بسوی او میکند هر که میخواهد امر و نهی کند
محمد با او مرد نهی زبان بگشاید شاید شخصی عرض کنم و میپندارد که این سخن که میگویم
عرض کنم و میپندارد که این سخن که میخواهم عرض کنم امر از همه جهت همین
طور است از همه جهت همین چنین نیست بلکه برای اینکه فهم تو نزدیک
شود با خود الحال تا را که سخن دیگر و بعد از شخص را بگویم و گفتیم بدان از همه
این شخص مطابق نیست لکن برای اینکه فهم تو نزدیک شود این شخص
را بگویم همه میگویم که آیا نه این است که جان تو غیر از تن تو است ساکن
جان از تن تو بیرون میرود تن می افتد و حس ندارد و حرکت
ندارد و شعور ندارد و خاک میشود جان باقی میماند پس جان تو
غیر از تن تو است تا جان از تن جدا میشود و حالا که جدا

شده غیر از من جان تو را نخواهم ببینم ما جزی از جان نخواهم بشنوم
یا نخواهم با جان تو مصافحه کنم به چشم جان ترا می‌بینم نه با گوش
از جان تو صدائی می‌شنوم نه با دست با جان تو مصافحه میکنم
لکن جان تو برگزیده است در این عالم از برای خود مجلای او را
مظهر خود و جلوه‌گاه دیدار خود قرار داده گویا منادی فصیح این
جان میگوید هر کس میخواهد تقرب بمن بجوید باید بیاید در پیش
این تن که این تن عرش استوای منست این تن کرسی سلطنت منست
آینه سرتاپا نمای منست قائم مقام من و خلیفه منست هر کس تقرب
من میخواهد برسد بقرب این بدن آید هر کس میخواهد سخن از من
بشنود از این زبان و از این دهان بشنود هر کس که من میخواهد
جنبش صحیح ببیند در توی دست این بدن دست گذارد هر کس میخواهد بسوی من
بیاید گام بسوی این بدن بردارد هر کس میخواهد سلام من
بیاید سلام باین بدن کند بدن که غیر از تو است مسمی جان
تو میگوید بیعت میخواهد با من کند دست بدست این بدن بگذارد

هر کس

بعون

بیعت با دست این بدن کند که با من بیعت کرده و لیکن باید
که من غیر از این بدنم نه این بدن ما منست نه من این بدنم این گوشت
است و پوست است و خون بمن نه دارد و من نوری ملکوتی هستم مرا دخلی
بیدن نیست لکن در لباس این بدن در آمده ام با این بدن
من جلوه کرده ام مطیع من کسی است که سخنهای که از زبان گوشتی
این بدن بیرون می‌آید اطاعت کند منکر من کسی است که این سخنان را
منکر شود دشمن کسی است که آسیب باین بدن گوشت و استخوانی
برساند دوست من کسی است که در صدد حفظ این گوشت و پوست
و استخوان برآید این سخن را از من دلگمان مکن که خدا در تجسم شده
جان در تن است باشد استغفر الله این کفر میشود در باره تو میگویم آنچه
را که ایمان است صد هزار هزار کرور از جان ببین خدا منزه
نفیک ترا است همان قدر که جان در بدن جلوه کرده صد هزاران
کرور مرتبه از جان خدا در تجسم بهتر و بیشتر جلوه کرده است و لکن
عرض کردم مبادا خیال کنی شک از همه جهة مطابق بود برای اینکه

الی یا قیس لیس لنا قرب قرب تا قصر یعنی این مثال از برای ابدالی
نیست انیست که جان بس نهایت اتصال دارد و خدا با محمد
اینقدر اتصال ندارد و استغفر الله بلکه خدا هیز عالم اوست محمد است
او ابدات محمد است از محمد است و اوایات نعقل محمد از محمد داد ایات
بروح محمد از خود محمد دادایات بنفس محمد از خود محمد اولی است از اطهار
وباطن محمد از خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم امر بمان است
که خدا در قران فرموده محمد لله محمد مال خدا است حمد محمد است صلی الله علیه وآله
لله است یعنی ذات الله است حقیقت او لله است یعنی روح او و عقل
او لله است ظاهر و باطن او لله است پس نیست آن بزرگوار را
چیزی لنفسه نیست آن بزرگوار را چیزی لغیر الله ابدا پیغمبر را حظ
نیست نفسه لنفسه برای خدا است پس خدا اولی است باو از همه
کس و او اولی است بخدا از همه کس چند بین هزار هزار هزار تا ملک
خدا است بگویم هزار هزار هزار هزار مرتبه خدا بمحمد نزدیک تر است از جان
تو به تن تو پس چون چنین شد محمد صلی الله علیه وآله شد جلوه

خدا و آن بزرگوار شد تجلی خدا و آن بزرگوار شد قائم مقام خلیفه
خدا از این جهت شد اطاعت او اطاعت خدا اینست خدا را اطاعت نکرد
غیر اطاعت محمد پس اطاعت او نکرد و همین کار ...
... شخص عاصی خدا میشود حضرت حالا چیزی میخواهم عرض کنم
در زبان عرب نیست چه فایده عوام چیزی نمی فهمند لکن من هم حرف
حرفی دارم که عاجب نه بگویم است الله معلوم میشود مثل عامه نه بشر
را آن وقت عرض کنم میگوئی من گفتم و دست را بتن خود میگذاری میگوئی
من آن جان که اینجا نیست چرا دست را بتن خود میگذاری پس این تن
اینقدر اختصاص بجان تو دارد و لکن قدر آن جان اختصاص باین
تن دارد که وقتی میخواهی من را هم بگوئی اشاره باو میکنی و بتن خود
دست میگذاری و میگوئی من این بدن من تو شد بگویم نیست تو
باز مقصود حاصل نمیشود ندارم لفظی که بگویم من فارسی است وقتی
میخواهی بگوئی من لکن من را هم اشاره به بدن تو میکنم پس تو نیز
تو بیدن تو است من بدن تو هم بیدن تو میخورد و تو دست میگم

حرف منکر اینست که من میفهمم که اشاره بتو میخواهم بکنم یعنی بیدن تو میگویم
تو پس برای دیگران مخاطب شدن و بابیدن تو است و برای دیگران
سخن در آمد تو بابیدن تو است هر وقت تو میخواهی بدیگران
بگوئی من گفتم دست بیدن خود میگذاری هر وقت کسی میخواهد بگوید
تو کفی اشاره بیدن تو میکند الا اینچه شد روح تو اشاره
برنمیدارد و سر دستها و انگشتان بطرف روح تو نمیتواند
بکند روح در ملکوت است بدن تنها باز اشاره بخلق و انسد بکند یعنی حلا
و خدا میفرماید من گفتم میخواهم ببینم یعنی من خدا که میرم یعنی سر را از
کجا باید دید گفتم این من خدا که نفس متکلم است و خودی خدا است در
وجود محمد صلی الله علیه و آله جلوه میکند اگر اینها را نفهمیدی آن زیارت
را تصدیق کنی که مرحوم مجلسی در تحفه الزائر روایت کرده در
زیارت هفتم نوشته السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن و عینه
التی من عرفها یطمئن یعنی سلام بران خودی خدا یعنی چه یعنی خدا هر وقت
میگوید من یعنی من حضرت معنیش یعنی علی ابن ابی طالب هر وقت

حرف نیز

حرف نیز بند خدا میگوید من خودم گفتم بحجت اینکه حضرت خدا علی ابن ابیطالب
است صلوات الله و سلامه علیه از انچه عرض میکنم کسی گمان بکند و از
این قرار علی خدا شد حاشا لعنت همین خدا لعنت همین محمد صلی
الله علیه و آله و لعنت همین علی و لعنت جمیع ملائکه مقربین و جمیع انبیاء
مرسلین و جمیع خلق بر کسیکه محمد را خدا بداند یا علی را خدا بداند و اگر کسی
چنین گمان کند کافر است نجس است ملعون است زنش بخانه اش حرام
میشود کافر میشود و مشرک میشود لکن عرض کردم که محمد صلی الله علیه و آله
خودی خدا شده است در میان خلق مثل اینکه پادشاه در طهران آن
کس را حاکم میکند در اینجا میگوید انچه این بگوید حرف من گفته ام حرف این
حرف منست یعنی خودی من در وجه حاکم جلوه کرده انچه حاکم بگوید من گفته
پس حرف من اینجاست میگوید هر کس اطاعت کند من کرده معلوم است
نفس انجاست هر کس عداوت با حاکم کند با من عداوت کرده معلوم است
پادشاه جنس خودش است من خود را در کرمان بگذارد و حاکم برای کرمان تعیین
کرد و گفت این حاکم من خودم هست پس دشمن این حاکم دشمن پادشاه

وحشت این عالم دوست پادشاه بهشت چنین. احمد خواست من خود
را در عالم اشکار کند محمد صلی الله علیه و آله را و آل محمد علیهم السلام
را آفرید فرمود هر کس اینها را زیارت کند من را زیارت کرده معلوم
است که من او اینجاست هر کس با اینها عداوت کند با من عداوت
کرده اگر اینها من نیستند چطور در جای دیگر من را اینجا ببینی هر جا را که
بخواهی ببینی باید خود او را اینجا ببینی بجهة اینکه بسیار اشکاه نکرده معلوم
ستون چیز دیگر است غیر از سر لکن خدا میگوید هر که زیارت
کند محمد و آل محمد را من زیارت کرده اخر چه طور شد هیچ شده معلوم
من خدا آنچه جلوه کرده خدا گفته جمیع معاملات با محمد معاملات با من
است بجهة اینکه من خدا اینجاست جمیع منافرتها و عداوتهای با محمد
منافرت و عداوت با من است حالا که چنین شد پس اینکه فرموده خلقت
الجن والانس الا لیعبدون این لیعبدون است یعنی من جن و انس را خلق
نکردم مگر از برای اینکه من را اطاعت کنند بلکه کنند از من حاصل
سخن این میشود من شماها را برای نوکری محمد و آل محمد آفریده‌ام حاصل

این شد

حاصل این شد که شماها باید مطیع محمد و آل محمد باشید حاصل این شد
که بنده از بندگی فایده بلکه جمیع شماها را برای خدمت محمد و آل محمد آفریده
این نمی‌بینی آیه ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فرموده و اینجا حضرت
صادق میفرماید عبادة الله خدمته فی الارض پس عبادت کردن
خدا اطاعت محمد و آل محمد است با سلام کرده این بطاعت محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم شماها را برای اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
آفریده این اگر آنچه را عرض کردم از روی معرفت فهمیدی فهمیدی که
نوکری مفهومی که غلامی مفهومی بنده رق از زرخرید زینت فایده در حقیقت
نوکر اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین لکن نجابت رسید
که این بنده شد و نقص شده خیر فخر بر جمیع کاینات کرده به
بندگی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم چنین تو دارم همه دارم او را
که داری چه چیز ندارم همه چیز دارم و اگر که من اتبعنی فانه منی
تو اگر اطاعت کنی محمد را صلی الله علیه و آله از محمد میشوی بجای میرسی
سلمان منا اهل البیت پس تو هر گاه عبودیت کنی کنهها الربوبیة

میشود میبری بجائیکه نور منصب سید هندی نمی بینی که اگر سرباز خدمت کند او را
ده باشی پیش میکنند اگر خدمتی نمایان تر از این کرد باز از جلال
سلطان بر این منصب بدادو یاور میشود باز رسم که زیاده خدمت کرد
جلال و عظمت سلطان بر او تابید سرهنگ میشود پس نوکر را با ظلّش
آقائیت دمساز اگرچه نوکر است لیکن آقای دهها سرباز است از طرف
بالا عبد است و از طرف پائین آقائی دارد پس معلوم شد بنده که
کنهش آقائیت هر کس بنده شد برای آقای یگانه هزار هزار
عالم و نهایت قرب رسید هزار هزار عالم زیر پای او می افتد
آقا میشود حضرت مولوی از حضرت مولا دقی رفت بمقام قرب رسید
اتصال بکسی که بر جمیع کائنات برتری دارد پیدا کردن این بنده
برتری بر کائنات پیدا میکند و چون برتری بر جمیع کائنات پیدا
کرد و در وجود او جلال و عظمت پادشاه جلوه گر شد لابد مربی میشود
مربی برای مادون خود چه عجب میکنی از این آن شخص تربیت گاو را
با پلنگ سگ را تربیت میکند و مربا میکند مربی او میگوئی و هیچ کفر هم واقع

نمیشود

نمیشود و هیچ نقص در ربوبیت خدا هم واقع نمیشود مربی پلنگ است
هر پدری مادری مربی فرزند خود هستند کسی برود ملا مکتبی میشود صد
تا بچه را مربی میشود و هیچ نقص در ربوبیت خدا واقع نمیشود اگر
کسی بقرب مرتبه کامل رسید بقرب مرتبه عالم بالا رسید نور ربوبیت
بر این میت بد جلال و عظمت او در این آشکار میشود او را امیر تومان
میکنند امیر لشکر را با این سپاه میگذارد مربی جنود میشود مربی جمیع جنود
که هستند و ما یعلم جنود ربک الا هو کسی عدد این جنود را غیر از خدا
نمی داند جمیع این جنود در تحت تصرف این امیر است حالا امیر تومان
شد نشسته بجای پادشاه سلطنت پادشاه ندارد بلکه ولیکن جلال و عظمت
پادشاه است و لیکن اینست که پادشاه بذات نفیس خود اصلا از
این نوع که مباشر امور شود نشد بلکه از خدام امیر این همه لشکر است
و نام امیر هم پادشاه با نام حاله و حکم او را هم بر این لشکر پادشاه
جاری و نافذ فرمود لیکن ولیکن عظمت سلطنت تابان است سلطان
یکباره شد و معزول شد یکباره مردم هستند که کارها را انجام هستند

خود مباشر شوند بمباشر شدن خود راضی نیستند فخر میکنند که خود
مباشر باشند بقول مردکه میگفت اقلاً نجوم میگویند استاد زنم
میگویند زن استاد و بهمین راضی بود انجور مردم نقص میدانند این را
خدا که مباشر نباشد هیچکه نمیخواهی خدا را انقدر پست کنی و تنزیه اینها او را
نقص میدانند برای خدا اینتر است از حامی کبری معزول شود حامی او را
که از او گرفتند دیگر استاد با دبگویند زنش هم زن استاد
بگویند خیر این نقص در حامی کبری تو است نه در خداوند عالم جل از
اینکه حقیقت مباشر امور شود پس یکی از لشکریان امیر لشکر میکنند جنود جمیع
را با طاعت او میدارد و این از عظمت پادشاه است نه از حکومت
او است بعد از آنکه اینها را فی عرض میکنیم از جمله بدیهیات
مذهب اسلام اینست که محمد صلی الله علیه واله در شب معراج بجائی
خدا قدم بجائی گذارده که هیچ بنده از بندگان قدم در آنجا نگذارده
بانیواسطه برتری بر کائنات پیدا کرده از اینجهت خدا با آن گرفته سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله

ببین

ببین در چه پیغمبر باید اسری بعبده یعنی عبودیت او بجای
این مقام شد حین او در عبودیت بجائی رسید در خود اسلام کرده او را
یافت او را در منزل بعد نگذارد دم و او را بمقام قرب او در دم بلکه
او را غیر از من را کم که نشنیده پیغمبر فرمود در شب معراج بجائی رسیدم
که جمیع ماسوی را همه یا فتم احدی را غیر خود ندیدم خود هم بعضی که از نقد
بعضی دیگر ماسوای هم مردم بود معلوم است از جمیع ماسوای چشم پوشیده
معلوم است از جمیع موجودات بریده و بخدا پیوسته همه حسن کرد
خدا با دو فرمود تو در مقام بعد نباید باشی تو باید بمقام قرب
بیائی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
الاقصی سبوح است ان خدائی منزه است ان خدائی که محمد را
از آثار بعد منزه کرده و سبوحیت خود را از جمیع نقصها و از جمیع
بلیتها و جمیع ذلتها منزه کرد و انید بعد ها از او در وجود محمد جلوه داد و محمد
او را سبوح و قدوس کرد و سبوحیت خدا جلوه گر شد پس سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام ببین چه کرده او را در شب بعض

تعجب اینست که او را از شب گذرانیده و بروز رسانیده پس شب
معراج بجائی رسید که آفتاب بر قمه راس بود بر فرق سر بود و از
ظهر سلام انجا کرد لعنی نمازی بود که کرد در شب معراج نماز ظهر روز
جمعه بود نماز ظهر یعنی چه در شب نماز ظهر یعنی چه شب معراج پس در انجا
نماز ظهر روز جمعه سلام میکند یعنی این چه چیز است معنی این سلام اگر
بزبان ظاهر بخواهی همینکه انسان بفلک زهره رفت و از فلک زهره
گذشت دیگر زمین پیدا نیست شب سایه زمین است و حجم زمین
کم شد سایه زمین هم کم میشود و حجم سایه زمین کم میشود از اسمان
فلک زهره است ببالا همه روز است اگرچه نصف شب باشد
نصف شب برای کسی است که اینجا توی سایه زمین نشسته اگر سایه
زمین تمام شد و بیرون رفت از سایه زمین و بجائی رسید که
دیگر زمین پیدا نیست سایه اش هم پیدا نیست دیگر شب یعنی
چه شب نیست جمیع ملک خدا انجا روز است و پیغمبر از اسمان گذشت
و ببالاتر هم رفت لیکن بزبان ظاهر بود لیکن برای این باطن است

از نظر

باطن است وان اینست که جمیع خوبیهای کاینات جمیع نقصهای
موجودات جمیع خوبیهائی که در ملک است همه انها عرصه شبی این
بحر نور خدا عرصه روز نیست انچه جمیع کاینات میکنند از نور ب
درویشان نیست که از روز بر ایشان میتابد جمیعا از نور خدا و از
جهت خدا است و از جانب خدا است از خدا که گذشتی دیگر خبری است
حالا محمد سلام در شب جمعه از ظلمت خفی بیرون برود و در دریای
نور خدائی غوطه ور گردانید از انجهت معراج در شب کرد که باید
از شب بگذرد و باید از ظلمتهای خودی بکلی رست و باید بنور خدا
خدائی بپیوست و چنین محمد صلی الله علیه و اله از ظلمتهای بیرون رید
و بروز نور خدا پیوست خداوند او را بمقام قرب رسانید پس
باو انعام کرد مقام مرا یعنی لذ برای روز کار را امر یعنی ارباب
جمیع هزار هزار عالم را پس چنین چنین فرمود انوقت بمحمد خطاب
فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب اینست عطای ما ما بتو انعام
کردیم میخواهی بده میخواهی بده مال مال تو است یکوقتی برای اینکه شیطی

عرض کرده ام البته جمعی میخواهی شنیده اند و اگر بعضی هم شنیده
اند البته فراموش کرده اند و آن اینست که هرگاه گدا یعنی در بیابان
شخصی اندر تشنگی باشد که در آن بیابان نه آب باشد نه آبا
دانی و این گدا یک قرص نان و یک کوزه آب داشته باشد
و بغیر از آن چیزی نداشته باشد پادشاهی در آن بیابان
گیر افتد و هیچ چیز نداشته باشد و از تشنگی و گرسنگی نزدیک
بمردن شده باشد و باین درویش برسد این درویش
یکقرص نان و یک کوزه آب دارد این گدا نان و کوزه را
میدهد بپادشاه و پادشاه را آنجا میدهد خوردن بر کس
میدهد و مرگ برای خود میخرد و این را میکند بقصد آنکه بمیرد
جان فدای پادشاه کند حالا پادشاه هم رفت احیانا قافله
اتفاقا از آنطرف عبور کرد و این شخص را آب داد و نان داد
و برد و بآبادانی رسانید حالا این درویش رفت در آن مملکت
یعنی مملکت آن پادشاه و آن پادشاه حالا نخواهد تلافی کند

ایا باید چه بدهد

ایا باید چه بدهد بگو ببینیم همت تو چه قدر است. اگر بگوئی پادشاه
همان قیمت قرص نان او و کوزه آب او را باید بدهد خیلی
پست همتی اگر بگوئی اضعاف این بدهد قیمت این صد قیمت این
بدهد هزار قیمت این باز میگویم همتی نداری اگر بگوئی پادشاه نصف
مملکت خود را بدهد باز همت نکرده مکافات این احسان که او بپادشا
شاه کرده نکرده و اگر بگوئی جمیع ملک خود را سلطان بان درویش
بدهد چنانکه او را سلطان کند پادشاهش هم کند و خود گدا شود
وقتیکه باین گدا سلطنت خود را داد حالا هم باد داده بجهت آنکه
از جان خود را داده و گفته پس مرگ من چه دریا چه سراب وقتی
من زنده ام مال دولت بخورم وقتی جان خود را پادشاه
بدهد هم داده و الله کریم کلّ ملک خود را بار به زنده است
پس پادشاه اگر جمیع ملک خود را بدهد هم داده کرم
نکرده هیچ زیاده نداده این مثل را یاد گیر حالا عرض میکنم خداوند
ثواب مومنان را در عوض مومنان قرار داده برابر مومنان

ثواب سید ها صابرا نا بیحساب اجر عطا می کند انما یوفی الصا
برون اجرهم بغیر حساب بانها بیحساب سید ما حالا بسلیم محمد
صلوات الله وسلامه علیه در راه خداوند عالم جمیع هستی خود را
داده باشد او جمیع ملک خود را جمیع هستی خود را در راه
خدا داده باشد اگر بگوئی نداده معصوم نیست اگر بگوئی داده
خدا مکافات چه کند ایشان را ایشان پادشاه هم سید بوده
برابر سید ها چنانچه مؤمنان سید ها ده صد برابر سید ها بیحساب
مضاعف سید ها خدا بزرگ است باید بیحساب مضاعف سید ها بدهد پس
اگر خدا چنین سید ها باد ملکی باید بدهد که نفادی نداشته باشد
و اله جان خود را باد بدهد داده باشد بعضی را او را با جان خود که علی ببر
را روح خدا بیشتر ها هم میگفتند و نقلی نیست روح خدا بودن پس
خدا اگر محمد را جان خود کند نفس خود کند و خاص خود کند جمیع
ملک لاینفد خود را باو بدهد خدا خدائی که دنقلی هم نیست پس
لیکن بزرگوار را استیلا داده بر ملکی از برای او نفادی نیست او را بی
برکل

برکل کائنات که بر جمیع ماسوی او را مقام رتبت حالیه مقام
محمودی و سلطانی داده او را سلطان بر جمیع کائنات که
معلوم است انانیکه در روح و نور و طینت با او یکی هستند همین مقام را
دارند پس آل محمد علیهم السلام را خدا سلطان بر جمیع کائنات که
وقتی چنین شد حالا چه قدر آسان شد که میفرماید ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر از برای
اینکه خدمت کنند محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین لکن
فرق میان من و ایشان هر وقت من میگویم از من که میگویم است
را اراده میکنم خلق کردم جن و انس را تا من را عبادت کنند و اگر
مین من را میخواهید یعنی محمد و آل محمد است من مین او است پس او را
اطاعت کنند پس نازل فرموده که من یطع الرسول فقد
اطاع الله و نازل کرده ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا آنچه او
بگوید از حکم سر بیرون نکنید و مطیع و منقاد از برای او باشید پس
از آنچه عرض کردم معلوم شد که ما مردمان خود سبب

نیستیم صاحب داریم پس انتظار باید کشیم برای نوکری برای خدمت
و درای عبودیت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین صلی
علی محمد و آله



